

کاترین حکیم
سرمایه‌ی جنسی

و نقش آن
در مناسبات قدرت جامعه

جلد اول



this she sense fire

سرمایه‌ی جنسی

و

و نقش آن در مناسبات قدرت جامعه

This is a Persian translation of

Honey Money

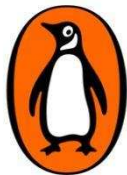
“The Power of Erotic Capital”

by Catherine Hakim

Book One: Erotic Capital and Modern sexual politics

First published 2011 by the Penguin Group

ISBN 978 1846144196 Hardback



سرمایه‌ی جنسی

و نقش آن در مناسبات قدرت جامعه

جلد اول: سرمایه‌ی جنسی و جنبه‌های سیاسی آن در دنیای امروز

کاترین حکیم

ژیلا سرابی

چاپ اول ۱۳۹۱

this she sense fire

این اثر تحت حقوق «کپی‌لفت» است و توزیع آن بدون اشکال است.



فهرست

- نگاه مترجم ۸
- پیش‌گفتار ۱۰
- سرمایه‌ی جنسی و سیاست‌های موجود در باب مسائل جنسی ۱۰
- فصل اول: سرمایه‌ی جنسی چیست؟ ۲۰
- شش (یا هفت) مؤلفه‌ی سرمایه‌ی جنسی ۲۴
- چهارمین دارایی شخصی ۳۳
- آیا می‌توان با پول، سرمایه‌ی جنسی خرید؟ ۳۷
- آیا سرمایه‌ی جنسی افراد را می‌توان اندازه گرفت؟ ۴۴
- سرمایه‌ی جنسی به عنوان یک رفتار انتخابی ۴۹
- اهمیت در حال فزونی سرمایه‌ی جنسی ۵۲
- فصل دوم: جنبه‌های سیاسی میل جنسی ۵۷
- انقلاب جنسی ۶۱
- بیا بیا راجع به سکس صحبت کنیم ۶۴
- سیری ناپذیری میل جنسی مردان ۷۰
- سبک‌های زندگی جنسی ۷۸
- داستان‌های شخصی ۸۱
- روابط دراز مدت و نابرابری در میزان میل جنسی ۸۳
- سکس تا چه اندازه مهم است؟ ۸۷

- ۹۱ «کالاهای دسته بالا»
- ۹۷ اجتماعات افراد همجنس‌گرا
- ۱۰۲ مزیت زنان ... و سرکوب آن
- ۱۰۵ فصل سوم: انکار: سرکوب سرمایه‌ی جنسی
- ۱۰۷ سوگیری مردانه در دیدگاه‌ها
- ۱۱۴ نقش مذهب
- ۱۱۶ حق سکس مردان
- ۱۲۳ شکست نظریه‌ی فمینیستی
- ۱۲۴ سوگیری نخبگان
- ۱۲۶ فمینیسم قربانی‌باور
- ۱۲۹ جنس و جنسیت
- ۱۳۴ اتحاد نامقدس
- ۱۳۹ تفریحگاه شهوانی
- ۱۴۵ موخره‌ی مترجم
- ۱۴۷ یادداشت‌های نویسنده
- ۱۸۱ پیوست‌ها و منابع

معرفی نویسنده



کاترین حکیم پژوهشگر علوم اجتماعی و از جامعه‌شناسان برجسته‌ی بریتانیا، عضو عالی بخش پژوهش جامعه‌شناسی در مدرسه‌ی اقتصاد لندن^۱ است. او در دولت مرکزی بریتانیا کار کرده است و هم‌اکنون عضو عالی

مرکز مطالعات سیاست‌گذاری^۲ و همین‌طور وزارت کار و استخدام^۳ است. تخصص او در جامعه‌شناسی بازار کار، تغییر نگرش‌های اجتماعی، اشتغال زنان و نظریه‌های جایگاه زنان در جامعه است. از او تاکنون بیش از ۱۰۰ مقاله و اثر آکادمیک در موضوعاتی نظیر تغییر الگوی استخدام و زمان کاری، مدل‌های خانواده، مهندسی اجتماعی، سوگیری شغلی و ترجیحات سبک زندگی، بی‌فرزندی خودخواسته، سیاست‌های خانواده و جامعه منتشر شده است. نظریه‌ی او در باب سرمایه‌ی جنسی اولین بار در مقاله‌ای در ژورنال «مطالعات جامعه‌شناسی اروپایی»^۴ دانشگاه آکسفورد مطرح شد. این نظریه توجه آکادمیک و رسانه‌ای فراوانی را در سرتاسر جهان به خود جلب کرده است. برای نمونه، پروفیسور لورد آنتونی گیدنز «مدیر سابق مدرسه‌ی اقتصادی لندن» و جامعه‌شناس پیشرو، این نظریه را «نظریه‌ای درخشان، بدیع و جالب توجه» خوانده است. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این نویسنده می‌توانید به وب‌سایت شخصی او در آدرس www.catherinehakim.org سر بزنید.

^۱Centre for Policy Studies, London School of Economics (۱۹۹۰-۲۰۱۱)

^۲Centre for Policy Studies

^۳Department of Employment

^۴European Sociological Review

نگاه مترجم

❖ هدف من از ترجمه‌ی این اثر آشنا نمودن فارسی‌زبانان با برخی از دیدگاه‌های موجود در جهان امروز در باب جنبه‌های فرهنگی/سیاسی/اجتماعی/اقتصادی مسائل جنسی بوده است. اگرچه شخصاً با برخی از دیدگاه‌های نویسنده موافق نیستم، اما این کتاب را اثری پراهمیت و قابل تامل می‌دانم، و بر این باورم که حتی برای آنکه بتوان از دیدگاهی انتقاد کرد یا آن را به چالش گرفت، آشنایی با دیدگاه مورد نظر ضرورت دارد.

❖ به عقیده‌ی من اهمیت این کتاب به همان اندازه که ناشی از پیشنهادها و راهکارهایش است، در نگاه انتقادی‌اش به سایر نحله‌های فکری، فراهم آوردن ابزارهای مفهومی کارآمد برای توصیف رخداد‌های اقتصادی-اجتماعی، و همین‌طور توصیف دقیق و بی‌پرده‌ای است که از برخی واقعیت‌های تلخ و شیرین گرداگرد ما بدست می‌دهد؛ واقعیت‌هایی که اغلب به اشکال مختلف از پذیرش وجودشان سرباز می‌زنیم. به عقیده‌ی من، موافق یا مخالف بودن با یک پدیده‌ی اجتماعی یک چیز است و انکار و لاپوشانی وجودش چیزی دیگر.

❖ آماج حملات این کتاب بیش از همه به فمینیسم انگلیسی-آمریکایی است، و این برای جریان‌های فمینیستی موجود در کشورمان بی‌اندازه مهم است. چراکه جریان‌های فمینیستی ایرانی-از زمان پیدایش تا به امروز-بیش از سایر رویکردهای فمینیستی، تحت تاثیر ادبیات و دیدگاه‌های فمینیسم انگلیسی-آمریکایی بوده‌اند. این تاثیرپذیری دو دلیل عمده داشته است:

۱. به دلیل تسلط اکثر روشنفکران ایرانی بر زبان انگلیسی، آثار فمینیسم انگلیسی‌زبان بیش از آثاری که به زبان فرانسوی، آلمانی و غیره هستند به فارسی برگردانده شده و در سطح جامعه مطرح شده است.

۲. فمینیسم انگلیسی-آمریکایی از نظر خاستگاه بنیادگرایانه‌اش شباهت فراوانی با جریان‌های فعلی فمینیسم در کشور ما دارد و از این رو پذیرش آن در فرهنگ بنیادگرای ما آسان‌تر و مقبول‌تر بوده است. بنابراین انتقادهای کتاب حاضر به فمینیسم انگلیسی-آمریکایی می‌تواند برای جامعه‌ی ما که شدیداً تحت تاثیر این نوع فمینیسم است بسیار ضروری و راهگشا باشد.

❖ به طور عمده، با دیدگاه خانم حکیم در مورد دو مقوله‌ی «سرمایه‌داری» و «میزان میل جنسی زنان» موافق نیستم و انتقادهایم را در انتهای کتاب تحت عنوان موخره‌ی مترجم آورده‌ام.

ژیلا سرابی

بهار ۲۰۱۲

آمستردام

پیش‌گفتار

سرمایه‌ی جنسی و سیاست‌های موجود در باب مسائل جنسی

آنا شغل پردرآمدش در بخش خدمات مالی را از دست داد، از این‌رو باید سخت کار می‌کرد تا شغل جدیدی بیابد. او کمتر غذا خورد، ورزش کرد و وزنش را کاهش داد- طوری که ده سال جوان‌تر به نظر می‌آمد. او به آرایشگاه رفت، موهایش را رنگ کرد و آنها را به سبکی کوتاه کرد که او را جوانتر و سرزنده‌تر نشان می‌داد. او به خرید رفت و لباس‌های گران‌قیمت انتخاب کرد که او را آراسته‌تر، جذاب‌تر و همین‌طور باتجربه‌تر نشان می‌داد. آنا در تمام مصاحبه‌های شغلی‌اش این لباس را پوشید. او با پوشیدن این لباس احساس اعتماد به نفس می‌کرد. سه ماه بعد صاحب شغل تازه‌ای شد که درآمدش ۵۰ درصد بیشتر از شغل سابقش بود.

آنا در بخش خصوصی کار می‌کند، جایی که قیافه و ظاهر در مقایسه با بخش دولتی از اهمیت بیشتری برخوردار است. اما هرکس دیگری نیز می‌تواند مثل آنا عمل بکند. به راستی، چرا نباید افراد بر روی این دارایی‌شان سرمایه‌گذاری کنند و علاوه بر هوش، دانش و تجربه‌ی حرفه‌ای از قیافه و ظاهرشان نیز بهره بگیرند؟ اغلب به افرادی که به دنبال شغل هستند توصیه می‌شود که بر شبکه‌ی اجتماعی‌شان تکیه کنند و از سرمایه‌ی اجتماعی‌شان بهره بگیرند. اما واقعیت آن است که رسیدن به سر و وضع نیز می‌تواند به همان اندازه موثر باشد.

من اصطلاح «سرمایه‌ی جنسی» را ابداع کردم تا نامی باشد برای ترکیبی از ویژگی‌ها نظیر زیبایی، جذابیت جنسی، مهارت‌های شناساندن خود و مهارت‌های اجتماعی. منظور ترکیبی از جذابیت‌های جسمانی و اجتماعی است که برخی از زنان و مردان را تبدیل به همراهان و همکارانی موفق می‌سازد، و آنها را برای همه‌ی اعضای جامعه‌شان- به ویژه برای جنس مخالف- تبدیل به افرادی جذاب می‌کند. ما با مفهوم «سرمایه‌ی انسانی» آشنایم: به چیزهایی نظیر مدارک تحصیلی،

کارآموزی و سابقه‌ی کار «سرمایه‌ی انسانی» فرد گفته می‌شود. اخیراً اهمیت شبکه‌ی اجتماعی و «سرمایه‌ی اجتماعی» را نیز تشخیص داده‌ایم؛ سرمایه‌ی اجتماعی یعنی «چه کسانی را می‌شناسی»، در عوض اینکه «چه چیزهایی می‌دانی؟». این کتاب با ارائه‌ی شواهد و مدارک به معرفی استعداد و ظرفیتی می‌پردازد که تا به امروز به طور کامل کنار گذاشته شده است؛ و به همین خاطر هم عنوانی برای آن وجود نداشته است: ما این استعداد و ظرفیت ناشناخته را «سرمایه‌ی جنسی» می‌نامیم.

به منظور فهم فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی، تعاملات اجتماعی و جایگاه اقتصادی افراد در جامعه، درک مفهوم «سرمایه‌ی جنسی» به همان اندازه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی و سرمایه‌ی انسانی اهمیت دارد. توجه به این مفهوم برای درک مسائل جنسی و روابط جنسی نیز ضروری است. در جوامع جنسی شده و فردمحور امروز، «سرمایه‌ی جنسی» اهمیت و ارزش بیشتری یافته است - هم در میان زنان و هم در میان مردان. با این وجود، زنان سنت طولانی‌تری در زمینه‌ی پرورش و بهره‌گیری از این سرمایه دارند، و من در نتیجه‌ی مطالعاتم دریافته‌ام که زنان غالباً جذابیت جنسی بیشتری در مقایسه با مردان دارند^۱. هنرمندان قرن‌هاست که این را دریافته‌اند.

برای شکار شغل و استخدام شدن، مشاوران به ما یادآوری می‌کنند که فرصت ما در اولین جلسه‌ی مصاحبه برای تاثیرگذاری بر مصاحبه‌کننده هیچگاه تکرار نخواهد شد. افرادی که نام‌شان در لیست مصاحبه، درج شده است همگی دارای مدارک لازم بوده و سابقه‌ی کاری لازم را نیز دارند. در چنین شرایطی، استعدادی اضافه بر اینها - نظیر «سرمایه‌ی جنسی» - می‌تواند به فرد کمک کند تا مصاحبه را برنده شود. آنا از قبل مدرک تحصیلی و سابقه‌ی کار داشت، بنابراین بر روی دارایی دیگرش سرمایه‌گذاری کرد - یعنی دارایی‌ای که غالباً از قلم انداخته می‌شود. برای

^۱ نویسنده در فصل‌های پیش رو این موضوع را به طور مفصل توضیح خواهد داد. - م

افرادی که هیچ مدرک تحصیلی ندارند و یا مدارک اندکی دارند «سرمایه‌ی جنسی» می‌تواند مهم‌ترین دارایی شخصی‌شان باشد.

سرمایه‌ی جنسی نیز مثل هوش، در تمامی عرصه‌های زندگی دارای ارزش است، از محیط کاری گرفته تا تخت خواب. افراد جذاب دیگران را به سمت خود می‌کشند، از دوستان‌شان گرفته تا معشوقه‌ی خود، همکاران خود، مشتریان خود، مدیران خود، طرفداران خود، هواخواهان خود، رأی‌دهندگان خود، حامیان مالی و پشتیبانان خود. آنها در زندگی شخصی (به دلیل شانس بیشتر برای داشتن شریک‌های عاطفی-جنسی و دوستان) و همین‌طور در دنیای سیاست، ورزش، هنر یا تجارت موفق‌ترند. در این کتاب قصد دارم فرایندهای اجتماعی‌ای را توضیح دهم که به افراد جذاب امکان می‌دهد تا در زمانی کوتاه‌تر به چیزهای بیشتری دست یابند. در این کتاب به دنبال یافتن پاسخی برای این قبیل پرسش‌ها خواهیم بود: جذاب بودن از چه سنی اهمیت پیدا می‌کند؟ آیا زیباترین و خواستنی‌ترین افراد از مزیت خود بر دیگران باخبرند؟ آیا ارتباطی بین زیبایی و هوش، به طوری که برخی افراد خوش‌شانس از هردوی این مزیت‌ها برخوردار باشند وجود دارد؟ اگر شما به عنوان فردی زیبا به دنیا نیامده‌اید، آیا می‌توانید به شکلی جذابیت خود را افزایش دهید؟

اول از همه اعلام کنم که مطالعه‌ی من یک معما را مطرح می‌کند: تحقیقات نشان می‌دهد مردانی که دارای سرمایه‌ی جنسی بالایی هستند از این حیث حتی از زنان نیز سود مالی بیشتری به جیب می‌زنند! این در حالی است که زنان هم از نظر جذابیت ظاهری و هم اجتماعی از مردان امتیاز بالاتری کسب می‌کنند - احتمالاً به این خاطر که زنان برای اینکه مطلوب به نظر بیایند و قابل قبول باشند سرمایه‌گذاری بیشتری در این زمینه انجام می‌دهند. با این وجود مردان به ازای تلاش کمترشان، پاداش بسیار بیشتری می‌گیرند. در عمل به نظر می‌رسد که به سرمایه‌ی جنسی زنان در مقایسه با مردان پاداش خوبی داده نمی‌شود - از همه واضح‌تر در بازار کار. اینکه چرا ماجرا از این

قرار است، و برای این موضوع چه کاری می‌توان انجام داد، موضوعاتی هستند که من در این کتاب به بررسی آنها پرداخته‌ام.

بخشی از توضیح این موضوع به نظر می‌رسد به چیزی مربوط می‌شود که من آن را «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان»^۱ می‌نامم؛ یعنی میل جنسی بیشتر مردان که از اولین سال‌های زندگی نوجوانی راحت و آرام را از آنان سلب می‌کند. این موضوع به ویژه در نگرش مردان به زنان و همین‌طور در روابط شخصی به طور پنهان تاثیر می‌گذارد، اما به همان اندازه مسائل عمومی را نیز تحت شعاع قرار می‌دهد. من «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان» را تصادفاً وقتی کشف کردم که مشغول بررسی نتایج تحقیقات اخیر بر روی مسائل جنسی در سرتاسر جهان بودم. همان‌طور که افکار عمومی نیز آن را تایید می‌کند، سکس برای مردان حد و اندازه‌ای ندارد. به این ترتیب، «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان» با «سرمایه‌ی جنسی» در هم می‌آمیزد و تمامی روابط بین مردان و زنان - چه در خانه و چه در محل کار - را تحت شعاع خود قرار می‌دهد. نظام پدرسالاری^۲ به شدت کوشیده است تا از طریق اخلاقی‌سازی و کنترل رفتار و پوشش زنان بر روی این موضوع سرپوش بگذارد. همان‌طور که در ادامه خواهیم دید «فمینیسم رادیکال» با اتخاذ ایده‌هایی مشابه در مورد تحقیر جذابیت‌های زنانه عملاً دست در دست پدرسالاری، با این حرکت ارتجاعی همراهی کرده است. چرا فمینیست‌ها قرارداد پدرسالاری را در مورد تحمیل لباس مناسب و رفتار مقتضی بر زنان به چالش نگرفتند؟ چرا نباید به جای از بین بردن زنانگی، از زنانگی دفاع کرد؟ چرا هیچ‌کس زنان را ترغیب نمی‌کند تا در جایی که امکانش را دارند از مردان بهره‌کشی کنند؟ به نظر می‌رسد فمینیسم رادیکال بیشتر از آنکه رهایی‌بخش باشد محدودکننده است.

^۱Male sex deficit

^۲ Patriarchy

این کتابی نیست که بیانگر نظرات شخصی من یا پیش‌داوری‌ها و تعصباتم باشد. تمامی استدلال‌های کتاب مبتنی بر شواهد و مدارک بدست‌آمده از پژوهش‌های گسترده‌ی علوم اجتماعی است. دو مفهوم کلیدی من در این کتاب- «سرمایه‌ی جنسی» و «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان»- نیز با اینکه جدید هستند، اما مبتنی بر شواهد و مدارک‌اند. [۱]

مفهوم سرمایه‌ی جنسی در فصل ۱ ارائه شده است و من در آنجا توضیح خواهم داد که چرا این مفهوم در جوامع مرفه امروزی اهمیت بیشتری یافته است. درست همانطور که سطح IQ در هر دهه طی قرن اخیر به طور مداوم در حدود ۶ درصد افزایش داشته است، سطوح جذابیت ظاهری نیز به آرامی در طول زمان در حال افزایش بوده است. این دو فرآیند احتمالاً به نوعی به یکدیگر مرتبط هستند. همانطور که بلندی قد با مهارت‌های اجتماعی و توانایی‌های شناختی همبسته است. [۲] آیا سرمایه‌ی جنسی هم مثل IQ و قد قابل اندازه‌گیری است؟ کدام یک مهم‌تر است: جذابیت ظاهری یا جذابیت اجتماعی^۱.

اکثر ما می‌دانیم که قد بلند- به ویژه برای مردان- دارای مزیت‌های اجتماعی و اقتصادی است. اکثر رئیس‌جمهورهای آمریکا مردانی بلند قد بوده‌اند یا حداقل بلندقدتر از رقبایشان. به همین شکل، به نظر می‌رسد که جذابیت اجتماعی و ظاهری طیف گسترده‌ای از مزیت‌ها را در محیط کاری و محیط اجتماعی، و به همان شکل در روابط شخصی برای فرد به همراه می‌آورد. من در جلد دوم کتاب، به این موضوع پرداخته‌ام که سرمایه‌ی جنسی چه نقشی در زندگی روزمره ایفا می‌کند؛ ضمن آنکه شواهد و مدارک موجود در مورد مزایا و فواید قدرت جنسی در فعالیت‌های مختلف بررسی کرده‌ام.

فصل ۴ و ۵ این کتاب به جمع‌بندی مطالعاتی می‌پردازد که نشان‌دهنده‌ی مزایای جذابیت ظاهری و اجتماعی برای مردان و زنان در زندگی هر روزه است، به عبارت دیگر، این افراد در روابط

^۱ Social attractiveness

دوستانه، هنگام یافتن شریک عاطفی-جنسی، در معاشقه، ازدواج، اغوای معشوقه، در نظر گرفته شدن به عنوان یک فرد خوب و درستکار، و در مجموع در اکثر زمینه‌ها صاحب امتیاز ویژه‌ای هستند. مزایایی که فرد به دلیل سرمایه‌ی جنسی‌اش در زندگی روزمره از آنها برخوردار می‌شود، گاهی برچسب «تبعیض» می‌خورد؛ اما این برچسب صحیحی نیست. کمیابی هر استعداد و مهارتی آن را دارای ارزش می‌کند؛ خواه استعداد دلربا بودن و جذاب بودن برای دیگران باشد، یا داشتن دانش در زمینه‌ی فناوری اطلاعات، توانایی هدایت یک هواپیما یا سریع‌تر دویدن از دیگران.

سرمایه‌ی جنسی می‌تواند درون رابطه‌ی یک زوج نیز یک موضوع اساسی باشد، و به شکل ظریفی روند چانه‌زنی بین شریک‌های عاطفی-جنسی بر سر نقش‌ها و مسئولیت‌ها را تحت تاثیر قرار دهد. اگرچه اکثر پژوهش‌ها بر روی زوج‌های دگرجنس‌گرا^۱ انجام گرفته است، اما الگوهای مشابهی نیز در مورد زوج‌های هم‌جنس‌گرا^۲ به چشم می‌خورد- در موقعیت‌هایی که یکی از دو نفر جوان‌تر و از نظر جنسی جذاب‌تر است. نتایج پژوهش‌های انجام گرفته نشان می‌دهد که «اقتصاد جنسی» در روابط خصوصی [۳]، یا آنچه که من به آن «سکسونومیکس»^۳ می‌گویم در پس تمامی روابط و مبادلات بین زنان و مردان حضور دارد.

من در فصل ۶، مفاهیم هنرهای جنسی^۴، صنعت تجاری سکس^۵، و بخش عمده‌ای از صنعت تبلیغات را- به عنوان کسب و کارهایی که با خرید و فروش سرمایه‌ی جنسی سروکار دارند- دقیق‌تر بررسی خواهم کرد. خواه این کسب و کار خدمات جنسی را نیز شامل شود یا نه، غالباً ترجیح داده می‌شود زنان و مردانی که در این صنعت کار می‌کنند جوان باشند، (قطعاً جوان‌تر از

^۱ Heterosexual: به افرادی گفته می‌شود که به جنس مخالف‌شان گرایش جنسی دارند.-م

^۲ Homosexual: به افرادی گفته می‌شود که به همجنس خود گرایش دارند.-م

^۳ sexonomics

^۴ Erotica

^۵ Commercial sex industry

اکثر مشتریان). انتظار می‌رود که آنان جذاب، اغلب زیبا، سرزنده، و دارای جذابیت جنسی بالا باشند. به علاوه انتظار می‌رود که در طیفی از سایر مهارت‌های اجتماعی یا استعدادهای هنری نظیر رقص و خوانندگی یا حرکات موزون نیز مهارت داشته باشند. حتی صنعت موسیقی نیز جنسی شده است، تا آنجا که خوانندگان گاهاً پیش از هر چیز بر مبنای توانایی‌شان در پیاده‌سازی جذابیت جنسی در کلیپ‌ها یا بر روی صحنه استخدام می‌شوند. تبلیغات لباس‌ها و عطرها نیز به شدت جنسی شده است. تبلیغات به طور منظم از جذابیت و زیبایی زنان برای فروش محصولاتش - از لوازم شوینده گرفته تا اتوموبیل‌ها و روغن ماشین - بهره می‌گیرد.

در فصل ۷ نگاهی به ارزش تجاری سرمایه‌ی جنسی می‌اندازیم تا ببینیم که این سرمایه چگونه کمک می‌کند تا محصولات، خدمات، ایده‌ها و سیاست‌گذاری‌ها در عرصه‌هایی نظیر سیاست، رسانه، محل کار، ورزش و هنر مطرح شده و به فروش رود. در صنعت خدمات (برای مثال در یک باشگاه یا بار)، مولفه‌ی اجتماعی سرمایه‌ی جنسی به ویژه می‌تواند برای خدمات‌دهنده یک سبک خاص ایجاد کند. مولفه‌ی اجتماعی سرمایه‌ی جنسی در شغل‌های یقه‌سفید نیز ارزشمند است، به ویژه در شغل‌هایی نظیر مدیریت و حرفه‌هایی که شامل برخورد با مشتریان یا افراد مختلف است. حتی سیاست‌مداران و افراد دانشگاهی نیز امروزه دریافته‌اند که علاوه بر باسواد بودن، جذاب بودن و آراسته بودن نیز به آنها یاری می‌رساند؛ چرا که تلویزیون علاوه بر ایده‌های این افراد، خود این افراد را نیز در معرض دید افکار عمومی قرار می‌دهد. در حالی که استفاده از قدرت جنسی تنها در برخی مشاغل خاص مورد توجه قرار می‌گیرد، مطالعات متعدد نشان می‌دهد که در تمامی بخش‌های نظام اقتصادی - به واسطه‌ی «پاداش زیبایی» - درآمد این گونه افراد بین ۱۰ تا ۲۰ درصد بیشتر از دیگران است، درست مانند ۱۰ تا ۲۰ درصد افزایش درآمد به واسطه‌ی بلندقد بودن.

سرمایه‌ی جنسی چنان ایده‌ی واضحی به نظر می‌رسد که ممکن است کسی پرسد چرا پیش از این شناسایی نشده است. استدلال من در فصل اول این است که جنبه‌های سیاسی موضوع باعث می‌شود که زنان از بازی کنار گذاشته شوند. سرمایه‌ی جنسی نقشی اساسی در برانگیختن میل جنسی مردان، و به طور غیرمستقیم، زنان ایفا می‌کند. از این رو مجادلات پیرامون سرمایه‌ی جنسی و ارزش آن غالباً تحت تاثیر امیال و نیازهای جنسی مردان قرار می‌گیرد. مردان عموماً نمی‌پذیرند که زنان از «ضعف» آنها در این زمینه بهره ببرند. به این ترتیب «سرمایه‌ی جنسی زنان» با «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان»، غرور مردانه و منازعه‌ی قدرت بین مردان و زنان در هم تنیده می‌شود. سیاست‌های جنسی امروز با سرسختی ارزش سرمایه‌ی جنسی و مسائل جنسی زنان در زندگی خصوصی را منکر می‌شود.

{برخی-م} فمینیست‌ها مدعی‌اند اینکه شور جنسی^۱ مردان در مقایسه با زنان قوی‌تر است سخن یابوهای بیش نیست و صرفاً به عنوان توجیهی برای تبرئه کردن رفتار بد مردان ساخته شده است. آنها بر این نکته پافشاری می‌کنند که در حوزه‌ی مسائل جنسی هیچ تفاوت ذاتی‌ای بین زنان و مردان وجود ندارد؛ درست همانطور که در سایر حوزه‌ها چنین است. من برای نشان دادن نادرستی دیدگاه آنها، شواهد و مدارک مربوطه را به دقت در فصل دوم مورد بررسی قرار داده، و نشان داده‌ام که چطور وجود تفاوت در میل جنسی مردان و زنان مسئله‌ی سرمایه‌ی جنسی را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد. مبحث مورد علاقه‌ی من بررسی اثر این تفاوت همه‌جا حاضر بین میل جنسی مردان و زنان و اهمیت آن در مفهوم سرمایه‌ی جنسی است - و نیز رابطه‌اش با سرکوب ارزش سرمایه‌ی جنسی. برای دفاع از نتیجه‌گیری‌ام مبنی بر وجود تفاوتی جهان‌شمول در زمینه‌ی میل جنسی زنان و مردان (که من آن را «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان» نامیده‌ام)، شواهد و مدارک مربوط به پژوهش‌های جنسی صورت گرفته از سرتاسر جهان با جزئیات ارائه شده است. علیرغم

^۱ Libido

اینکه اکثر دانشمندان علوم اجتماعی وجود این تفاوت بین دو جنس را نادیده گرفته‌اند، ضروری است که این مسئله به عنوان یک واقعیت اجتماعی جدید پذیرفته شود، و نیز اثرش بر روابط بین زنان و مردان - هم در حوزه‌ی عمومی و هم در حوزه‌ی خصوصی - مورد مطالعه قرار گیرد.

از آنجایی که مزایای سرمایه‌ی جنسی بسیار قابل توجه است، باید پرسید چرا این دارایی شخصی تا به امروز به‌طور صریح تشخیص داده نشده است؟ استدلال من در فصل ۳، این است که ایدئولوژی‌های پدرسالارانه به شکل نظام‌مندی سرمایه‌ی جنسی زنان را مبتذل جلوه داده‌اند، تا زنان را از تبدیل کردن این دارایی به یک سرمایه - و ایجاد هزینه برای مردان - منصرف کنند. از آنجایی که زنان عموماً سرمایه‌ی جنسی بیشتری از مردان دارند، مردان وجود یا ارزش آن را انکار می‌کنند و اقداماتی صورت داده‌اند تا زنان نتوانند به‌طور قانونی و مشروع از این مزیت نسبی خود بهره ببرند. متأسفانه امروزه فمینیست‌های رادیکال قواعد «اخلاقی» پدرسالارانه در مورد بکارگیری سرمایه‌ی جنسی را تقویت می‌کنند. بسیاری از آثار فمینیست‌های امروزی با خوارشماردن زیبایی و جذابیت جنسی زنان عملاً با دیدگاه‌های تبعیض‌آمیز مردانه هم‌دستی می‌کنند. ایدئولوژی‌هایی نظیر «ظاهرستیزی»^۱ و جنبش «چاق‌ها»^۲ آخرین نمایندگان انکار ارزش اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌ی جنسی هستند.

البته فمینیسم یک شاخه‌ی وسیع با طیفی از دیدگاه‌های مختلف است. فمینیست‌های آلمانی و فرانسوی سرمایه‌ی جنسی زنان را تشخیص داده و به آن بها داده‌اند (البته بدون بکارگیری این اصطلاح). به رسمیت‌شناختن سرمایه‌ی جنسی زنان توسط این فمینیست‌ها می‌تواند توضیح دهد

^۱Lookism

^۲Fatties

که چرا چنین شکاف عمیقی بین فمینیست‌های رادیکال بنیادگرای انگلیسی-آمریکایی^۱ و اکثر خواهران قاره‌ای^۲ شان وجود دارد.

سرمایه‌ی جنسی بیانگر جنبه‌ای از زندگی است که در آن زنان بدون شک نسبت به مردان از مزیت بیشتری برخوردارند و «میل جنسی سیری ناپذیر مردان» نیز این مزیت را تقویت می‌کند. این همان چیزی است که مردان تا به امروز از پذیرش آن سرباز زده‌اند. به رسمیت‌نشناختن سرمایه‌ی جنسی به عنوان چهارمین دارایی شخصی، نشان می‌دهد که چطور علوم اجتماعی علاوه بر مشارکت متفکران فمینیست همچنان در قرن ۲۱ به خصلت تبعیض‌گرایانه و پدرسالارانه‌ی خود ادامه می‌دهد. به علاوه مفهوم «سرمایه‌ی جنسی» باعث می‌شود تا نگاهی دوباره به برخی از حوزه‌های جنجالی و داغ سیاست‌گذاری عمومی - نظیر تن‌فروشی و رحم‌های فروشی^۳ - صورت گیرد.

مفهوم سرمایه‌ی جنسی از دل طیف گسترده‌ای از شواهد و مدارک و تحقیقات در مورد وضعیت زنان در بازار کار و در روابط خصوصی بیرون آمده است؛ از آنچه که غالباً در نظریه‌های موجود نادیده گرفته شده است. هدف من این است که چشم‌انداز جدیدی بنا کنم تا تمامی جنبه‌های روابط، (هم در حوزه‌ی عمومی و هم حوزه‌ی خصوصی) را در برگیرد. امیدوارم این چشم‌انداز بتواند زنان را در روند چانه‌زنی برای شرایطی بهتر یاری دهد.

^۱ Anglo-Saxon

^۲ continental

^۳ Surrogate pregnancies



فصل اول

سرمایه‌ی جنسی چیست؟

افراد جذاب مهره‌ی مار دارند. همه به آنها توجه می‌کنند، و مجذوب آنها می‌شوند. باراک اوباما استعدادهای فراوانی دارد. اگرچه او فردی باهوش و تحصیل کرده است اما خوش قیافه بودن، باریک‌اندام بودن، تناسب اندام و خوش‌لباسی نیز در موفقیت او به عنوان اولین مرد سیاهپوستی که به ریاست جمهوری آمریکا رسید نقش داشتند؛ مخصوصاً همسرش میشله، نیز از همه نظر سرآمد است. مثال دیگر الیزابت تیلور است. او از دوران کودکی زیبایی خیره‌کننده‌ای داشت، و در تمام فیلم‌هایش نیز می‌درخشید. او همواره برای مردان جذاب بود و هشت بار هم در زندگی‌اش ازدواج کرد.

زیبایی خاص ظاهراً یک جذابیت جهان‌شمول^۱ دارد. نمونه‌ی دیگر بازیگر چینی و یکی از زیباترین زنان جهان به نام گونگ‌لی^۲ است که در فیلم آمریکایی «میامی وایس»^۳ همانقدر موفق بود که در مجموعه فیلم‌هایی که توسط کارگردان چینی ژانگ ییمو^۴ ساخته شده بود. مثال دیگر، گلف باز آمریکایی تایگر وودز^۵ است که به عنوان اولین ورزشکاری شناخته می‌شود که بیش از ۱ میلیارد دلار درآمد داشته است. او اکثر این پول را از راه معاملات حامیان ثروتمند خود به جیب زده و نه از فعالیت‌های حرفه‌ای‌اش به عنوان یک ورزشکار؛ چرا که جذابیتش جهانی است و نه صرفاً منطقه‌ای. [۱] در اینجا نیز داشتن همسر و کودکانی جذاب بخشی از جذابیت او محسوب می‌شود.

این مثال‌ها راجع به افراد مشهور است، اما در زندگی روزمره نیز الگوهای مشابهی وجود دارد. افرادی که از نظر ظاهری واجتماعی جذاب هستند در موقعیت ممتاز قرار دارند، دارای مزیت

^۱ universal

^۲Gong Li

^۳ Miami Vice

^۴Zhang Yimou

^۵ Tiger Woods

هستند، و فریبندگی‌ای دارند که می‌تواند در تمامی جوانب زندگی و در تمامی مشاغل یار آنها باشد.

همه می‌دانند که با پول می‌توان تقریباً هر چیزی را خرید. پول یک «سرمایه‌ی اقتصادی»^۱ است. با «سرمایه‌ی اقتصادی» است که هم‌اکنون جوامع غربی تبدیل به جوامعی نخبه‌سالار شده‌اند. ما همچنین اصطلاح «سرمایه‌ی انسانی»^۲ را می‌شناسیم و از آن برای اشاره به مزایای اقتصادی و اجتماعی بی‌شماری که مدارک تحصیلی یا سابقه‌ی کاری برای ما به ارمغان می‌آورد استفاده می‌کنیم. ما اخیراً، اصطلاح «سرمایه‌ی اجتماعی»^۳ را نیز برای اشاره به ارزش اقتصادی و اجتماعی داشتن دوستان، خویشاوندان و ارتباطات تجاری ایجاد کرده‌ایم. اگر به سرمایه‌ی فرهنگی به معنای «چیزهایی که می‌دانی» باشد، آنگاه سرمایه‌ی اجتماعی یعنی «کسانی که تو می‌شناسی». «سرمایه‌ی جنسی» چهارمین دارایی شخصی است، و تاکنون نادیده گرفته شده است. و این در حالی است که در طول روز بارها اهمیتش به ما یادآوری می‌شود.

سرمایه‌ی جنسی موضوعاتی نظیر زیبایی، جذابیت جنسی، سرزندگی، ذکاوت، خوش‌پوشی، دلربایی و مهارت‌های اجتماعی و مهارت جنسی را در بر می‌گیرد. سرمایه‌ی جنسی، آمیزه‌ای از جذابیت‌های ظاهری و اجتماعی است. مسائل جنسی تنها بخشی از این سرمایه است، بخشی که به راحتی تحت عنوان چیزی صرفاً مربوط به روابط نزدیک با دیگری از قلم انداخته می‌شود. [۲] با این وجود پژوهش‌های جنسی‌ای که در سرتاسر جهان صورت گرفته نشان می‌دهد که مردم در جوامع مرفه امروزی - در مقایسه با آنچه که عموماً پیش از ابداع روش‌های کنونی پیشگیری از بارداری امکان‌پذیر بود - آمیزش‌های جنسی بیشتری را با شریک‌های عاطفی - جنسی متعدد تجربه می‌کنند. بنابراین مسائل جنسی در مقایسه با گذشته در زندگی امروز نقش پررنگ‌تری ایفا

^۱ Economic capital

^۲ Human capital

^۳ Social capital

می‌کند، ضمن آنکه به شکلی فزاینده عرصه‌ی ادبیات، فرهنگ عمومی و تبلیغات را در نور دیده، و به حجم عظیمی از سرگرمی‌های جنسی از همه نوع دامن می‌زند. برخی به این «آزادی جنسی» خوش آمد می‌گویند، و در مقابل بسیاری نیز از آن متنفرند. حضور همه‌جانبه‌ی تصاویر جنسی در تبلیغات عمومی به همان اندازه‌ی فمینیست‌ها را خشمگین می‌کند که در چند دهه‌ی گذشته تصاویر زنان خانه‌دار که مشغول کار در خانه هستند چنین می‌کرد. [۳]

واقعیت انکارناپذیر آن است که امروزه مسائل جنسی در زندگی همه‌ی افراد نقش پررنگ‌تری پیدا کرده است، و دیگر همچون گذشته تنها در نزد نخبگان و ثروتمندان چنین جایگاهی ندارد. یعنی زمانی که صرفاً پادشاهان بودند و حرم‌سراهایشان، و نخبگان و هم‌خوابه‌هایشان. یکی از پیامدهای افزایش اهمیت مسائل جنسی این است که به واسطه‌ی آن ارزش سرمایه‌ی جنسی زنان بالا می‌رود، چرا که تقاضای مردان برای سرگرمی‌های جنسی ظاهراً پایان‌ناپذیر است، و این «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان» چیزی است که بسیاری از زنان به هیچ وجه از آن سر در نمی‌آورند.

شش (یا هفت) مؤلفه‌ی سرمایه‌ی جنسی

سرمایه‌ی جنسی از چند مؤلفه‌ی مختلف تشکیل شده است. اهمیت این مؤلفه‌ها در جوامع و دوره‌های مختلف، می‌تواند کمتر یا بیشتر باشد. در ادامه مؤلفه‌های سرمایه‌ی جنسی را یک به یک برمی‌شماریم:

۱. **زیبایی**^۱ همواره یک مؤلفه‌ی محوری است؛ صرف نظر از اینکه در هر فرهنگ و در هر مقطعی چه چیزی زیبا در نظر گرفته می‌شود. سلیقه‌ی شخصی نیز متغیر است. برخی جوامع آفریقایی (به ویژه جنوب آفریقا) زنانی با بدن‌های پهن و شهوانی را می‌پسندند. در اروپای غربی مدل‌های مُد معمولاً بلندقد و لاغر هستند، به حدی که به نظر می‌رسد دچار اختلال بی‌اشتهایی عصبی^۲ هستند. در قرون گذشته زنانی با چشم‌های ریز و دهان‌های کوچک و غنچه‌مانند زیبا در نظر گرفته می‌شدند. تاکید امروزی بر خوش‌عکس بودن، به این معناست که امروزه مردان و زنانی با چشمان بزرگ، دهان بزرگ و چهره‌های «مجسمه‌مانند»^۳ ترجیح داده می‌شوند. از هر چه بگذریم زیبایی وافر همواره چیزی کمیاب است و از این رو به طور جهان‌شمول دارای ارزش.

۲. **دومین عنصر جذابیت جنسی**^۴ است که می‌تواند به کلی از زیبایی کلاسیک جدا باشد. شاید بتوان گفت که زیبایی عمدتاً درباره‌ی جذابیت چهره است، در حالی که جذابیت جنسی در باره‌ی سکسی بودن بدن است. با این وجود جذابیت جنسی به شخصیت و سبک فرد، زنانگی یا مردانگی او، الگوی زندگی او و مشخصات تعامل اجتماعی او نیز مربوط می‌شود. زیبایی چیزی ایستا است بنابراین جذابیت جنسی به راحتی در یک عکس به دام

^۱ beauty

^۲ Anorexic

^۳ sculptured

^۴ Sexual attractiveness

انداخته می‌شود؛ در حالیکه جذابیت جنسی در مورد شیوه‌ای است که فرد راه می‌رود، صحبت می‌کند، و رفتار می‌کند؛ بنابراین جذابیت جنسی تنها می‌تواند در زمینه‌هایی پویا همچون در یک فیلم یا در یک برخورد رودررو تشخیص داده شود. بسیاری از افراد جوان دارای جذابیت جنسی هستند، اما این جذابیت می‌تواند به سرعت با افزایش سن محو شود. سلیقه‌های شخصی نیز متغیر است. در غرب، مردان به دسته‌هایی تقسیم می‌شوند که پستان، باسن یا پا را بیش از نقاط دیگر بدن ترجیح می‌دهند. اما در بیشتر فرهنگ‌ها کلیت ظاهر فرد مهم است. برخی مردان زنانی ریزجثه و حتی ریزه‌میزه را دوست دارند، در حالیکه برای برخی از مردان دیگر، زنان بلندقد و کشیده جذابند. برخی از زنان، مردانی با ماهیچه‌های ورزیده و بدن قوی و ورزشی را جذاب می‌دانند، در حالیکه زنان دیگر، مردانی با ظاهر ظریف و کارکشته را ترجیح می‌دهند. این دو نسخه‌ی متفاوت از مردانگی ایده‌آل در اپراهای اندونزی و چین به خوبی قابل مشاهده است: آراسته، متمدن، باهوش و فرهیخته، و در مقابل قوی، پرشور و سلحشور- قدرت قلم در مقابل قدرت شمشیر. علاوه بر این تفاوت‌ها در سلیقه‌ی شخصی، در مجموع جذابیت جنسی چیزی کمیاب است، و بنابراین به طور جهان‌شمول دارای ارزش است.

آخرین پژوهش‌ها حاکی از آن است که مطابقت با معیارهای پذیرفته‌شده در فرهنگ، تقارن چهره و اندام، و حتی رنگ پوست نیز در جذابیت نقش دارند. در پیوست الف این موضوع نشان داده شده است.

«جذابیت» تا حد زیادی یک ویژگی اکتسابی است. این موضوع در تفاوت بین افراد زیبا^۱، و افراد نه‌چندان زیبا اما جذاب^۲ نمایان است. مفهوم فرانسوی بل لید (یا بی‌لید^۳ در مورد

^۱belle

^۲Jolie laide

^۳Beau laid

مردان) اشاره دارد به زنی زشت که جذابیتش به دلیل سبک شخصی و مهارت‌هایی است که از خود به نمایش می‌گذارد. دستیابی به تناسب اندام، بهبود شکل ایستادن و راه رفتن، پوشیدن رنگ‌ها و طرح‌های زیبا، انتخاب مدل مو و لباس مناسب- چنین تغییراتی می‌توانند برای فرد تیپ و قیافه‌ای کاملاً متفاوت ایجاد کنند. با این وجود، بسیاری از افراد دست به چنین تلاشی نمی‌زنند.

۳. سومین مؤلفه‌ی سرمایه‌ی جنسی، **مؤلفه‌ی اجتماعی** است: خوش‌مشربی، دلربایی، مهارت‌های اجتماعی در تعامل، توانایی اینکه کاری کنید که دیگران از شما خوششان بیاید، با شما احساس راحتی و شادمانی کنند، دوست داشته باشند شما را بشناسند و جایی که لازم است مایل به رابطه با شما باشند. توانایی گرم گرفتن با دیگری می‌تواند آموخته شود، اما همه از آن برخوردار نیستند. برخی افراد که در موقعیت قدرت قرار دارند دارای فریبندگی و گیرایی بالایی هستند؛ کسانی هم هستند که هیچ یک از اینها را ندارند. برخی مردان و زنان مهارت آن را دارند که در هر موقعیتی با ظرافت با دیگران گرم بگیرند؛ دیگران چنین توانایی ندارند. در اینجا نیز این مهارت‌های اجتماعی دارای ارزش هستند.

۴. مؤلفه‌ی چهارم، **سرزندگی**^۱ است. ترکیبی از برازندگی ظاهری، انرژی اجتماعی و خوش‌مشربی. افرادی که سرشار از زندگی هستند، می‌توانند به شدت برای سایرین جذاب باشند- کسانی که از آنها به عنوان «جان و روح مهمانی» یاد می‌شود. برخی فرهنگ‌ها به خوش‌مشربی ارزش می‌دهند. در بیشتر فرهنگ‌ها، سرزندگی در قالب مهارت‌های رقص یا فعالیت‌های ورزشی به نمایش گذاشته می‌شود- به همین دلیل است که ورزشکاران غالباً دارای فریبندگی خاصی هستند.

^۱ liveliness

۵. مؤلفه‌ی پنجم به **شیوه‌ی ظاهر شدن در جامعه** بر می‌گردد: شکل لباس پوشیدن، آرایش چهره، عطر، جواهرات یا سایر چیزهای زینتی، مدل مو، و تعلقات مختلفی که افراد با خود حمل می‌کنند یا می‌پوشند تا پایگاه اجتماعی و سبک زندگی خود را به جامعه نشان دهند. پادشاهان و رئیس‌جمهورها طوری لباس می‌پوشند تا به این شکل بر قدرت و اقتدارشان تاکید کنند. بخش نظامی و سایر یونیفورم‌های رسمی نشان دهنده‌ی جایگاه، رتبه، و اقتدار فرد است، و برای بسیاری از افراد حامل معانی جنسی نیز هستند. افراد عادی هنگامی که به مهمانی، یا سایر رویدادهای جمعی می‌روند، طوری لباس می‌پوشند که جذاب به نظر برسند، و نیز بتوانند پایگاه اجتماعی و مالی خود را به هر غریبه‌ای که با آنها دیدار می‌کند گوشزد کنند. تاکید نسبی بر نمادهای جنسی یا پایگاه اجتماعی بسته به موقعیت و رویداد متفاوت است. در گذشته، بر مبنای یک سری قوانین اجتماعی افراد حق نداشتند که آزادانه از نمادهایی که از پایگاه اجتماعی افراد خبر می‌داد استفاده کنند. [۴] امروزه مُد تا حدی همین نقش را ایفا می‌کند. امروزه نمایش مسائل جنسی و همین‌طور گروه‌هایی که فرد به آنها تعلق دارد، به همان اندازه‌ی پایگاه اقتصادی توجه می‌شود. در سرتاسر جهان، در مراسم ازدواج افراد لباس‌های اغواگرانه به تن می‌کنند، حال آنکه در مراسم خاکسپاری از افراد انتظار می‌رود تا متواضع و ساده باشند و به دنبال اغواگری نباشند. افرادی که در نحوه‌ی ظاهر شدن در جامعه و پوشیدن لباس مناسب مهارت دارند، نسبت به کسانی که مثل افراد بی‌خانمان هستند جذاب‌تر به نظر می‌رسند.

۶. ششمین مؤلفه، خود **مسائل جنسی** است: مهارت جنسی، انرژی، تخیل شهوانی، بازیگوشی و در مجموع هر چیزی که فرد را از نظر جنسی تبدیل به یک شریک عاطفی-جنسی موفق می‌سازد. طوری که او برای شریک عاطفی-جنسی‌اش معشوق خوبی به حساب بیاید. قطعاً این مؤلفه نه تنها می‌تواند با افزایش سن تغییر کند، بلکه خاصیتی تعاملی

دارد و می‌تواند بسته به اشتیاق و مهارت شریک عاطفی - جنسی متغیر باشد. داشتن شور جنسی بالا به خودی خود مهارت جنسی را تضمین نمی‌کند، با این وجود، کسانی که از شور جنسی بالاتری برخوردارند احتمال بیشتری دارد که درگیر تجربیاتی شوند که نهایتاً برای آنها مهارت بیشتری به همراه آورد. غیر از چند مورد استثناء، پژوهش‌های ملی انجام شده در مورد مسائل جنسی تا به امروز بسیار کلی بوده‌اند. [۵] این پژوهش‌ها صرفاً بیانگر تنوع چشمگیر میل جنسی در بین جمعیت‌ها هستند: اقلیت‌های کوچکی از مردان و زنان از نظر جنسی شدیداً فعال هستند؛ اکثریت مردان و زنان به اندازه‌ی متوسط فعال هستند، اقلیتی نیز تقریباً به طور کامل غیرفعال‌اند. [۶] به نظر معقول می‌رسد اگر نتیجه بگیریم که مهارت جنسی - حتی در میان بزرگسالان - یک موهبت جهان‌شمول نیست، و اینکه داشتن مهارت جنسی بالا یک دارایی کمیاب است. این مؤلفه به این دلیل پس از سایر مؤلفه‌ها مطرح شد که معمولاً تنها در روابط خصوصی و بسیار نزدیک کاربرد دارد، در حالیکه پنج مؤلفه‌ی قبلی در تمامی موقعیت‌های اجتماعی آشکارا یا پنهان نقش ایفا می‌کنند.

برآیند این شش مؤلفه است که نهایتاً سرمایه‌ی جنسی هر مرد یا زنی را رقم می‌زند. اهمیت نسبی این شش مؤلفه غالباً برای زنان و مردان متفاوت بوده، و در بین فرهنگ‌ها و در کشورهای مختلف نیز متفاوت است. در پاپو گینه‌ی نو، این مردان هستند که موهای خود را با پَر تزئین می‌کنند و چهره‌های خود را با رنگ‌های روشن و طرح‌های بدیع آرایش می‌کنند. در اروپای غربی، زنان با لوازم آرایش چهره‌های خود را آرایش می‌کنند، اما مردان به ندرت چنین می‌کنند. ارزش سرمایه‌ی جنسی فرد می‌تواند به شغل او نیز بستگی داشته باشد و شغل او ارزش سرمایه‌ی جنسی‌اش را برجسته کند یا نکند. برای مثال، کارکنان عرصه‌ی فناوری اطلاعات عموماً نیازی به چنین کاری ندارند، و احتمالاً از همین روست که همه‌ی آنها گویا یک «ماسک» واحد به صورت

زده‌اند. در مقابل، گیشا^۱های ژاپنی و تن‌فروشان تواعیف^۲ پاکستانی از سرمایه‌ی جنسی‌شان به عنوان یک عامل اصلی و اساسی در شغل‌شان بهره می‌گیرند. ترکیب دقیق شش مؤلفه‌ی سرمایه‌ی جنسی برای آنها متفاوت است زیرا گیشاها باید هم سکسی، هم سرگرم‌کننده و هم هنرمند باشند تا بتوانند در چای‌خانه‌ها، رستوران‌ها، کلوپ‌های شبانه و سایر مکان‌های عمومی کار کنند. آنها غالباً خدمات جنسی ارائه نمی‌دهند، در حالیکه تن‌فروشان تواعیف ممکن است به عنوان یکی از خدمات‌شان به مشتریان خدمات جنسی نیز ارائه دهند؛ آنها علاوه بر این مهارت‌ها، رقصندگان و غزل‌خوانانی ماهر نیز هستند. [۷] در هر دو مورد، برخورداری از مهارت‌های اجتماعی، استفاده از لباس‌های پرزرق و برق، گفتگوهای همراه با لاس زدن، فریبندگی و دلربایی، و یک برخورد اجتماعی قابل قبول مورد تاکید است- این فعالیت‌ها در قیمت خدمات این افراد نیز منعکس می‌شود. ارزش اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌ی جنسی به ویژه در مشاغلی که می‌توان با عنوان «مشاغل همراه با میزبانی» از آنها یاد کرد دارای اهمیت می‌شود. [۸] با این وجود، این سرمایه در تمامی زمینه‌های اجتماعی نیز عمیقاً حضور دارد.

در برخی فرهنگ‌ها، سرمایه‌ی جنسی زنان با توان زادآوری‌شان شدیداً در هم تنیده است. بسیاری از اولین تصاویر و مجسمه‌های انسانی، (در حدود ۱۳ هزار سال پیش)، تصاویر زنانی است، که شاید خدایان آن دوران بوده‌اند، و باور بر این بوده که نمادهای باروری هستند- نظیر نمادهای ژاپنی دوگو^۳. در جوامع مسیحی، تصویر مریم مقدس که یک مادر جوان به همراه فرزندش است در هنر مذهبی از شهرت فراوانی برخوردار است. در میان بسیاری از گروه‌های سرخپوست غربی، باروری به قدری برای جذابیت جنسی زنان پراهمیت است که زنان پیش از آنکه ازدواج به سرانجام برسد، توان باروری خود را نشان می‌دهند. بنابراین برای نامزدها این امری معمول است

^۱geishas

^۲ Tawa,if

^۳Dogu

که باردار شوند و فرزندی سالم به دنیا آورند پیش از آنکه مراسم ازدواج برقرار شود. در هند، فرزندان به قدری برای ازدواج ضروری‌اند و به قدری فی‌نفسه برای زندگی پراهمیت در نظر گرفته می‌شوند که به زوج‌های بدون فرزند، به عنوان قربانیان نگون‌بخت ناباروری نگریسته می‌شود، و نه داوطلبانی برای رها بودن از دردهای بچه‌داری. یکی از دلایل مذموم‌شمردن همجنس‌گرایی در برخی فرهنگ‌ها این است که منجر به تولید فرزند نمی‌شود. [۹] در بسیاری از فرهنگ‌ها، یک زن بارور به عنوان زنی با جذابیت بیشتر در نظر گرفته می‌شود، به ویژه اگر فرزندانش زیبا و سالم باشند. یک زن ایتالیایی خاطر نشان می‌کند که در ایتالیا او و پسر زیبایش را تحسین می‌کنند، در حالیکه در ایالات متحد آمریکا مردان تنها او را به خاطر پاهای کشیده و گیسوان بلندش تحسین می‌کنند. به این ترتیب، می‌توان گفت که در برخی فرهنگ‌ها، باروری مؤلفه‌ی هفتم سرمایه‌ی جنسی است، مؤلفه‌ای که مختص به زنان است، چراکه مردان نمی‌توانند بچه بیاورند. در یک سری از فرهنگ‌ها، این مؤلفه از وزن عظیمی برخوردار است، و به طور خودکار به زنان مزیتی نسبت به مردان می‌دهد. به عبارت دیگر، سرمایه‌ی تولیدمثلی را می‌توان یک دارایی جدا و پنجمین دارایی شخصی در نظر گرفت. به نظر می‌رسد در قرن بیست و یکم در جوامع امروزی، ارزش این دارایی در مقایسه با جوامع کشاورزی کهن که مشخصه‌شان باروری بالا بود، تنزل پیدا کرده است. [۱۰]

در برخی از فرهنگ‌ها، سرمایه‌ی جنسی و فرهنگی به شکل نزدیکی در هم تنیده‌اند. مثلاً می‌توان به معشوقه‌های یونان باستان، گیشاهای ژاپنی، و تن‌فروشان ایتالیایی عصر نوزایی اشاره کرد. این گونه زنان به همان اندازه که برای زیبایی و جذابیت جنسی‌شان تحسین می‌شدند، برای مهارت‌های هنری خود- در زمینه‌ی رقص و آواز، نواختن موسیقی، نقاشی، شعر و یا سخنوری‌شان نیز تحسین

می‌شدند. ورونیکا فرانکو^۱ یک شاعر ایتالیایی بود در حالیکه یک تن‌فروش مشهور نیز بود. [۱۱] معادل‌های امروزی او بازیگران و خوانندگانی هستند که در فیلم‌ها، کلیپ‌ها و روی صحنه جذابیت جنسی خود را عرضه می‌کنند، نظیر مونیکا بلوچی، جرج کلونی، بیانس نولس^۲، و انریکه اگلسیا. برخی از این شخصیت‌ها در زمینه‌ی کارهای هنری نیز فعالیت می‌کنند، رو و پشت صحنه - برای نمونه می‌توان به سبک‌های لباس عجیب و غریب خوانندگان معروفی نظیر لیدی گاگا، گریس جونز^۳ و دیوید بووی^۴ اشاره کرد.

در مجموع می‌توان گفت، سرمایه‌ی جنسی ترکیبی از جذابیت‌های زیبایی‌شناختی، دیداری، ظاهری، اجتماعی و جنسی فرد برای سایر اعضای جامعه‌ای است که او در آن زندگی می‌کند و به ویژه برای اعضای از جنس مخالف، و در تمامی زمینه‌های اجتماعی. (من از واژه‌های «قدرت جنسی» و «سرمایه‌ی جنسی» به یک معنا و به جای هم استفاده می‌کنم.) سرمایه‌ی جنسی هم شامل مهارت‌هایی می‌شود که می‌توانند آموخته و/یا تقویت شوند، و هم شامل ویژگی‌هایی می‌شود که در زمان تولد تعیین می‌شوند، مثل بلندقد/کوتاه قد بودن، یا سیاه‌پوست/سفیدپوست بودن. [۱۲] حتی در فرهنگ‌هایی که زادآوری یک مولفه‌ی اساسی نیست، عموماً زنان در مقایسه با مردان از سرمایه‌ی جنسی بیشتری برخوردارند. علاوه بر این، زنان سرمایه‌ی جنسی خود را فعالانه‌تر بکار می‌گیرند. برای نمونه زنان در مقایسه با مردان غالباً مهارت بیشتری در مدل‌های موی خود به خرج می‌دهند، و زمان بیشتری را برای آرایش و محافظت از اندام‌هایشان صرف می‌کنند. زنانی را می‌شناسم که بیش از صد جفت کفش در رنگ‌ها و مدل‌های مختلف دارند؛ در حالیکه همسرانشان تنها دو یا سه جفت کفش دارند. در واقع، سرمایه‌ی جنسی یک دارایی مهم برای

^۱Veronica Franco

^۲Beyonce Knowles

^۳Grace Jones

^۴ David Bowie

تمامی گروه‌هایی است که دسترسی کمتری به سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و انسانی دارند، از بین این گروه‌ها می‌توان به جوانان، اقلیت‌های قومی و فرهنگی، گروه‌های کم‌بضاعت، و مهاجران بین‌ملیتی اشاره کرد.

توصیف من از اصطلاح «سرمایه‌ی جنسی»، بسیار متفاوت از توصیفی است که سرمایه‌ی جنسی را تنها به معنای جذابیت جنسی در نظر می‌گیرد. [۱۳] به عبارت دقیق‌تر:

۱. توصیف من از این اصطلاح - به واسطه‌ی شواهد و مدارک بدست آمده از پژوهش‌های

اخیر در زمینه‌ی مسائل جنسی و سرگرمی‌های جنسی - توصیفی کامل‌تر است.

۲. مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده‌اش دقیق‌تر توصیف شده‌اند.

۳. هم در مورد اکثریت افراد دگرجنس‌خواه جامعه، و هم در مورد خرده‌فرهنگ‌های

همجنس‌گرای اروپا و آمریکای شمالی کاربردپذیر است.

بسیار ارزشمند است اگر بتوانیم آمار و ارقام دوره‌های زمانی مختلف و همچنین فرهنگ‌های مختلف را با یکدیگر مقایسه کنیم تا بفهمیم که:

- در هر فرهنگ معین، سرمایه‌ی جنسی تا چه اندازه در بین زنان و مردان متفاوت است؛
- کدام مؤلفه‌های سرمایه‌ی جنسی از وزن بیشتری برخوردارند.
- و اینکه سرمایه‌ی جنسی در مقایسه با سایر دارایی‌های شخصی، چطور ارزش‌گذاری می‌شود.

تمرکز من در این کتاب بر جوامع مدرن امروزی است، زیرا در این جوامع است که سرمایه‌ی جنسی بیشترین ارزش و اهمیت را یافته است.

چهارمین دارایی شخصی

افراد چهار نوع دارایی شخصی دارند: سرمایه‌ی اقتصادی، سرمایه‌ی فرهنگی، سرمایه‌ی اجتماعی و سرمایه‌ی جنسی. تمایز و رابطه‌ی بین سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی اولین بار در سال ۱۹۸۳ توسط جامعه‌شناس فرانسوی پیر بوردیو مطرح شد. [۱۴] نوآوری او به قدری مفید واقع شد که به سرعت به زبان روزمره و به همان شکل به علوم اجتماعی (به ویژه در اروپا) راه یافت. [۱۵]

۱. **سرمایه‌ی اقتصادی:** سرمایه‌ی اقتصادی به مجموعه‌ی منابع و دارایی‌هایی گفته می‌شود که افراد بکار می‌گیرند تا از آن درآمد کسب کنند- از بین سرمایه‌های اقتصادی می‌توان به پول، زمین یا دارایی مالی اشاره کرد.

۲. **سرمایه‌ی فرهنگی:** سرمایه‌ی فرهنگی تقریباً همان سرمایه‌ی انسانی است. اقتصاددان‌ها آن را به این شکل تعریف می‌کنند: مدارک تحصیلی، دوره‌های کارآموزی، مهارت‌ها و سوابق کاری که در بازار کار دارای ارزش است و می‌تواند برای کسب درآمد بکار گرفته شود. [۱۶] با این وجود، مفهوم بوردیویی از سرمایه‌ی فرهنگی چیزی فراتر از صرفاً سرمایه‌ی انسانی است، و دانش فرهنگی و محصولات هنری را نیز شامل می‌شود. بر پایه‌ی اندیشه‌ی بوردیو، «سرمایه‌ی فرهنگی» شامل منابع و دارایی‌های معرفتی فرد که از نظر اجتماعی دارای ارزش هستند،- نظیر داشتن دانش در مورد یک هنر، ادبیات یا موسیقی،- و همینطور فرهنگ درونی شده- سلیقه‌ی خوب و لهجه‌ی مناسب- که او را از دیگران «تمایز» می‌کند می‌شود. این تلقی از «سرمایه‌ی فرهنگی»، همچنین محصولات هنری مختلف نظیر آثار نقاشی، موسیقی، مجسمه‌سازی، بازی‌ها و کتاب‌ها، چیدمان خانه‌ای زیبا، آثار معماری یا خانه‌های تاریخی- یعنی چیزهای ملموسی که می‌توانند تصاحب شوند، خریده شوند یا فروخته شوند (به غیر از سلیقه‌ی خوب) و به فرد کمک می‌کنند تا موقعیت اجتماعی خود را تعالی بخشند را نیز در برمی‌گیرد. میلیونرهای

خودساخته اغلب پایگاه اجتماعی جدید خود را با سرمایه‌گذاری در محصولات فرهنگی تحکیم می‌کنند.

۳. **سرمایه‌ی اجتماعی:** بر پایه‌ی تعریف بورديو سرمایه‌ی اجتماعی عبارت است از مجموع منابع واقعی یا بالقوه‌ای که در دسترس یک فرد یا گروه قرار می‌گیرد صرفاً به این دلیل که این فرد یا گروه به شبکه‌ای از روابط دسترسی دارد یا در یک گروه، قوم یا باشگاه عضویت دارد. سرمایه‌ی اجتماعی یعنی، «کسی که می‌شناسی» در مقایسه با «چیزی که می‌دانی». واژه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی در واقع اصطلاح تر و تمیز همان چیزی است که در زبان عامیانه به آن قدرت نفوذ، پارتنری، بازی، قوم و خویش‌بازی و رشوه‌خواری گفته می‌شود. مافیای ایتالیا عمیقاً بر سرمایه‌ی اجتماعی متکی است [۱۷]، به همین شکل سیاست‌مداران و آن دسته از افراد دانشگاهی که از حمایت و مشروعیتی مشترک استفاده می‌کنند تا حرفه‌ی خود را پیشرفت دهند. سرمایه‌ی اجتماعی می‌تواند برای بالارفتن از نردبان ساختار اجتماعی، یا برای اعمال قدرت و نفوذ، یا برای پول درآوردن مورد استفاده قرار گیرد- در یک کلام روابط اجتماعی خوب می‌تواند برای فعالیت‌های اقتصادی حیاتی باشد. سرمایه‌ی سیاسی نیز شکل خاصی از سرمایه‌ی اجتماعی است، که به شبکه‌ها، دارایی‌ها و منابع سیاسی فرد اشاره دارد. سرمایه‌ی اجتماعی (و سیاسی) می‌تواند به تدریج انباشت شود، و هرچه میزان ثروت و موفقیت فرد بیشتر باشد، برقراری ارتباطات برای او آسان‌تر است: در مقایسه با افرادی که آنها می‌شناسند افراد بیشتری آنها را می‌شناسند. حجم یا ارزش سرمایه‌ی اجتماعی هر شخص، تابع اندازه‌ی شبکه‌ی اجتماعی او و ارزش سرمایه‌ی اقتصادی و فرهنگی افرادی است که به آن شبکه‌ی اجتماعی تعلق دارند. به این ترتیب، اگر همه‌ی دوستان شما فقیر و بدون مدرک تحصیلی باشند، سرمایه‌ی اجتماعی شما عملاً از نظر ارزش نزدیک به صفر است. [۱۸]

به شکل گیج‌کننده‌ای مدت کوتاهی پس از مقاله‌ی بوردیو در باره‌ی سه شکل سرمایه که برای اولین بار به زبان انگلیسی منتشر شد، یک آمریکایی به نام جیمز کولمن^۱ در سال ۱۹۸۸ (بدون هیچ اشاره‌ای به کار بوردیو) مقاله‌ای منتشر کرد که مفهوم متفاوتی از سرمایه‌ی اجتماعی را مطرح می‌کرد. این نظریه‌ی دوم که تا حدودی گیج‌کننده است، سرمایه‌ی اجتماعی را به عنوان یک دارایی خانواده‌ها، گروه‌های اجتماعی و اجتماع‌ها تعریف می‌کند و نه یک دارایی شخصی. اگرچه تعریف بوردیو و کولمن از این اصطلاح نقاط اشتراکی نیز دارد، اما نگاه این دو نفر به این مفهوم به شدت متفاوت است.

نظریه‌ی کولمن از همه بیشتر در ایالات متحد آمریکا گسترش یافته است، برای مثال توسط رابرت پوتنام^۲ در کتاب «بولینگ به تنهایی»^۳ - که ظهور و افول پیوندهای مدنی را در آمریکا در طول قرن بیستم بررسی می‌کند. امروزه این مفهوم غالباً برای اشاره به فرهنگ مدنی، جامعه‌ی مدنی و خدمات عمومی بکار می‌رود. یعنی چیزهایی که تنها در جامعه‌ای شکل می‌گیرند که دارای ارتباطات و پیوندهای فراوان و متقاطع بین خانواده‌ها باشد، و در آن اعتماد جمعی وجود داشته باشد. [۱۹]

تلقی بوردیو از دارایی‌های شخصی وسیع‌تر و کارآمدتر است و از همه بیشتر در اروپا تاثیرگذار بوده است؛ در این کتاب نیز مفهوم مورد نظر بوردیو از این اصطلاح مورد استفاده قرار گرفته است. دسته‌بندی بوردیو راه‌گشاست چراکه توضیح می‌دهد چگونه عده‌ای از افرادی که در خانواده‌هایی بی‌پول به دنیا می‌آیند، همچنان می‌توانند در جوامع سرمایه‌داری با توسل به سایر اشکال سرمایه تبدیل به افرادی ثروتمند شوند. برخی از این افراد به واسطه‌ی استعدادشان به

^۱Jamed Coleman

^۲Robert Putnam

^۳Bowling Alone

مدارس یا دانشگاه‌های خوب راه می‌یابند (سرمایه‌ی فرهنگی)؛ برخی دیگر نیز با اینکه استعداد چندانی ندارند، شبکه‌ی مناسبی از دوستان می‌یابند (سرمایه‌ی اجتماعی).^۱

بحث من این است که سرمایه‌ی جنسی نیز، به همان اندازه‌ی پول، آموزش و ارتباطات مفید ارزشمند است، اگرچه تا به امروز در بحث‌های بورديو و سایر دانشمندان علوم اجتماعی از قلم افتاده است. [۲۰] میزان اهمیت انواع مختلف سرمایه در جوامع مختلف متفاوت است، به همین شکل، قابلیت انواع مختلف سرمایه برای تبدیل شدن به مزایای مالی نیز در برخی جوامع - کمتر یا بیشتر از برخی دیگر است. حتی وقتی بر روی یک جامعه‌ی مشخص تمرکز می‌کنیم، درمی‌یابیم که در جامعه‌ی مذکور برخی افراد صاحب تمامی اشکال سرمایه هستند، در حالیکه فقیرترین افراد به‌واقع هیچ‌یک از این دارایی‌های ارزشمند را ندارند. موضوع دیگر آنکه، ترکیب دارایی‌های شخصی اکثر افراد در دوره‌های مختلف زندگی شان متفاوت است. افراد جوان ممکن است از نظر اقتصادی فقیر باشند، ولی در عین حال از نظر سرمایه‌ی جنسی ثروتمند باشند، چراکه هنوز جذاب و سرزنده هستند. افراد سالمندتر ممکن است از نظر مالی ثروتمند باشند، اما از نظر ظاهری دیگر جذابیت چندانی نداشته باشند. از اینها که بگذریم، یک دلیل اینکه تا به امروز سرمایه‌ی جنسی از قلم افتاده است این است که نخبگان نمی‌توانند آن را در انحصار خود درآورند، پس ترجیح می‌دهند که آن را دور بزنند و روی آن خط بکشند.^۲ سایر دلایل در فصل سوم ارائه شده است.

زیبایی متفاوت از سایر اشکال سرمایه است، از این نظر که اثرش از همان اوان کودکی قابل مشاهده است - من این موضوع را در فصل ۴ نشان داده‌ام. کودکان زیبا و جذاب به‌واقع در جهان مهربان‌تری بزرگ می‌شوند. مفهوم سرمایه‌ی جنسی برای ایشان از همان سال‌های اولیه‌ی زندگی

^۱ لازم به ذکر است که بورديو تنها به توصیف این اشکال سرمایه می‌پردازد اما خانم حکیم این نوع دسته‌بندی را تجویز نیز می‌کند. و این تفاوت از آن روست که اولی در فراسوی نظام سرمایه‌داری به دنبال راهکار می‌گردد اما دومی در

تلاش برای یافتن راهکاری درون این نظام است - م

^۲ این استدلال خانم حکیم، به نظر مترجم جای بحث و تردید دارد - م

رقم می‌خورد. این در حالی است که سایر اشکال سرمایه معمولاً تنها از سال‌های اولیه‌ی بزرگسالی است که وارد زندگی فرد می‌شوند. در جوامع شایسته‌سالار امروزی، افراد بیست سال را صرف رشد سرمایه‌ی انسانی‌شان می‌کنند - معمولاً از طریق نظام آموزش و پرورش، و برخی اوقات از طریق دوره‌های کارآموزی. ایجاد شبکه‌ای مفید از ارتباطات اجتماعی و یا ایجاد هر مقدار ثروت نیز نیازمند سال‌ها تلاش و وقت‌گذاری است، مگر اینکه فرد آنها را از والدین یا سایر خویشاوندان به ارث برد. [۲۱] اما سرمایه‌گذاری بر روی سرمایه‌ی جنسی یک شخص، می‌تواند در همان دوران کودکی یا اوایل نوجوانی صورت بگیرد، یعنی هنگامی که نوجوان به تدریج به مزایای جذاب بودن از نظر ظاهری و اجتماعی پی می‌برد. به این ترتیب، در حالیکه سایرین تمام تلاش خود را صرف تحصیل یا شغل می‌کنند، برخی نیز می‌توانند از سرمایه‌ی جنسی خود به عنوان یک دارایی حیاتی در سرتاسر زندگی بهره بگیرند.

آیا می‌توان با پول، سرمایه‌ی جنسی خرید؟

پیر بوردیو به تحلیل روابط بین مردان و زنان پرداخت. دغدغه‌ی او بررسی رقابت موجود بین دو جنس برای کنترل و قدرت یافتن بر یکدیگر بود. [۲۲] با این وجود، بوردیو به مفهوم سرمایه‌ی جنسی توجه نشان نداد؛ شاید به این دلیل که این سرمایه به کلی جدا از سه دارایی شخصی دیگر است. به عبارت دیگر، بوردیو سرمایه‌ی اقتصادی (و در اساس، پول) را به عنوان ریشه‌ی سایر انواع سرمایه می‌داند - اما سرمایه‌ی جنسی از این قاعده پیروی نمی‌کند و یک استثناء است. والدین ثروتمند نمی‌توانند مطمئن باشند که فرزندان زیبا و از نظر جنسی جذاب به دنیا خواهند آورد، حتی اگر قادر باشند تا برای آنها لباس‌های زیبا بخرند و به آنها عادات خوب بیاموزند. رابطه‌ی بین سرمایه‌ی جنسی و سایر اشکال سرمایه تصادفی است و کسی نمی‌تواند آن را پیش‌بینی کند یا به آن تکیه کند. اینجاست که سرمایه‌ی جنسی ویژگی‌های خاص خود را نشان می‌دهد. ضمن آنکه

این یکی از دلایلی است که ارزش واقعی این سرمایه نادیده گرفته شود و اهمیت اجتماعی‌اش انکار می‌شود.

برخی نویسندگان تلاش کرده‌اند تا مفهوم سرمایه‌ی فرهنگی را بسط دهند تا جذابیت‌های فردی را نیز در برگیرد. برای نمونه، برخی اهل فن مدعی‌اند که بورديو جذابیت جنسی را به عنوان صرفاً بخشی از سرمایه‌ی فرهنگی فرد در نظر گرفته است. [۲۳] شاید آنها اشاره‌ی مختصر بورديو به بدن مردانه و پوست برنزه را به عنوان اشاره‌ای به جذابیت جنسی تلقی کرده‌اند. با این وجود باید بگوییم که منظور بورديو از این گفته صرفاً تاکید بر این نکته بوده که بسیاری از جنبه‌های جسمانی فرد، بیشتر از آنکه ذاتی و مادرزادی باشند اکتسابی هستند. [۲۴] علاقه‌ی بورديو معطوف به آن نوع سرمایه‌ی فرهنگی بود که از نظر او نمایانگر مزیت‌های تعلق داشتن به یک طبقه‌ی اجتماعی خاص است، منظور چیزهایی نظیر لهجه و آداب اجتماعی است که خاستگاه اجتماعی کلاس بالاتر فرد را خاطر نشان می‌کند و درون خانواده به فرد تلقین می‌شود. یا پوست برنزه که به طور کلاسیک به معنای دسترسی به تعطیلات گران‌قیمت و یا سفر با کشتی در کشورهای گرمسیری است، و نه البته ساعت‌ها حضور در سالن‌های برنزه‌سازی امروزی. بورديو نمی‌توانست سرمایه‌ی جنسی را ببیند زیرا سرمایه‌ی جنسی بیشتر از آنکه چیزی مربوط به یک طبقه‌ی اقتصادی و یا اجتماعی معین باشد، و شدیداً توسط خانواده و خاستگاه طبقاتی فرد بنا شود، در تمامی طبقات جامعه پراکنده است و توسط تلاش و ابتکارات شخصی بدست می‌آید. در واقع، مشخصه‌ی اصلی سرمایه‌ی جنسی این است که می‌تواند به طور کامل از خاستگاه اجتماعی مستقل باشد و در حکم ابزاری باشد برای تحرک اجتماعی صعودی چشمگیر.

دیدگاه بورديو در حال حاضر قدیمی شده است. او نمی‌توانست اثر سبک‌ها و الگوهای زندگی گروه‌هایی را که در قرن ۲۱ از میان گروه‌های اجتماعی-اقتصادی میان‌بر می‌زنند (نظیر گات^۱ها،

^۱Goth

پانک^۱ها، هواخوان متعصب ورزش، هواخوان متعصب موسیقی)، و همینطور پیچیدگی‌های جوامع چندفرهنگی را پیش‌بینی کند. برای مثال، یک مطالعه‌ی اخیر در بریتانیا دریافت که افراد چندتیره^۲ از همه جذاب‌تر در نظر گرفته می‌شوند. [۲۵] برای مثال می‌توان به مدل فرانسوی ناومی لنویر^۳ اشاره کرد که به طور منظم در تبلیغات برای فروشگاه‌های زنجیره‌ای لباس مارکس و اسپنسر ظاهر می‌شود، یعنی جایی که محصولاتش تمامی بخش‌های جامعه را در بر می‌گیرد. افراد چند تیره با حدود ۳ درصد از جمعیت، یک اقلیت کوچک در بریتانیا هستند و در بسیاری کشورهای دیگر نیز همینطور است. آنها یک گروه به طور خاص جدید در جوامع چند فرهنگی هستند، و در آثار متفکران قرن بیستم توجهی به آنها نشده است.

اگر سرمایه‌ی جنسی را نیز به عنوان چهارمین دارایی شخصی بپذیریم، آنگاه دسته‌بندی بوردیو علاوه بر قدیمی بودن همچنان از همه مفیدتر باقی می‌ماند، چراکه دسته‌بندی او بر قابل تبدیل بودن اشکال مختلف سرمایه به یکدیگر تاکید می‌کند. بوردیو تمامی اشکال سرمایه را به عنوان دارایی شخصی می‌دید، دارایی‌هایی که در حجم، ترکیب و قابلیت تبدیل با یکدیگر متفاوت بودند. اشکال متفاوت سرمایه، اشکال متفاوتی از قدرت هستند، همان‌طور که در هر تبادل اجتماعی دیده می‌شود. آشکارترین مبادله بین پول و سه شکل دیگر سرمایه صورت می‌گیرد، اما اکثر تبادلات پنهانی‌تر از اینها رخ می‌دهند. برای مثال، این امری پذیرفته در نظر گرفته می‌شود که وانمود کنیم مایلیم یک سری افراد را در جامعه دیدار کنیم صرفاً به این دلیل که به آنها علاقه‌مندیم و این موضوع را بپوشانیم که دیدار ما بیشتر به این دلیل است که ممکن است این ارتباط در کسب و کار برایمان سودمند باشد. به همین شکل، اگر یک اثر هنری را صرفاً به انگیزه‌ی اقتصادی خریداری کنیم و نه به این دلیل که از آن خوشمان آمده است این کار غالباً مورد انتقاد قرار می‌گیرد؛ یا

^۱Punk

^۲Mixed-race

^۳Noemie Lenoir

زمانی که یک رشته‌ی تحصیلی را در دانشگاه دنبال کنیم صرفاً به این دلیل که درآمد بالایی به همراه خواهد داشت و نه به این دلیل که به آن رشته‌ی تحصیلی علاقه داریم، خواه این رشته حقوق باشد، خواه اقتصاد یا مدیریت.

کمیابی هریک از دارایی‌ها، به آن ارزش می‌بخشد: ارزشی اجتماعی-اقتصادی که برای صاحبش پایگاه‌های اجتماعی، یا آنچه که بورديو آن را «تمایز» می‌نامد ایجاد می‌کند. [۲۶] کمیابی ریشه‌ی تمام اشکال سرمایه است، اشکالی که همگی عملاً گونه‌های تغییرشکل‌یافته‌ای از سرمایه‌ی اقتصادی هستند. تمامی تبدلات اجتماعی همراه با جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی یا جنسی خود در واقع حامل نوعی نقل و انتقال اقتصادی نیز هستند. [۲۷]

به این ترتیب، می‌توان گفت که تمامی اشکال سرمایه به درجات مختلف قابل تبدیل به یکدیگر هستند. پول می‌تواند برای توسعه و خرید سرمایه‌ی فرهنگی و سرمایه‌ی اجتماعی بکار رود. دانش و محصولات فرهنگی نیز می‌تواند برای پول درآوردن مورد استفاده قرار گیرد. - برای مثال وقتی که صنعت فراغت به فکر اجرای اپرا می‌افتد، یا یک رخداد فرهنگی جذاب با برخوردهای اجتماعی مفید همراه با نهارها، شام‌ها و مهمانی‌های گران‌قیمت یکجا برگزار می‌شود.

صرف هزینه برای زیباسازی دندان‌ها، جراحی پلاستیکی، عضویت در سالن بدن‌سازی یا گرفتن مربی خصوصی می‌تواند به فرد کمک کند تا سرمایه‌ی جنسی‌اش را افزایش دهد. با این وجود، نهایتاً یک پسر یا دختر شدیداً فقیر می‌تواند آنقدر زیبا و از نظر جنسی جذاب باشد که لباس‌ها و رفتار ساده‌اش در مقابل این زیبایی بی‌اهمیت جلوه کند، و درعین حال یک زن یا مرد ثروتمند که پر از آرایش و زرق و برق است همچنان در جلب توجه مخاطبانش شکست بخورد. این مسئله توضیح می‌دهد که چرا در داستان‌ها شاهزاده با یک دختر زیبای کشاورز ازدواج می‌کند؛ یا داستان سیندرلا این قدر مشهور است. و همین‌طور توضیح می‌دهد که چرا در یک کشور مدرن

مثل بریتانیا تعداد زنان میلیونر از مردان میلیونر بیشتر است. مردان معمولاً تنها از طریق شغل یا کسب و کارشان است که می‌توانند بخت خود را افزایش دهند. اما زنان می‌توانند از طریق ازدواج به زندگی ثروتمندان راه یابند و به مزایایی مشابه با آنچه که مردان میلیونر از طریق شغل به آن رسیده‌اند دست یابند. [۲۸] در هر حال، تعداد مردان زیبایی که با پول ازدواج می‌کنند، همچنان در مقایسه با تعداد زنان زیبایی که چنین می‌کنند بسیار اندک است.

در موقعیت‌هایی که زندگی عمومی و شخصی با یکدیگر در هم تنیده می‌شود بر ارزش سرمایه‌ی جنسی افزوده می‌شود- نظیر دنیای سیاست، رسانه و یا صنایع سرگرمی^۱- یا در موقعیت‌هایی که قیافه و ظاهر فرد غالباً در معرض دید است- نظیر ورزش‌ها یا هنرها. سرمایه‌ی جنسی فقط به واسطه‌ی جذابیت جنسی یا مهارت جنسی فرد دارای اهمیت نمی‌شود، بلکه در برخی موقعیت‌ها، مؤلفه‌ی مهارت‌های اجتماعی این سرمایه اهمیت بیشتری می‌یابد.

این موضوع را می‌توان به خوبی در ماجرای که در سفارت بریتانیا در آمریکای جنوبی رخ داد مشاهده کرد. تمامی شایعات محلی در مورد همسر جدید سفیر بود، که برای اولین بار یک مهمانی ترتیب داده بود. سفیر بریتانیا با یک زن ژاپنی ازدواج کرده بود. به این دلیل، این سفیر پذیرفته بود که در صورت بروز هر گونه مشکل از پستش کناره گیرد. مردم از این در تعجب بودند که مگر این خانم چه اندازه جذاب است که سفیر حاضر شده چنین خطر بزرگی را در خدمات دیپلماتیک خود به جان بخرد.

پاسخ این پرسش به طور کامل در مهمانی مذکور داده شد. زن سفیر بسیار زیبا و جذاب بود، خوش‌لباس بود و هنگام حضور در اتاق و گفتگو با مهمانان دلربایی فراوانی بکار می‌برد. او باعث می‌شد که هر کس از اینکه دعوت شده است حس خوشایندی داشته باشد. او مهارت‌های اجتماعی، سلیقه‌ای عالی و ظاهری فوق‌العاده داشت. در انتهای عصر، همه موافق بودند که همسر

^۱ Entertainment industries

جدید سفیر به شدت دلربا و دوست داشتنی است، و برای آینده‌ی کاری سفیر یک ثروت اجتماعی بزرگ خواهد بود.

گفته می‌شود که پشت هر مرد موفق یک زن پشتیبان حضور دارد. جامعه‌شناسی به نام جانت فینچ^۱ این را در «ازدواج با شغل»^۲ بررسی کرده است. او به شغل‌های دونفره‌ای نظر انداخت که نیازمند همسرانی است تا برخی وظایف شغلی شوهرانشان را انجام دهند. یکی از مثالهایش همسر یک فرد دیپلمات است که از او انتظار می‌رود تا حجم عظیمی از کارهای اجتماعی دیپلماتیک را در همراهی با شوهرش انجام دهد. اگرچه همسران دیپلمات‌ها به وضوح سرمایه‌ی جنسی خود را در فعالیت‌های اجتماعی‌شان بکار می‌گیرند، اما فینچ بر این عقیده است که به طور کلی در مشاغل دو نفره، سرمایه‌ی جنسی همسر نقش یک عامل کلیدی ایفا نمی‌کند. در واقع، اکثر مشاغل دونفره نیازمند سرمایه‌ی جنسی اندکی هستند. برای مثال، همسران مردانی که دارای شغل آزاد هستند نظیر لوله‌کش‌ها، برق‌کارها و سایر مشاغل مهارتی، اغلب کارهای کاغذی، مکاتبات، و حساب و کتاب‌های مالی شوهرشان را انجام می‌دهند، یعنی کارهایی که به واقع نیازمند بکارگیری هیچ سرمایه‌ی جنسی‌ای نیست. شغل‌هایی که با دفتر و دستک سر و کار دارد تقریباً هیچ نیازی به سرمایه‌ی جنسی ندارند. به همین شکل، افراد دارای مشاغل مهارتی نیز، تقریباً هیچ وقتی را صرف معاشرت با مشتریان خود نمی‌کنند. در مقابل، سرمایه‌ی جنسی در مشاغل اجتماعی و مشاغلی که نیازمند حضور در معرض عموم است ارزشمند می‌شود، یعنی جایی که زندگی شخصی تا حد یک امر اجتماعی است، و سرمایه‌ی جنسی هر دو فرد (زن و شوهر) به طور ویژه ارزشمند می‌شود. به این ترتیب، زمانی که سرمایه‌ی جنسی با سطوح بالایی از سرمایه‌ی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مرتبط می‌شود، بر ارزشش افزوده می‌شود. یک همسر جذاب، خوش‌لباس، و دلربا برای

^۱ Janet Finch

^۲ Married to the Job

پادشاهان، رئیس‌جمهورها و مدیران شرکت‌ها ارزش بیشتری دارد، یعنی در میان کسانی که در مقایسه با لوله‌کش محل یا برق‌کار، بسیار بیشتر در معرض نمایش عموم قرار دارند، و شبکه‌ی اجتماعی برایشان اهمیت بیشتری دارد. بنابراین اگرچه سرمایه‌ی جنسی با طبقه‌ی اجتماعی افراد آن تعیین نمی‌شود، اما تا حدی با آن در ارتباط است. به عبارت دیگر، افرادی با پایگاه اجتماعی بالاتر، قادرند همسرانی با سرمایه‌ی جنسی بالاتر انتخاب کنند، و به این شکل به فرزندان خود علاوه بر پایگاه اجتماعی و ثروت، احتمال بیشتری برای دارا بودن سرمایه‌ی جنسی بالا نیز اعطا کنند. این موضوع در درازمدت می‌تواند باعث ایجاد تفاوت‌های طبقاتی در میزان سرمایه‌ی جنسی شود. [۲۹] این تز نشان می‌دهد که زیبایی و جذابیت جنسی در طول نسل‌ها به سمت طبقات بالای جامعه صعود می‌کنند. در حالیکه در مقابل چیزهایی مثل کنترل خشم و مدیریت بر عواطف و سایر مهارت‌های اجتماعی به تدریج به سمت طبقات پایین جامعه حرکت می‌کند. [۳۰] در مجموع، انتظار می‌رود طبقات بالاتر جامعه در مقایسه با طبقات پایین‌تر جامعه سرمایه‌ی جنسی بالاتری داشته باشند. خانواده‌های ثروتمند قادرند تا با عروس‌های زیبا و دامادهای خوش‌تیپ سرمایه‌ی جنسی خود را افزایش دهند. [۳۱]

آیا سرمایه‌ی جنسی افراد را می‌توان اندازه گرفت؟

گاهی افراد فکر می‌کنند از آنجاییکه زیبایی «در چشم بیننده است»، پس سرمایه‌ی جنسی قابل اندازه‌گیری نیست. در این بحثی نیست که هر کس ترجیحات و سلیقه‌ی مربوط به خودش را دارد. من مردان تیره‌پوست را دوست دارم، دیگری مردان موطلائی را. برخی مردان زنانی با شخصیت پرشور و پرحرف را دوست دارند، برخی دیگر زنان آرام و متین و باوقار را ترجیح می‌دهند. با این وجود، در هر فرهنگ دلخواه، و حتی در بین فرهنگ‌ها سطح بالایی از توافق در مورد اینکه چه کسی از نظر ظاهری و اجتماعی جذاب است و چه کسی جذاب نیست وجود دارد. علاوه‌بر تمام دشواری‌های سنجش این موضوع، سرمایه‌ی جنسی به همان اطمینانی که بسیاری از سایر دارایی‌های شخصی پیچیده اما مهم نظیر هوش و سرمایه‌ی اجتماعی، یا ویژگی‌هایی نظیر طبقه‌ی اجتماعی، موقعیت و قدرت قابل اندازه‌گیری اند قابل سنجش است.

مطالعاتی که تلاش کرده‌اند تا دریابند آیا زیبایی در سرتاسر جهان به یک شکل نگریسته می‌شود یا نه، به این نتیجه رسیده‌اند که این مسئله یک موضوع جهان‌شمول است. تنها استثناء به نظر می‌رسد فرهنگ‌های منزوی ابتدایی ساکن در جنگل‌های حاشیه‌ی رودخانه‌ی آمازون باشند. این قبایل منزوی، که تماس اندکی با جهان بیرون از خود داشته‌اند، به نظر می‌رسد برای تعیین یک چهره‌ی زیبا و خواستنی معیارهایی به شدت متفاوت داشته باشند - مفهوم زیبایی نزد ایشان رابطه‌ی اندکی با مفاهیم زیبایی‌شناسی موجود در کشورهای شدیداً توسعه‌یافته‌ای نظیر ژاپن و آمریکا دارد. [۳۲] اما در سایر جوامع، بر سر معیارهای زیبایی توافق وجود دارد. برای مثال، برای زیبایی چهره، عوامل کلیدی چیزهای نظیر تناسب، تقارن و حتی رنگ پوست هستند. برای تناسب اندام نیز، «شاخص توده‌ی بدن»^۱ و «نسبت کمر به باسن»^۱ به نظر می‌رسد که عوامل اصلی باشند. (به پیوست الف نگاه کنید)

^۱BMI: Body Mass Index

هیچ کس تا به امروز، سرمايه‌ی جنسی افراد را مورد سنجش قرار نداده است - این مفهوم بسیار جدید است - با این وجود تاکنون مطالعات فراوانی شش مؤلفه‌ی سرمايه‌ی جنسی را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داده‌اند. مثلاً روان‌شناسان اجتماعی دهه‌ها وقت صرف اندازه‌گیری مهارت‌های اجتماعی افراد و همین‌طور واکنش‌های افراد به غریبه‌ها کرده‌اند. به همین شکل مقوله‌هایی همچون زیبایی، جذابیت جنسی و اغواگری در مباحث مربوط به زیبایی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند، اگرچه برای این منظور از مقیاس‌های اندازه‌گیری دقیقی استفاده نشده است. [۳۳]

تصویربرداری کامپیوتری به محققان امکان می‌دهد تا عکس‌ها را دستکاری کنند و واکنش‌های افراد را به طیف گوناگونی از حالات بدنی، نحوه‌ی راه رفتن و حرکت، خصوصیات چهره، مدل پوست، مدل مو، و لبخند بسنجند. [۳۴] برخی مطالعات در آزمایش‌ها از زنان و مردان شدیداً جذاب استفاده می‌کنند، تا دریابند که چطور این عامل، برهمکنش‌های اجتماعی افراد را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

اکثر این مطالعات، تعداد افراد نسبتاً کمی را تحت پوشش قرار می‌دهد. این پژوهش‌ها به دنبال فهم این موضوع هستند که جذابیت ظاهری و اجتماعی تا چه حد می‌تواند برهمکنش رودررو را تحت شعاع قرار دهد. به همین شکل، مطالعات اندکی هستند که زیبایی را به شکلی عمومی بررسی می‌کنند. در این بین، پژوهش‌هایی که به شکل مصاحبه و در سطح ملی اطلاعاتی را در مورد واکنش‌ها به جذابیت جمع‌آوری کرده‌اند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند. این تحقیقات شامل اطلاعاتی قابل اعتماد در مورد نحوه‌ی توزیع جذابیت در میان مردان، زنان و کودکان است که در جدول ۱ و ۲ ارائه شده است. در هر یک از آمارها، از مصاحبه‌شوندگان خواسته می‌شد تا در یک مقیاس ۵ درجه‌ای به پرسش‌ها پاسخ دهند. جزئیات بیشتر در پیوست الف موجود است. پیوست

^۱ WHR: waist Hip rate

الف به مرور روش‌هایی می‌پردازد که تا به امروز برای اندازه‌گیری سرمایه‌ی جنسی بکار گرفته شده است.

مقیاس‌های آمریکای شمالی (جدول ۱) از مقیاس‌های بریتانیایی نظام‌مندتر است. (جدول ۲) علاوه بر وجود تفاوت‌های بسیاری بین این پژوهش‌ها، و علاوه بر این حقیقت که صدها مصاحبه‌کننده‌ی متفاوت این ارزیابی‌ها را انجام داده‌اند، توافقی چشمگیر در مورد نحوه‌ی توزیع جذابیت در جوامع وجود دارد. اکثریت افراد در گروه میانی تحت عنوان «متوسط برای سن خودشان» دسته‌بندی می‌شوند؛ یک چهارم تا یک سوم افراد در دسته‌ی بالای متوسط جای می‌گیرند؛ حدود یک دهم افراد نیز از نظر قیافه در دسته‌ی پایین‌تر از حد متوسط قرار می‌گیرند. در قضاوت‌های زنان در مقایسه با قضاوت‌های مردان پراکندگی بیشتری به چشم می‌خورد. در ایالات متحد آمریکا، اما نه در کانادا احتمال اینکه زنان خوش‌چهره یا زیبا در نظر گرفته شوند بیش از مردان است، شاید به این علت که زنان تلاش بیشتری برای این موضوع می‌کنند.

یک پژوهش کانادایی با روشی دقیق، یک سری افراد را چندین بار و غالباً هربار با یک مصاحبه‌گر مورد مطالعه قرار داد. این مطالعه نیز حاکی از توافق بالایی بود: در این آزمایش که پس از دو سال تکرار شد، به نه نفر از هر ده نفر از نظر جذابیت نمره‌ی یکسانی داده شد. [۳۵]

مطالعه‌ی انجام شده در بریتانیا از معلمان مدرسه می‌خواست تا شاگردان جذاب را شناسایی کنند. در اینجا نیز، هماهنگی بالایی بین نمرات مربوط به ۷ سالگی و ۱۱ سالگی وجود داشت، هرچند معلمان تغییر کرده بودند. جدول ۲ به شکل بارزی این واقعیت را نشان می‌دهد که نمرات جذابیت دختران از پسران بالاتر است. تفاوت نمره‌ی دو جنس به نظر می‌رسد با افزایش سن افزایش می‌یابد. در سن ۱۱ سالگی، بیش از نیمی از دختران جذاب قلمداد می‌شوند، در حالیکه کمتر از نیمی از پسران جذاب قلمداد می‌شوند. واکنش‌ها به این تحقیق نیز حاکی از این است که افراد از

آشکارا برچسب زشت زدن به افراد طفره می‌روند- کمتر از یک نفر از هر ده نفر کودک به عنوان غیر جذاب قلمداد شدند.

جدول ۱. توزیع قیافه در ایالات متحد آمریکا و کانادا. دهه‌ی ۱۹۷۰

	مطالعات انجام شده در آمریکا				مطالعات انجام شده در کانادا	
	1971		1977		1977-81	
	مرد	زن	مرد	زن	مرد	زن
۱. شدیداً زیبا و خوش قیافه	2.9	2.9	1.4	2.1	2.5	2.5
۲. بالاتر از میانگین (خوش قیافه)	24.2	28.1	26.5	30.4	32.0	31.7
۳. متوسط در سن خودش	60.4	51.5	59.7	52.1	57.9	56.8
۴. زیر میانگین در سن خودش (کاملاً ساده)	10.8	15.2	11.4	13.7	7.2	8.3
۵. زشت	1.7	2.3	1.0	1.7	0.4	0.7
	864	1194	959	539	3804	5464

SOURCE: Hamermesh and Biddle (1994)

اولین پژوهش‌های اروپایی در مورد مسائل جنسی در ۱۹۶۷ سعی داشتند تا با تکیه بر ارزیابی‌های شخصی، میزان جذابیت جنسی و رتبه‌ی جنسی افراد را تعیین کنند. [۳۶] در این زمینه هیچ نتیجه‌ای گزارش نشد: احتمالاً این پژوهش‌ها با شکست مواجه شده بودند. اما پژوهش‌های جنسی‌ای که در فنلاند برای ارزیابی شخصی در مورد جذابیت جنسی و مهارت جنسی صورت گرفته است با موفقیت بیشتری همراه بوده است. هرچند، مبالغه‌ی مردان و خودشیفتگی ایشان تفسیر نتایج را دشوار می‌سازد. مردان در تمام جوامع و در تمام سنین، به طور قاعده‌مندی

جذابیت جنسی خودشان را بیشتر تخمین می‌زنند، در حالیکه زنان واقع‌بین‌تر هستند. با توجه به اهمیت سرمایه‌ی جنسی در اموری نظیر دوست‌یابی، جفت‌یابی و زندگی جنسی، امید است که پژوهش‌های جنسی در آینده تلاش بیشتری را به این موضوع اختصاص دهند. حیرت‌انگیز است که چه تعداد اندکی از پژوهش‌های جنسی تا به امروز نقش جذابیت جنسی را بررسی کرده‌اند.

سرمایه‌ی جنسی از سه جنبه شبیه به سرمایه‌ی انسانی است:

۱. به مانند سرمایه‌ی انسانی نیازمند سطحی از استعداد و توانایی ذاتی است، اما در عین حال می‌تواند تقویت، و آموخته شود، به طوری که حتی میزان نهایی آن از هرگونه استعداد ذاتی نیز فراتر رود.

۲. افراد می‌توانند با گذشت زمان آن را تقویت کنند.

۳. درست مانند مؤلفه‌های بگرنج و نامشهود سرمایه‌ی انسانی، نظیر ساختارهای اجتماعی، فرهنگ‌ها و تعامل اجتماعی، مؤلفه‌ها و اثرات سرمایه‌ی جنسی نیز می‌توانند مورد مطالعه قرار بگیرند.

در حال حاضر بنیادهایی برای پژوهش‌های جنسی، مطالعه‌ی آثار اجتماعی و ارزش اقتصادی مواردی نظیر جذابیت، جفت‌یابی و الگوهای دوست‌یابی، سبک‌های زندگی جنسی و نگرش‌ها به باروری تاسیس شده است. تلاش‌ها برای سنجش سرمایه‌ی جنسی به خوبی پیشرفت کرده است، و فرصت‌هایی واقعی برای پیشرفت روش‌شناختی و نوآوری در سال‌های پیش رو وجود دارد. این موضوع در پیوست الف توضیح داده شده است.

در حال حاضر، ما باید به پژوهش‌هایی که تا به امروز انجام شده اکتفا کنیم. این پژوهش‌ها تنها یک یا چند مؤلفه‌ی سرمایه‌ی جنسی را بررسی کرده‌اند. باید دقت کرد که در پژوهش‌هایی که به بررسی اثر زیبایی چهره، جذابیت جنسی، دلربایی و یا سبک پرداخته شده است، اثر کامل سرمایه‌ی جنسی به مثابه‌ی یک کل، (همانطور که اکثر اهل فن نیز تایید می‌کنند) یا درست

تخمین زده نشده است و یا نادیده گرفته شده است. برای نمونه، یک فراتحلیل که اخیراً صورت گرفته نشان داد مطالعاتی که معیارهای گسترده‌تر از صرفاً قیافه و ظاهر را بکار می‌برند در مقایسه با آنهایی که صرفاً به جذابیت چهره بسنده می‌کنند، قدرت جذابیت را به طور آشکارتری نشان می‌دهند. [۳۷] احتمالاً منصفانه است اگر بگوییم که قدرت واقعی سرمایه‌ی جنسی در جامعه می‌تواند دو برابر میزانی باشد که در پژوهش‌های مطرح شده در جلد دوم کتاب ارائه شده‌اند، و در موارد خاصی حتی از این هم بیشتر.

جدول ۲. توزیع قیافه‌ها در بریتانیا، دهه‌ی ۱۹۶۰

	در ۷ سالگی		در ۱۱ سالگی	
	مرد	زن	مرد	زن
جذاب	51	57	45	56
متوسط	42	36	47	35
غیرجذاب	7	7	8	9
رقم کل	5605	5798	5605	5798

SOURCE: Harper (2000); percentages have been rounded

سرمایه‌ی جنسی به عنوان یک رفتار انتخابی^۱

هنگام تعطیلات در منطقه‌ی چیانگ مای در شمال تایلند، صبح زود برای خرید بیرون رفتم. وقتی داشتم در یک فروشگاه بزرگ قدم می‌زدم، با تیپ و قیافه‌ی درهم و برهم پسر جوانی مواجه شدم. او دم‌پایی به پا داشت، و یک شلوار جین و یک تیشرت چروکیده پوشیده بود. اما چهره‌اش

^۱ performance

با لوازم آرایش به طور کامل آرایش شده بود تا به شکل یک دختر زیبا به نظر بیاید. من درست در زمانی که او در حال تغییر قیافه از مرد به زن بود، و پیش از آنکه کلاه گیسش را بر روی موهای کوتاهش بگذارد و لباس هایش را عوض کند با او مواجه شده بودم. او بقیه‌ی روز را به عنوان یک زن سپری می‌کرد. او که از حضور سرزده‌ی من در ابتدای صبح آزرده نشده بود، با دلربایی با خریداران برخورد می‌کرد. این مبدل‌پوشی در تایلند امری غیرمتداول نیست. کیک بوکسور مشهور تایلند نانگ^۱ توم^۱ که تقریباً در رینگ بوکس هیچگاه مغلوب نشده بود، لباس پوشیدن به عنوان یک زن را از کودکی انجام می‌داد، و گاهی در میدان بوکس نیز با سرووضع کاملاً آرایش کرده همچون یک زن ظاهر می‌شد. [۳۸] او سرانجام در سال ۱۹۹۹ عمل تغییر جنسیت داد و بازی بوکس را نیز کنار گذاشت.

همانطور که سیمون دوبوار ده‌ها سال پیش خاطرنشان کرده بود، مسائل جنسی تا حد زیادی یک رفتار انتخابی است. [۳۹] وقتی یک فرد به دنیا می‌آید نمی‌داند که چطور باید یک زن یا یک مرد باشد، بلکه او باید چگونگی ایفای این نقش را بیاموزد، و این را جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند مطابق میل خود به او خواهد آموخت. مردانگی و زنانگی، رفتارهایی انتخاب شده هستند که به مهارت احتیاج دارند: کسانی که در آن مهارت دارند، تحسین می‌شوند و دیگران به آنها غبطه می‌خورند. به‌ویژه به رفتار زنانه و زیبایی‌های زنانه غالباً ارزش بالایی داده می‌شود.

این انتخابی بودنِ هویت جنسی، زیبایی، جذابیت جنسی و خوش‌پوشی از همه واضح‌تر در مورد مردان تغییر جنسیت داده شده (یا تراجنسیتی)، که به عنوان یک زن لباس می‌پوشند و رفتار می‌کنند، و در برخی فرهنگ‌ها به عنوان رقاصان زن و خدمتکاران زن عمل می‌کنند نمایان است. [۴۰] در گذشته، یعنی زمانی که زنان از حضور در صحنه منع می‌شدند، در کشورهای نظیر چین، ژاپن و بریتانیا مهارت‌های مربوط به اجرای نقش‌های زنانه بر روی صحنه را مردان ایفا

^۱ Nong Toom

می‌کردند. آنها از سبک‌های رفتاری، صدا، عادات و به همان شکل لباس‌های زنانه تقلید می‌کردند. امروزه، آن کارها جای خود را به «پسرهای زن‌مانند»^۱ در تایلند، و مبدل‌پوش‌های برزیل، داده است که بسیاری از آنها یا در صنعت فراغت کار می‌کنند یا از طریق فروش سکس پول درمی‌آورند. [۴۱] در نیویورک، مجالسی زیرزمینی وجود دارد که در آن مردان برای تغییر قیافه دادن به زنانه‌ی زیبا و جذاب با یکدیگر رقابت می‌کنند. در تایلند و فیلیپین نیز مکان‌های مشابهی وجود دارد. با این وجود در میان زنان رقابتی مشابه برای خود را به جای مردان جا زدن وجود ندارد. (شاید به این دلیل که این کار ساده‌تری است) - این نکته‌ای قابل تامل است.

زیبایی و جذابیت جنسی، و به طور ویژه زیبایی زنان، یک کار خلاقانه، شبیه به یک کار هنری است؛ و چیزی است که می‌تواند از طریق یادگیری و آموزش بدست آید. زنان در اکثر جوامع در مقایسه با مردان سرمایه‌ی جنسی بیشتری دارند، زیرا آنها بر روی تیپ و قیافه‌ی خود بیشتر کار می‌کنند. باید یادآوری کرد که این تفاوت بین زنان و مردان چیزی ثابت نیست، و می‌تواند به واسطه‌ی تغییرات اجتماعی و اقتصادی در طول زمان تغییر کند. افراد همجنس‌گرا در مقایسه با مردان دگرجنس‌گرا غالباً وقت و تلاش بیشتری را صرف ظاهرشان می‌کنند و دلیلش هم این است که در روابط عاطفی - جنسی مردان همجنس‌گرا نوسان‌ها و جدایی‌های بسیار بیشتری وجود دارد. کارکرد مدل‌های لباس متعلق به خرده‌فرهنگ مردان همجنس‌گرا (نظیر کلون^۲ یا چرم) معادل کارکرد مردانگی و زنانگی در میان افراد دگرجنس‌گرا است. من هیچ فرهنگی را نمی‌توانم تصور کنم که در آن ظاهر و قیافه‌ی فرد مهم نباشد. در جوامع پیشامدرن، عملکرد مردانگی می‌توانست به همان اندازه‌ی عملکرد زنانگی اهمیت داشته باشد، به شکلی که هر جنس مدل‌های لباس و آرایش کاملاً متفاوت و مخصوص به خود را داشت. در جوامع مدرن، زنان علاوه بر رها شدن از

^۱ Ladyboys

^۲ travestis

^۳ clone

بسیاری قید و بندها، همچنان نقش طاووس‌وار خود را دارا هستند. این معما تا به امروز توضیح داده نشده است.

در قرن بیست و یکم، مردان در اروپای غربی و آمریکای شمالی وقت و پول بیشتری را صرف ظاهرشان می‌کنند. آنها در باشگاه‌های بدنسازی برای دستیابی به یک بدن جذاب تلاش می‌کنند، وقت بیشتری را صرف لباس‌های مد روز و تزئینات می‌کنند، و مدل‌های موی بیشتری را به نمایش می‌گذارند. مانکن‌ها به طور پیوسته ظاهر خود را با تغییر حالت مو، رنگ مو و لباس‌ها تغییر می‌دهند، اما بسیاری از بازیگران نیز شدیداً در این فعالیت‌ها دارای مهارت هستند. مردان امروزه یک بخش مهم از مشتریان جراحی‌های آرایش و بوتاکس را تشکیل می‌دهند، مثلاً حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد بازار رو به گسترش این صنعت در بریتانیا. نخست‌وزیر و تاجر پرنفوذ ایتالیا سیلیویو برلوسکونی یک هوادار شناخته شده‌ی این صنعت است؛ او حدوداً بیست سال جوان‌تر از سن واقعی‌اش که ۷۳ سال است به نظر می‌آید. زنان امروزه به واسطه‌ی مشاغل‌شان پول بیشتری در می‌آورند، از این‌رو آنها هم سرمایه‌ی اقتصادی و هم سرمایه‌ی جنسی را به بازار جفت‌یابی می‌آورند. امروزه مردان نیز این را ضروری می‌بینند که سرمایه‌ی جنسی‌شان را در کنار سایر سرمایه‌ها رشد دهند، به جای آنکه به سیاق گذشته در بازار جفت‌یابی صرفاً به توان مالی‌شان تکیه کنند. همانطور که می‌بینیم، تفاوت‌های بین دو جنس در رویکردشان به سرمایه‌ی جنسی می‌تواند بسته به موقعیت زیاد و کم شود.

اهمیت در حال فزونی سرمایه‌ی جنسی

افزایش رفاه به این معناست که افراد قادرند بیش از گذشته به فعالیت‌های تجملاتی و فراغتی، ظاهر و آرایش خود پردازند. با پیشرفت امکانات فنی برای افزایش سرمایه‌ی جنسی، استانداردهای زیبایی و جاذبه‌ی جنسی نیز به طور مداوم افزایش می‌یابد. انتظارات برای داشتن

ظاهری جذاب در حال حاضر به تمامی سنین گسترش یافته است و دیگر محدود به افراد جوان یا دوره‌ی خاصی نظیر زمان ازدواج نمی‌شود. افزایش شمار طلاق‌ها و رواج روابط تک‌همسری متوالی در طول زندگی، برای هرکس انگیزه‌هایی ایجاد می‌کند تا سرمایه‌ی جنسی‌اش را در طول زندگی حفظ و تقویت کند. مدونای دوبار طلاق گرفته در ۵۰ سالگی جوان‌تر و سکسی‌تر از بسیاری زنان ۲۵ ساله به نظر می‌رسد، و این در مجموعه‌ای از تبلیغات لباس که او برای شرکت‌های دولک و گابانه در سال ۲۰۱۰ انجام داده بود مشهود است. انتظارات از مردان نیز در حال افزایش است، البته با سرعتی آهسته‌تر. امروزه برای زنان، خوش‌قیافه بودن و جذاب بودن مرد نیز اهمیت دارد، و زنان دیگر به دنبال مردانی نیستند که صرفاً افرادی قابل اتکا و تامین‌کنندگانی خوب باشند.

به نظر می‌رسد مردان از این فشار جدید برای جذاب بودن آگاه شده باشند. در یک پژوهش که در سال ۱۹۹۴ بر روی ۶۰۰۰ مرد آمریکایی بین سنین ۱۸ تا ۵۵ سال انجام شد، از مردان پرسیده می‌شد که دوست دارند خودشان را چگونه ببینند. نتایج نشان داد که سه تا از بالاترین شش انتخاب برای مردان دغدغه‌هایی در مورد ظاهرشان بود: مردان می‌خواستند که برای زنان جذاب، سکسی و خوش‌قیافه باشند. اعتماد به نفس داشتن و محکم بودن در رتبه‌های پایین‌تر، به طور میانگین هشتم و نهم جای گرفت. و این نشان می‌دهد که پولدار بودن دیگر به تنهایی کافی نیست. [۴۲]

ایده‌آل‌ها همچنین توسط صنعت تبلیغات که به طور مداوم از مردان و زنان زیبا برای تبلیغ هر نوع کالا، و نه فقط برای آخرین طراحی‌ها در لباس و متعلقات استفاده می‌کند افزایش می‌یابد. این فشارها در درازمدت باعث پررنگ‌تر شدن استانداردهای زیبایی، و اهمیت یافتن دو مؤلفه‌ی سرمایه‌ی جنسی - یعنی جذابیت ظاهری و جاذبه‌ی جنسی - به ویژه در بازارهای جفت‌یابی می‌شود.

در گذشته، جذابیت ظاهری تا حد بسیار زیادی ذاتی بود، و اگر کسی فاقد آن بود، برای بهبودش کار چندانی از دستش برنمی‌آمد. اما امروزه، در جوامع ثروتمند مدرن، سطح به شدت بالایی از قدرت جنسی می‌تواند از طریق آموزش تناسب اندام، تلاش و اقدامات فنی بدست آید: رژیم‌های غذایی، باشگاه‌های بدن‌سازی و مربیان شخصی، تخت‌خواب‌ها و اسپری‌های برنزه کردن پوست، لوازم آرایش، عطرها، کلاه‌گیس‌ها، بافتن مو، دندان‌پزشکی زیبایی، جراحی‌های زیبایی، رنگ مو، سوتین‌ها، جواهرآلات، ابزار مد، طیف متنوعی از لباس‌ها و وسایل برای بهبود ظاهر.

ایجاد تغییر در بدن و اقداماتی برای دستیابی به زیبایی بیشتر، تاریخی طولانی دارد؛ در تمامی فرهنگ‌ها افراد ترغیب می‌شوند تا خود را با استانداردهای زیبایی آن فرهنگ تطبیق دهند. [۴۳] اما در جوامع مدرن امکان انتخاب‌های بیشتر و تنوعی از سبک‌ها، به ویژه در شهرهای چندفرهنگی بیشتر شده است. به همین شکل، فنون دستیابی به ظاهری جذاب نیز به شدت رشد کرده‌اند. تا جایی که هلنا روینشتاین یکی از بنیان‌گذاران لوازم آرایشی مدرن یکبار گفت: «زن زشت وجود ندارد، اما زن تنبل چرا». اما در سوی دیگر، فشار برای بهبود قیافه و ظاهر می‌تواند منجر به این شود که برخی از زنان زیبا قیافه‌شان را با سپردن به جراحی‌های زیبایی بی‌دلیل دچار نقص کنند. گاهی جراحان زیبایی با زنانی روبرو می‌شوند که درخواست چیزهایی می‌کنند که پیاده کردن آنها در واقعیت غیرممکن است. [۴۴]

خوشبختانه اکثر افراد به بدنشان به طور نرمال می‌نگرند. با این وجود، در قرن بیست و یکم، ایده‌آل‌ها و انتظارات به واسطه‌ی تبلیغات دائم رسانه‌های جمعی در مورد تصاویر افراد مشهور و هنرپیشه‌ها، ستارگان سینما و سایرین که صاحب بالاترین استانداردها هستند و تبدیل به مدل‌هایی برای دیگران می‌شوند به شدت افزایش یافته است. کتاب‌ها توصیه می‌کنند که چطور رفتار کنید، چطور لاس بزنید، چگونه دوست شوید و چطور رابطه بگیرید و به این شکل به افراد کمک می‌کنند تا مهارت‌های اجتماعی مربوطه را افزایش دهند. تمامی مؤلفه‌های سرمایه‌ی جنسی در

دستورالعمل‌هایی آماده تحت پوشش قرار گرفته‌اند، در باب اینکه چطور برای همسر یا معشوقه‌تان جذاب باشید، همراه با نکات فراوان در باب دوست‌یابی و توصیه‌هایی در مورد تکنیک‌های جنسی. [۴۵]

در گذشته، بازارهای جفت‌یابی و ازدواج نسبتاً کوچک و محدود بودند. معیارهای جفت‌یابی مبتنی بر طبقه و پایگاه اجتماعی، مذهب، محل زندگی و سن بود. جفت‌یابی غالباً توسط والدین یا خویشاوندان تعیین و نظارت می‌شد، و بر مبنای ثروت خانوادگی و ارتباطات اجتماعی صورت می‌گرفت. اما در بازارهای جفت‌یابی باز و در دسترس کنونی که محدوده‌ی انتخاب ما تمام جهان را در بر می‌گیرد، سرمایه‌ی جنسی در مقایسه با هر زمان دیگر نقش پررنگ‌تری ایفا می‌کند. داشتن یک خانواده‌ی با اصل و نسب دیگر به تنهایی کافی نیست.

بررسی تاثیر جذابیت ظاهر بر ادراکات، قضاوت و برخوردهای افراد در جهان غرب به طور مکرر خاطر نشان می‌سازد که اهمیت این موضوع در طول زمان افزایش یافته است. در اولین مطالعات در آمریکا، جذابیت تنها اثری کوچک بر شیوه‌ی قضاوت و برخورد افراد داشت. اما در جدیدترین مطالعات، پیامد جذاب بودن یا نبودن به طور قابل توجهی افزایش یافته است. [۴۶] برای مثال، کودکان و بزرگسالان جذاب احتمال بیشتری دارد که باهوش، ماهر و دارای مهارت‌های اجتماعی قلمداد شوند و مطابق با آن با آنها برخورد شود. و این الگو امروزه حتی در مقایسه با دهه‌ی ۱۹۷۰ نیز پررنگ‌تر شده است. به همین شکل، خوش تیپ و خوش قیافه بودن به تدریج برای انتخاب جفت و یافتن شریک عاطفی-جنسی نیز مهم‌تر شده است. مردان و زنان هنگام انتخاب شریک عاطفی-جنسی در دهه‌ی ۱۹۷۰ در مقایسه با دهه‌ی ۱۹۳۰ به ظاهر خوب اهمیت بیشتری می‌دادند، [۴۷] و همین‌طور در دهه‌ی ۱۹۹۰ در مقایسه با دهه‌ی ۱۹۷۰ این موضوع اهمیت بیشتری یافت. با این وجود، تفاوت بین دو جنس در نگاه به این مسئله در طول ۵۰ سال گذشته تغییری نکرده است؛ در تمام این سال‌ها، ظاهر خوب، برای مردان اهمیت بیشتری داشته است. [۴۸]

فرهنگ‌ها و کشورها در میزان اهمیتی که برای قیافه‌ی خوب و باروری زنان قائلند متفاوت‌اند. به طور کلی، کشورهای فقیرتر و کمتر توسعه یافته، تمایل کمتری برای اهمیت دادن به ظاهر دارند. حتی هنگام انتخاب همسر. برخی فرهنگ‌ها تاکید بیشتری بر اخلاقیات، ارزش‌ها، شخصیت، هوش، مهربانی، همراهی با اجتماع، منش خوب، و یا مهارت‌هایی ابتدایی نظیر آشپزی، دوخت و دوز که در زندگی روزمره بکار می‌آیند دارند. زیبایی برای این فرهنگ‌ها به عنوان یک مسئله‌ی «غیرکاربردی» در انتخاب همسر نگریده می‌شوند. در چنین جوامعی که بقاء چیزی تضمین شده نیست، ارزش‌های مربوط به معیشت وزن بیشتری از ارزش‌های لذت‌گرایانه دارد. [۴۹] با این وجود، علارغم تفاوت‌هایی که بین فرهنگ‌ها در میزان توجه به این موضوع وجود دارد به نظر می‌رسد که در تمامی فرهنگ‌ها همچنان افراد زیبا (به اشکال مختلف)، در زندگی موفق‌تر باشند. در چشم جوانان کره‌ای، چینی، ژاپنی و آمریکایی، زنان و مردان زیبا هوشمندتر و صاحب مهارت‌های اجتماعی بالاتر، محبوب‌تر و دارای شغل‌های بهتر به نظر می‌رسند. [۵۰]

در حال حاضر سرمایه‌ی جنسی هم برای زنان و هم برای مردان، از همان ارزشی برخوردار است که سایر دارایی‌های شخصی (سرمایه‌های اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی) از آن برخوردارند. در جوامع و دوره‌هایی که زنان دسترسی محدودی به سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و انسانی دارند، این سرمایه برای زنان نقشی حیاتی پیدا می‌کند - ممکن است به همین دلیل باشد که زنان در طول تاریخ تلاش بیشتری برای دستیابی به این نوع سرمایه می‌کرده‌اند. جذابیت ظاهری و اجتماعی در جوامع مدرن و ثروتمند به طور روزافزونی مورد توجه قرار می‌گیرد، و تاثیر فزاینده‌ای بر شیوه‌ای که به افراد نگریده می‌شود، در مورد آنها قضاوت می‌شود و با آنها برخورد می‌شود دارد. این چیزی است که از همه واضح‌تر در زندگی روزمره، جفت‌یابی و موقعیت‌های معاشقه قابل ردیابی است. من این موضوع را در فصل ۴ و ۵ توضیح داده‌ام، و در فصل ۶ و ۷ نیز به بررسی اثر این سرمایه در بازار کار و بسیاری زمینه‌های دیگر پرداخته‌ام.

فصل دوم

جنبه‌های سیاسی میل جنسی



در آفریقای جنوبی، یک مرد سیاه‌پوست در دهه‌ی پنجم زندگی‌اش با دکترش در مورد ناتوانی‌اش مشورت می‌کند. پس از مقداری کندوکاو معلوم می‌شود که او هر روز با دوست دخترش سکس دارد و از این رو برخی شب‌ها قادر نیست با همسرش سکس داشته باشد. همسرش به تدریج به این موضوع شک می‌کند، و این باعث ایجاد مشکل بین آنها می‌شود. [۱]

در فیلم آنی‌هاال اثر وودی آلن که در سال ۱۹۷۷ به روی صحنه آمد، یک زوج به طور جداگانه با متخصص خود در مورد رابطه‌شان صحبت می‌کنند و در فیلم این دو گفتگو با یکدیگر مقایسه می‌شوند. پزشک وودی آلن از او می‌پرسد، «هرچند وقت یکبار با هم می‌خواهید؟» او با ماتم پاسخ می‌دهد: «به ندرت، نهایتاً شاید سه بار در هفته.» در همین حین پزشک آنی‌هاال از او می‌پرسد: «چقدر با هم سکس می‌کنید؟ آنی با بیزاری پاسخ می‌دهد: «به طور دائم، می‌تونم بگم سه بار در هفته.»

ایده‌ها و هنجارها در مورد مسائل جنسی بسیار متفاوت است. بسیاری از آفریقایی‌ها این را امری بدیهی می‌دانند که یک مرد حداقل روزی یکبار با معشوقه‌هایش سکس داشته باشد. این مقدار دو برابر مقداری است که به طور متوسط توسط زوج‌های اروپایی گزارش می‌شود. اگرچه انقلاب جنسی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ منجر به فوران مسائل جنسی در کشورهای غربی شد اما جوامع سرمایه‌داری غربی همچنان در میزان فعالیت جنسی از دیگر فرهنگ‌ها بسیار عقب هستند. تنوع موجود بین فرهنگ‌های مختلف در زمینه‌ی فعالیت جنسی در پژوهش‌های اخیر به خوبی نشان داده شده است.

دلیل اصلی من برای کندوکاو در آمار و ارقام مربوط به مسائل جنسی این بود که بینم چطور سرمایه‌ی جنسی یک نفر، زندگی جنسی‌اش را تحت تاثیر قرار می‌دهد. می‌خواستم بینم که آیا یک مرد خوش‌قیافه، آسان‌تر دختران را اغوا می‌کند، و اینکه آیا در نتیجه‌ی انقلاب جنسی، چنین موضوعی برای یک زن خوش‌قیافه نیز صادق است؟ سفر من برای کشف این موضوع با آمار و

ارقام مربوط به یک پژوهش جنسی در بریتانیا در ۱۹۹۰ آغاز شد. این پژوهش به شدت مشهور شد زیرا نخست وزیر آن زمان بریتانیا، مارگارت تاچر اعلام کرد که این پژوهش نباید توسط بخش بهداشت حمایت مالی شود. پس از آن من گزارش‌های متعددی از پژوهش‌های جنسی انجام شده در سایر کشورها کشف کردم، که همگی را در سه قفسه از کتابخانه‌ام جای دادم. خواندن آنها برای من حاوی نکات جدیدی در مورد سکس و مسائل جنسی در عصر مدرن بود. ماهها بعد از آن متوجه شدم که عملاً تمامی پژوهش‌هایی که جمع‌آوری کرده بودم هیچ اطلاعاتی در مورد پیامدهای جذابیت افراد در زندگی و فعالیت‌های جنسی آنها بدست نداده بودند. شکی نیست که جاذبه‌ی جنسی با فعالیت جنسی مرتبط است، اما اکثر این پژوهش‌ها حتی تلاشی برای سنجش آن نکرده بود، یا حتی برای نشان دادن تاثیر آن بر زندگی جنسی فرد. از این بدتر آنکه آنها حتی تلاشی برای ارزیابی اینکه مهارت جنسی افراد چگونه می‌تواند زندگی جنسی آنها را تحت تاثیر قرار دهند نکرده بودند.

گشت‌وگذار در میان نتایج این پژوهش‌های جنسی نتیجه‌ی غیرمنتظره‌ای همراه داشت. آنها نشان‌دهنده‌ی یک حقیقت اجتماعی کلیدی بودند که غالباً در گزارش‌ها یا تحریف می‌شد یا نادیده گرفته می‌شد: سیری ناپذیری میل جنسی مردان. گویی میل جنسی مردان به شکلی قاعده‌مند و ظاهراً جهان‌شمول خصلتی سیری ناپذیر دارد: مردان، در همه‌ی سنین، عموماً آمیزش‌های جنسی بیشتری از آنچه در اختیار دارند می‌خواهند. در مقابل، زنان سطح بسیار پایین‌تری از میل جنسی دارند و در عمل نیز فعالیت جنسی بسیار کمتری دارند. بنابراین مردان بیشتر دوران زندگی خود را به درجات مختلف از نظر جنسی در ناکامی بسر می‌برند.

همانطور که ممکن است متوجه شده باشید این موضوع، باور رایج در مورد برابری میل جنسی مردان و زنان را به چالش می‌کشد. باور رایج مدعی است که میل جنسی کمتر زنان تنها به دلیل

سرکوب جنسی وارده از سوی اخلاقیات سنتی، مذهب و استانداردهای دوگانه‌ای^۱ بوده است که میل جنسی زنان را محدود می‌کرده است. جالب است بدانید که برخی از پژوهش‌های جنسی مدعی‌اند که فعالیت جنسی زنان و مردان امروزه به طرز روزافزونی در حال شبیه شدن به یکدیگر است. [۲] این پژوهش‌ها این چشم‌انداز از نظر سیاسی صحیح را تصدیق می‌کنند که مسائل جنسی زنان در گذشته سرکوب می‌شده است و امروزه که این موضوع آزاد شده است، تفاوت‌های جنسی در حال از بین رفتن است- و خبر از آن می‌دهد که این تفاوت‌ها سرانجام به کلی ناپدید خواهد شد. با این وجود باید بدانید که گزارش‌های عینی‌تر و قابل اعتمادتر حاکی از وجود تفاوت‌های جنسی عظیم علارغم تمامی تحولات اجتماعی دهه‌های اخیر است، و برآورد می‌کند که این تفاوت‌های کیفی عظیم بین مسائل جنسی زنان و مردان همچنان تداوم خواهد داشت. [۳] به نظر می‌رسد که نتایج پژوهش‌های جنسی می‌تواند تحت شعاع سیاست‌های جنسی قرار گیرد.

مسئله‌ی سیری ناپذیری میل جنسی مردان از چنان اهمیتی برخوردار است که لازم است به طور جداگانه در این فصل مورد بررسی قرار گیرد. حتی در موقعیت‌هایی که مقدار اندک یا هیچ عدم توازنی بین سرمایه‌ی جنسی یک مرد و یک زن وجود ندارد، همچنان سیری ناپذیری میل جنسی مردان، رابطه‌ی بین زن و مرد را هم در حوزه‌ی عمومی و هم در حوزه‌ی خصوصی تحت شعاع قرار می‌دهد. این تقاضای اضافی مردان باعث می‌شود که ارزش سرمایه‌ی جنسی زنان به شکل قابل توجهی افزایش یابد. نابرابری در میزان میل جنسی زنان و مردان، به زنان یک مزیت بزرگ در روابط خصوصی‌شان می‌دهد- البته به شرطی که از وجود آن باخبر شوند. یافته‌های متعدد بدست آمده از سایر پژوهش‌های جنسی نیز این موضوع را تایید می‌کند.

^۱ وجود دو معیار متفاوت برای ارزش‌گذاری بر فعالیت‌های زنان و مردان. مثلاً در برخی فرهنگ‌ها با صدای بلند

خندیدن برای پسر عیب نیست اما برای دختر عیب محسوب می‌شود - م

انقلاب جنسی

ظهور قرص‌ها و سایر روش‌های قابل اعتماد پیشگیری از بارداری در دهه‌ی ۱۹۶۰، برای اولین بار در طول تاریخ به زنان امکان کنترل مستقیم بر باروری‌شان را اعطا کرد. این اتفاق منجر به تغییرات عظیمی در میزان توجه زنان به امر آموزش و مشاغل و سرانجام، انقلابی را در فرصت‌های برابر شغلی ایجاد کرد. [۴] زنان از رشته‌های دانشگاهی نظیر زبان، ادبیات، و تاریخ هنر تغییر مسیر داده و به سمت رشته‌هایی نظیر حقوق، تجارت، پزشکی، داروشناسی و حسابداری رو آوردند. از زمانی که موانع کنار رفت، درصد زنانی که در مشاغل پردرآمد مشغول بکار شدند در اکثر جوامع تا ۵۰ درصد افزایش یافت. [۵] فرصت‌های زنان در بازار کار نیز تغییر کرد، با این هدف که زنان به فرصت‌هایی برابر با مردان دست یابند. [۶] زندگی خصوصی نیز بر مبنای این تحولات تغییر کرد.

از اینها که بگذریم، گفته می‌شود که مردان هیچگاه به سکس رایگان جواب رد نمی‌دهند. آیا این واقعیت دارد؟ روان‌شناسان این موضوع را در ایالات متحد آمریکا آزمایش کردند. در این آزمایش، یک دانشجوی جوان و جذاب (هر بار از یک جنس) به دانشجویان پیشنهاد دوست شدن و چیزهایی از این دست می‌داد. بر مبنای نتایج این آزمایش، وقتی صحبت از آغاز یک رابطه شده بود نیمی از دانشجویان موافقت کرده بودند، و نیمی دیگر این پیشنهاد را رد کرده بودند. اما مردان نسبت به پیشنهاد برای رابطه‌ی جنسی رایگان اشتیاق بسیار بیشتری نشان داده بودند: دو سوم مردان قبول کرده بودند که به آپارتمان زن بروند، و سه چهارم قبول کرده بودند که تا عصر همان روز با او رابطه‌ی جنسی داشته باشند، این در حالی بود که هیچ یک از زنان حاضر به سکس نشده بود و تنها ۶ درصد از زنان حاضر شده بودند به آپارتمان مرد بروند. [۷]

به نظر می‌رسد تنها چیزی که در مقابل علاقه‌ی مردان برای سکس سد می‌گذارد، زمانی است که مجبور باشند برای دستیابی به آن هزینه پردازند؛ چه به شکل پول و چه به شکل ازدواج. از این رو

انقلاب جنسی دهه‌ی ۱۹۶۰ برای مردان یک فرصت واقعی بود. این رخداد در کشورهای غربی درها را برای گسترش سکس به عنوان یک سرگرمی گشود- چه در چهارچوب ازدواج و چه خارج از آن-، زیرا به واقع خطر بارداری ناخواسته خاتمه یافته بود. انقلاب جنسی به سرعت نگرش‌ها را به سکس تغییر داد و به سلطه‌ی مطلق روابط متعهدانه‌ی درازمدت خاتمه داد؛ ابتدا با رواج روابط جنسی پیش از ازدواج و سپس، به تدریج، با رواج روابط بیرون از ازدواج. تقاضای فمینیست‌ها برای دستیابی به برابری با مردان به این روند کمک کرد؛ فمینیست‌ها مدعی شدند که علاقه‌ی زنان برای کامیابی جنسی و ماجراجویی‌های جنسی به همان اندازه‌ی مردان است. گفته شد که دوران استانداردهای جنسی دوگانه که به مردان امکان می‌داد تا از نظر جنسی آزاد باشند، در حالیکه زنان بابت روابط جنسی تنبیه می‌شدند بسر رسیده است. مردان دیگر برای دستیابی به سکس نیازی به اغوا یا گذشتن از هفت‌خوان زنان نداشتند. «تو آن را همانقدر می‌خواهی که من می‌خواهم.» تبدیل به شعار جدید شد. زنان جوان به ناگهان خود را زیر نوعی فشار برای انجام سکس احساس کردند، فشاری صرفاً برای اینکه نشان دهند که یک فرد «بهنجار» یا یک «زن طبیعی» هستند.

فرهنگ جدید جنسی، در ادبیات و در تمام امور مرتبط با مسائل جنسی اثر گذاشت. اروپاییان کاماسوترا را دوباره کشف کردند، و شروع به نوشتن دستورالعمل‌های جنسی اروپایی کردند. کتاب «لذت سکس: پیشنهاد سرآشپز برای عشق‌بازی»^۱ در سال ۱۹۷۲ به چاپ رسید، و کتاب «لذت بیشتر از سکس»^۲ پس از آن در سال ۱۹۷۳ منتشر شد. این کتاب‌ها هر دو مصور بودند و با تصاویری درباره‌ی حالت‌های جنسی و جزئیات بدنی همراه بودند. پس از چندی، برای زنان و مردان مجلاتی به بازار آمد که شامل مقالات در مورد مسائل جنسی و نکات جنسی بود. مجله‌ی

^۱ The Joy of Sex: A Gouemet Guide to Lovemaking

^۲ More Joy of Sex

«کازمپالیتین»^۱ نیز نگاهی جدید به سکس برای زنان مجرد را به صحنه آورد. [۸] بکارت زنان ارزش سابق خود را از دست داد، و به گران‌ترین قیمت به حراج گذاشته شد. اینکه زنان از نظر جنسی به اندازه‌ی مردان تجربه کسب کنند بیشتر از گذشته پذیرفته شد. روش‌های پیشگیری از بارداری موثر، به افراد جوان امکان داد تا قبل از ازدواج دست به فعالیت‌های جنسی بزنند، و تفاوت بین دو جنس در تجربه‌ی جنسی و تعداد شریک‌های جنسی کم‌رنگ شد. با آزمایش‌های جدید DNA که به مردان امکان می‌داد تا پدر واقعی هر فرزند (ایجاد شده در خارج یا داخل ازدواج) را تشخیص دهند، جدایی مسائل جنسی از بارداری (و ازدواج) تشدید شد. «شصتی‌های از نظر جنسی رها»^۲ و اخلاقیات جنسی جدید در رسانه و هنرها نیز تاثیر گذاشتند، نظیر نمایش‌های موزیکال «هیر»^۳، که شامل لخت شدن کامل افراد بر روی صحنه بود، و محبوبیت فزاینده‌ی مجلاتی نظیر پلی‌بوی و پنت‌هاوس^۴. تغییرات در فرهنگ جنسی از همه بیشتر در جوامع ثروتمند مدرن نمایان بود- شاید هم موضوع صرفاً این باشد که اطلاعات ما در مورد اروپای غربی و آمریکای شمالی بیشتر است؟ به هر حال جهانی شدن رسانه، فیلم‌ها و سرگرمی تغییرات به وجود آمده را به طور گسترده در سطح جهان منتشر کرد. برای نمونه، باشگاه‌های شبانه در تایپه، تایوان و شانگهای چین به دو دسته تقسیم شدند: آنهایی که فرهنگ جنسی آسان‌گیر غربی را نمایش می‌داد، و آنهایی که مطابق با رسوم جنسی و اجتماعی سنتی چین بودند. [۹]

شیوع ایدز در دهه‌ی ۱۹۸۰، همه چیز را دوباره تغییر داد، و یک بازگشت ناگهانی به ایده‌های «قدیم» در مورد روابط متعهدانه‌ی درازمدت، وفاداری و عفت رخ داد. داشتن روابط جنسی آزادانه دوباره یک مشکل قلمداد شد، از همه آشکارتر در اجتماعات هم‌جنس‌گرایانه که

^۱ Cosmopolitan

^۲ Swinging sixties

^۳ Hair

^۴ Penthouse

سخت‌ترین ضربه را از شیوع ایدز خورده بودند، یعنی جایی که نیاز برای «سکس ایمن» از همه مهم‌تر به نظر می‌رسد.

بیاید راجع به سکس صحبت کنیم

شیوع ایدز به دولت‌ها یک دلیل موجه داد تا به مطالعه‌ی مسائل جنسی و سکس پردازند. پژوهش‌های جنسی تبدیل به مطالعات «پزشکی» و «سلامت عمومی» شد. گاهی مسائل اجتماعی و پزشکی به یکدیگر مرتبط می‌شوند. برای نمونه، در حال حاضر داشتن روابط جنسی بسیار متعدد به عنوان یک خطر برای سلامتی در نظر گرفته می‌شود. [۱۰]

از دهه‌ی ۱۹۹۰ به این سو، تحقیق و پژوهش پیرامون مسائل جنسی در سرتاسر جهان به طور دائم در جریان بوده است. در پیوست ب این موارد توضیح داده شده است، و نتایج برجسته‌ترین تحقیقات نیز مطرح شده است. این اطلاعات جدید تعدادی از باورهای رایج موجود در مورد مسائل جنسی را به کلی باطل می‌کند. در بین این تحقیقات، به جزء چند استثناء هیچ‌کس تلاشی برای جمع‌بندی یافته‌هایش نکرده است. متخصصان آمریکایی تقریباً به طور مطلق بر اطلاعات ایالات متحد آمریکا تکیه می‌کنند، در حالیکه برای فرهنگ‌های جنسی اروپایی، لاتین، چینی، ژاپنی و سایر کشورهای شرق دور موضوع تا حد زیادی متفاوت است. برای نمونه، در بسیاری از کشورهای اروپایی، روابط جنسی آزادانه امری پذیرفتنی است، هم برای زنان و هم برای مردان. به همین شکل، در فرهنگ‌های شرق دور، مبادله‌ی پول و سکس امری بدون اشکال است. در هر دوی این فرهنگ‌ها، در مقایسه با ایالات متحد آمریکا فضای بیشتری برای ارزش یافتن سرمایه‌ی جنسی وجود دارد.

یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش‌های جنسی اخیر این است که علارغم تغییرات اجتماعی و اقتصادی، تفاوت‌های بین دوجنس در نگرش به مسائل جنسی و میزان شور جنسی (لیبیدو)

همچنان به طور قابل توجهی بی‌تغییر باقی مانده است. اگرچه انقلاب جنسی بر زندگی جنسی جوانان اثر گذاشت، اما تصویر کلی را چندان دگرگون نکرده است. آن نوع رویکرد فمینیستی که مدعی برابری در مسائل جنسی است به همان اندازه دور از واقعیت است که ادعاها مبنی بر اینکه همه‌ی زنان مساوات کامل در نقش‌های خانوادگی، شغل و درآمدها را ترجیح می‌دهند. [۱۱]

تغییرات ناشی از انقلاب جنسی جزئی و مقطعی بود، و تنها توسط برخی افراد جوان پذیرفته شد و نه همه‌ی افراد. با ورود به دهه‌ی ۱۹۸۰ استاندارد جنسی دوگانه همچنان امری پذیرفته شده بود، و جالب اینجاست که این پذیرش بین زنان حتی بیشتر از مردان بود. معلوم شد که همیشه این زنان بوده‌اند که بیشتر از همه بر تعیین محدودیت بر مسائل جنسی زنان پافشاری کرده‌اند، و این زنان بوده‌اند که بر حفظ پیوند نزدیک بین سکس و رابطه‌ی درازمدت پافشاری کرده‌اند. از این گنج‌کننده‌تر اینکه همچنان خودارضایی یک لذت مردانه باقی مانده است. اگرچه انجام آن (در جوامع مدرن-م) دیگر برای زنان امری پذیرفته و قابل قبول است. به این ترتیب، اگرچه تفاوت‌های جنسی در نگرش‌ها و فعالیت‌ها در بازه‌ی بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ کاهش یافت، اما این تغییر به آن میزانی نبود که در رسانه‌ها و هنرها منعکس می‌شد. [۱۲] کمتر بودن تمایل جنسی زنان چیزی است که در قرن بیست و یکم نیز بدون تغییر باقی مانده است، و همین تمایل جنسی کمتر است که ارزش سرمايه‌ی جنسی زنان را افزایش می‌دهد.

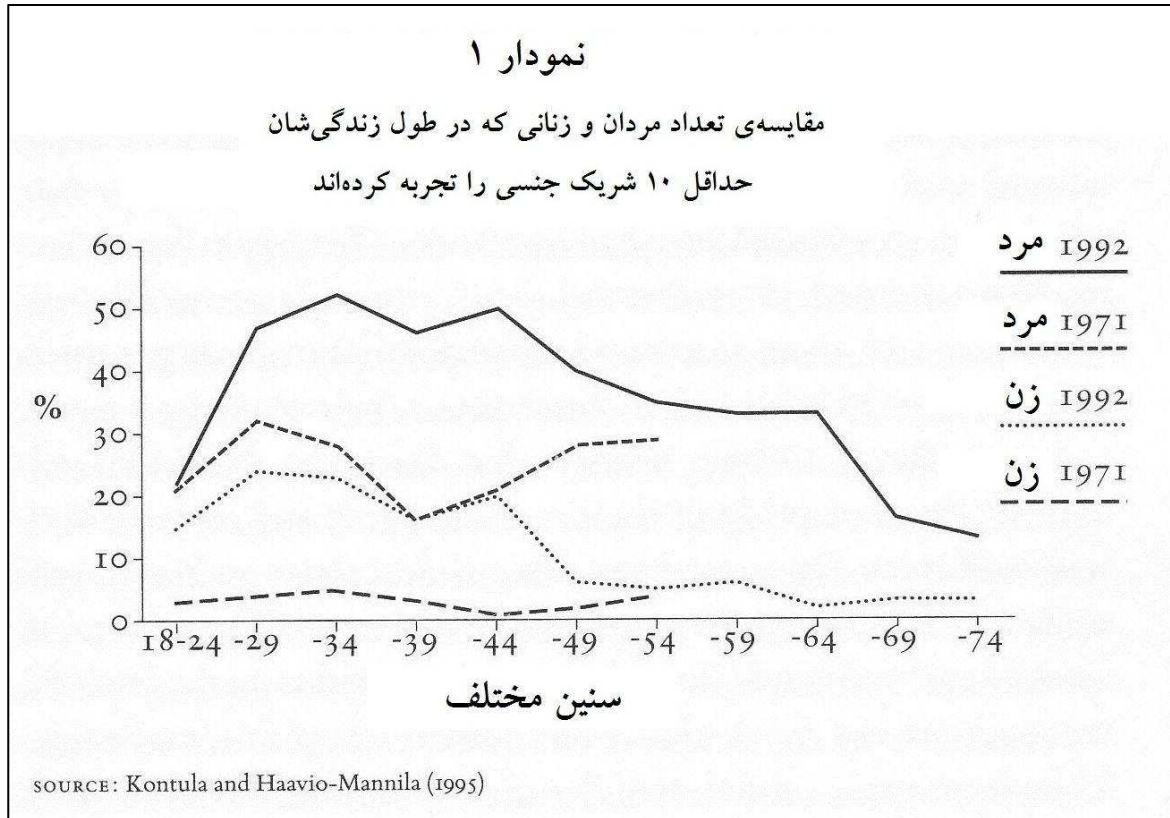
دومین باور نادرستی که باید به چالش کشیده شود، ایده‌ای است که اساساً توسط پژوهش آلفرد کینزی و بعدها توسط اجتماعات مردان همجنس‌گرا ترویج داده شده است. اینان مدعی‌اند که همجنس‌گرایی چیزی نادر نیست و اگر جامعه به افراد اجازه‌ی بیان آزادانه‌ی مسائل جنسی‌شان را بدهد، دست کم یک دهم مردان و زنان به این سمت گرایش دارند. این ادعاها در حالی است که تمام مطالعات حاکی از آن است که امیال و فعالیت‌های همجنس‌گرایانه تنها در ۱ تا ۲ درصد جمعیت اتفاق می‌افتد، و یقیناً کمتر از یک فرد از هر بیست نفر. دگرجنس‌گرایی همچنان الگوی

کاملاً غالب است. تنها مطالعه‌ای که در آن میزان همجنس‌گرایی بالاتر گزارش شده است، مطالعه‌ی ملی آمریکا از «رفتار و سلامت جنسی» بوده است که بر مبنای آن در یک پژوهش آنلاین حدود ۷ درصد زنان و مردان خود را به عنوان چیزی «غیر از دگرجنس‌خواه» معرفی کرده بودند. به نظر می‌رسد در تعداد افراد همجنس‌گرای جامعه مبالغه صورت می‌گیرد و دلیلش هم این است که اکثر افراد اعلام می‌کنند که همجنس‌خود را جذاب می‌بینند، یا حتی از نظر جنسی جذاب می‌بینند. با این وجود، این نشانه‌ی همجنس‌گرا بودن آنها نیست. واقعیت این است که دارا بودن سرمایهِ جنسی بالا، فرد را برای تمامی اعضای جامعه‌اش جذاب می‌کند، و نه فقط برای جنس مخالف؛ و همین‌طور بر تمام زمینه‌های اجتماعی تاثیر می‌گذارد و نه فقط حوزه‌ی جنسی. به هر تقدیر، همچنان اکثریت افراد مشتریان بازار دگرجنس‌گرایی هستند، یعنی بازاری که توزیع میل جنسی بین زنان و مردان در آن نابرابر است.

انقلاب در هنجارهای جنسی، و دسترسی به روش‌های پیشگیری از بارداری موثر منجر به تغییرات بزرگی شد. از آن زمان تا کنون میزان سکس‌هایی که با هدفی غیر از تولیدمثل صورت می‌گیرد افزایش چشمگیری داشته است؛ هم در داخل ازدواج و هم خارج از آن. امروزه در اکثر جوامع، افراد زندگی جنسی فعال‌تری دارند، و در مقایسه با آنچه در قرن بیستم رایج بود در بازه‌ی طولانی‌تری از عمر خود از نظر جنسی فعال هستند.

در کشورهای اسکانديناوی نیز که حتی پیش از انقلاب جنسی به آزادی جنسی شهرت داشتند، تغییرات چشمگیری رخ داده است. در فنلاند، درصد زنانی که در طول زندگی خود ۱۰ یا تعداد بیشتری معشوق داشته‌اند از اقلیت بسیار کوچکی در سال ۱۹۷۱، به حدود ۱ نفر از ۵ نفر در سال ۱۹۹۲ رسید. درصد مردانی با ۱۰ یا تعداد بیشتری معشوقه نیز در دو دهه‌ی اخیر افزایش چشمگیری داشته است، و به حدود نیمی از مردان رسیده است. (نمودار ۱) با این وجود بر اساس

این شاخص‌ها، مردان همچنان دو برابر زنان تجربه داشته‌اند و فاصله‌ی بین دو جنس تغییری نکرده است.



تمامی پژوهش‌ها حاکی از آن است که امروزه تنوع فعالیت‌های جنسی افزایش یافته است. زمانی بود که سکس دهانی و مقعدی کارهایی مختص به تن فروش‌ها بود، و مطابق با آن قیمت تن فروش‌ها را به شدت بالا می‌برد. اما امروزه، سکس دهانی در بین افراد غیر حرفه‌ای چنان متداول و همه‌گیر شده است که قیمت آن در میان اهل فن از قیمت «سکس کامل» نیز پایین‌تر آمده است. [۱۳] حتی سکس مقعدی نیز به خدمات جنسی افراد غیر حرفه‌ای اضافه شده است. اینترنت به افرادی با سلیقه‌ها و علائق جنسی محرمانه و نادر امکان داده است تا یکدیگر را پیدا کنند، به این ترتیب فعالیت‌های غیرمعمول بسیار آسان‌تر از قبل قابل اجرا است-همانطور که توسط پارتی‌های «اهل سکس آزاد» مطرح می‌شود. این به آن معناست که بر زنان از سوی مردان فشار بیشتری برای تنوع بیشتر در فعالیت جنسی وارد می‌آید، و این فشار علاوه بر فشاری است که بر

زنان برای سکس بیشتر وجود دارد. تقاضای مردان به حدی افزایش یافته است که بسیاری از زنان احساس می‌کنند که از آنها انتظار می‌رود استانداردهای حرفه‌ای را نیز پیاده کنند- چیزهایی نظیر رقص میله و استریپ تیز.

دختران جوان و جذاب به خوبی از حجم و شدت شهوتی که در مردان - از پسران نوجوان گرفته تا مردان سنین بالا- برمی‌انگیزند باخبرند. دختران بین سنین ۱۰ تا ۲۵ سالگی، به تمایل جنسی مردان پی می‌برند؛ و حتی گهگاه مستقیماً با آن روبرو می‌شوند: دست‌ها و بدن‌هایی که در یک متری شلوغ به بدن شما فشار داده می‌شود، پیشنهادهای جنسی و متلک‌های دائم از سوی پسران و مردان غریبه در خیابان، حتی وقتی که دختران لباس فرم مدرسه پوشیده‌اند. دختران نوجوان به این موضوع به دو شکل متفاوت واکنش نشان می‌دهند: برخی از دختران احساس قربانی بودن می‌کنند، خود را ناتوان از تلافی یا شکایت می‌بینند، و در آنها جریانی از نفرت از مردان شکل می‌گیرد، گاهی همراه با نگاهی دوگانه به ظاهر یا جنبه‌های جنسی خود. [۱۴] اما گروه دیگر، متوجه این موضوع می‌شوند که برای مردان جذاب و مورد توجه هستند؛ به واسطه‌ی داشتن این سرمایه‌ی جنسی به آنها غرور دست می‌دهد، و یاد می‌گیرند که با کسانی که به آنها توجه نشان می‌دهند گرم بگیرند و لاس بزنند. این دختران تماس ناخواسته را به شدت رد می‌کنند، اما تعریف و تمجیدهای هوشمندانه را با لبخند پاداش می‌دهند. آنان وارد جریانی می‌شوند که به تدریج از سرمایه‌ی جنسی‌شان برای دوست‌یابی، مذاکره و کشف اینکه یک معامله‌ی منصفانه چگونه معامله‌ای است استفاده می‌کنند. این گروه از دختران صاحب غرور و اعتماد به نفس اجتماعی هستند و با مسائل جنسی‌شان به خوبی کنار می‌آیند.

حین مطالعه‌ی رشته‌ی حقوق در دانشگاه، جید^۱ یکی از موفق‌ترین و مشهورترین حقوق‌دانان کشورش را ملاقات کرد. این حقوق‌دان به جید یک کار پاره‌وقت در دفتر حقوقی‌اش پیشنهاد

^۱ jade

کرد، علاقه‌ی ویژه‌ای را به آموزش حرفه‌ای او نشان داد، و سرانجام تبدیل به دوست‌پسر و معشوقه‌ی او شد. این موضوع به دلیل اختلاف سنی زیاد آن دو برای والدین جید نگران‌کننده بود. این مرد حقوق‌دان نیز که یک مرد پر سن و سال‌تر، ثروتمند و طلاق گرفته بود، خوشحال بود که جید را در امور اجتماعی و حرفه‌ای در کنار خود دارد. او برای جید لباس‌های شیک می‌خرید تا او از نظر اجتماعی احساس راحتی کند، و همچنین او را با موکلان و سیاست‌مداران مشهور آشنا می‌کرد. جید دختری باهوش بود، و به همین دلیل این مرد از بودن با او لذت می‌برد، اما در عین حال جید یک شریک جنسی جوان و جذاب، با ظاهری شدیداً شرقی بود. جید نیز در مدتی کوتاه، دانش لازم در زمینه‌ی حرفه‌ی حقوقی‌اش را آموخت، مهارت‌های اجتماعی و دانش خوش‌پوشی را کسب کرد، و مهارت‌هایی کسب کرد که برای شغل آینده‌اش در آن‌سوی اقیانوس اطلس پس از فارغ‌التحصیلی بسیار باارزش بود. علاقه‌ی رئیس‌اش به او می‌توانست از نظر برخی افراد به عنوان یک آزار جنسی تلقی شود، اما در مورد جید این موضوع تبدیل به یک رابطه‌ی پرستاروارد متقابل شد. در واقع، افراد جوان و خوش‌قیافه از همه بیشتر احتمال دارد که بتوانند مربیان و حامیان غیررسمی را به خود جذب کنند، اما این تا حد زیادی به نحوه‌ی پاسخ‌شان به چنین فرصت‌هایی نیز بستگی دارد. [۱۵]

در جهان غرب برخورد صادقانه درباره‌ی معاوضه‌ی سرمایه‌ی اقتصادی و سرمایه‌ی جنسی به ندرت به چشم می‌خورد. خاطرات «یک زن در برلین»^۱، به روشنی و صراحت توضیح می‌دهد که چطور در انتهای جنگ جهانی دوم یک زن آلمانی گرسنه با حمله‌ی ارتش خسته‌ی روسیه به برلین مواجه می‌شود. در اینجا نیز، زنان دو واکنش مختلف نشان دادند. برخی از دیدرس سربازان شهوتی پنهان شدند و تلاش می‌کردند تا گرسنگی را تاب آورند. گروهی دیگر دریافتند که برای آنها بهتر از همه این است که پشتیبانی یک افسر ارشد را بپذیرند، که در ازای سکس برای آنها

^۱ A Woman in Berlin

غذا، صابون، امنیت و سایر مزایا را فراهم می‌کرد. تعریف تجاوز تغییر کرد، و تنها به موقعیت‌هایی اشاره داشت که سربازان در ارائه‌ی هرگونه هدایای راضی‌کننده یا مزایا برای نزدیکی با زنان شکست می‌خوردند. [۱۶] جالب بود که حتی در این شرایط، در پایان یک جنگ افتضاح، وقتی که به تدریج اوضاع زندگی روبراه شد، تمایل برای زیبایی، جامعه‌گرایی، سرگرمی و رعایت آداب آشکار بود. سربازان جوان همچنان به دنبال «دختر خوشگل» بودند، آنها همچنان برای تجاوز به دنبال جوان‌ترین و جذاب‌ترین زنان بودند؛ اما مردان برای همدردی، مهرورزی و پذیرش اجتماعی نیز به همان اندازه‌ی سکس اهمیت قائل بودند؛ و مردان تحصیل کرده‌تر همچنان این را مناسب می‌دانستند که آداب و رسوم مربوط به معرفی خود و معاشقه را به جا آورند. [۱۷] سکس یک محرک فوری بود، اما هیچگاه تمام داستان نبود. زیبایی و خلق و خو همچنان از اهمیت برخوردار بود.

سیری ناپذیری میل جنسی مردان

ارزش بازاری هر چیزی را تعداد مشتریان آن و همین‌طور کمیابی آن چیز تعیین می‌کند، یا به زبان فنی‌تر میزان عرضه و تقاضا تعیین می‌کند. سکس نیز مثل هر موضوع دیگری از این قاعده پیروی می‌کند. [۱۸] مطالعات مربوط به مسائل جنسی نشان می‌دهد که نیاز مردان به سکس، فعالیت‌های جنسی و سرگرمی‌های شهوانی از هر نوع، قویاً بیشتر از علاقه‌ی زنان به سکس است. و این موضوعی است که در سطح عقل سلیم از قرن‌ها پیش در مورد آن صحبت می‌شده است. [۱۹] این عدم توازن به طور خودکار ارزش سرمایه‌ی جنسی زنان را بالا می‌برد، و به زنان مزیتی در رابطه‌شان با مردان می‌دهد - البته اگر زنان این موضوع را دریابند.

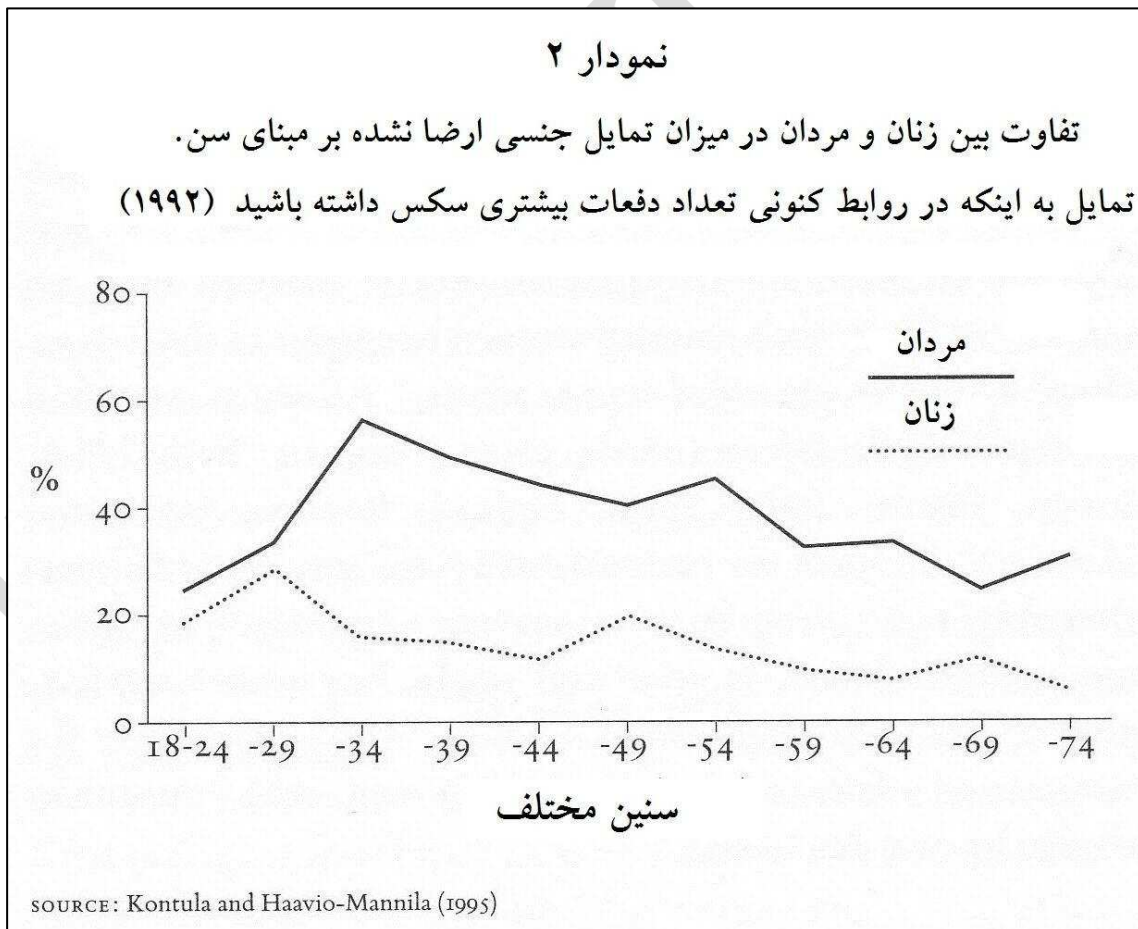
فمینیست‌ها ادعا می‌کنند که نابرابری میل جنسی زنان و مردان به علت ساختار کنونی جوامع است، و ایده‌ای است که توسط مردان بر زنان تحمیل شده است، و با پاره کردن زنجیرهای پدرسالاری

که بر گردن زنان و میل جنسی آنها پیچیده است این وضعیت خاتمه خواهد یافت. اگرچه در این استدلال بخشی از حقیقت وجود دارد [۲۰]، اما این فکر که با ایجاد برابری اجتماعی و اقتصادی بین زنان و مردان، نابرابری در میل جنسی زنان و مردان نیز از بین خواهد رفت خطاست. [۲۱]

در نبود هرگونه قواعد اجتماعی کنترل‌کننده، ظاهراً تا پیش از حدود سی سالگی تفاوتی بین دو جنس در میزان تمایلات جنسی‌شان وجود ندارد. قواعد اجتماعی نیز همواره در رابطه با افراد جوان سخت‌گیر بوده است، با این هدف که انرژی جنسی آنها را به کانال‌های مورد نظر خود نظیر ازدواج هدایت کند. اما میل جنسی زنان غالباً پس از تولد فرزند به شدت کاهش پیدا می‌کند، وقتی که توجه‌شان به سمت بچه‌داری کشیده می‌شود. [۲۲] میل جنسی برخی زنان ممکن است در دوره‌های بعدی زندگی‌شان - پس از یائسگی، یعنی وقتی که خطر بارداری منتهی می‌شود - بازگشت کند. اما در مجموع، تمایل جنسی زنان به طور جدی کاهش می‌یابد، و غالباً به طور کامل جای خود را به دوران مادری می‌دهد. در مقابل، میل جنسی مردان به ندرت با پدر شدن کاهش می‌یابد. این موضوع به شکل صریحی در پژوهش فنلاندی (نمودار ۲) نشان داده شده است. تا حدود سن ۳۰ سالگی مردان و زنان به مقدار یکسانی خواهان سکس‌های بیشتر و بیشتر هستند. اما پس از آن، زنان میل خود را از دست می‌دهند، و اینطور می‌شود که نیمی از مردان احساس می‌کنند که واقعاً بیشتر از این سکس می‌خواهند - وودی آلن، آنی‌هال را دیدار می‌کند.

پژوهش‌های جنسی حاکی از آن است که در طول زندگی، تقاضای مردان برای فعالیت جنسی از هر نوع به طور قابل توجهی بیش از تقاضای زنان است. [۲۳] این موضوع خود را در استفاده از خدمات جنسی تجاری، روابط جنسی پنهان، اعمال خودتحریکی (مثل خودارضایی) و به طور کلی علاقه به مسائل جنسی نشان می‌دهد. مردان بین دو تا ده برابر بیش از زنان نسبت به امتحان کردن هر نوعی از فعالیت جنسی (غیر از رویارویی با همجنس) اشتیاق نشان داده و تجربه‌های بیشتری نیز می‌ورزند. متوسط تعداد شریک‌های جنسی مردان در طول زندگی دو یا سه برابر بیشتر

از زنان است. خودارضایی منظم برای مردان سه برابر بیشتر از زنان رایج است، حتی در میان مردان ازدواج کرده. [۲۴] مردان سه برابر احتمال بیشتری دارد که رویاهای جنسی مکرر داشته باشند، و از وسائل شهوانی از هر نوع استفاده کنند. به همین شکل، مردان در مقایسه با زنان دو برابر بیشتر احتمال دارد که در یک سال گذشته ۵ یا حتی تعداد بیشتری شریک جنسی تجربه کرده باشند. [۲۵] در بریتانیا، مردان در مقایسه با زنان ۵ برابر احتمال بیشتری دارد که طی ۵ سال گذشته، بیش از ده شریک عاطفی جنسی را تجربه کرده باشند. [۲۶] در تمامی فرهنگ‌ها، مردان در مقایسه با زنان از نظر جنسی فعال‌تر و آسان‌گیرتر هستند، و روابط بدون سکس^۱ در میان زنان رایج‌تر است. این حتی در کشورهای اسکانندیناوی یعنی جایی که آزادی جنسی تاریخی طولانی دارد صادق است.



^۱ celibacy

زنان به طور منظم نبود میل جنسی را گزارش می‌کنند. در استرالیا، برای نمونه، بیش از نیمی از همه‌ی زنان می‌گویند که نبود میل جنسی را در هر سنی تجربه کرده‌اند. [۲۷] بر مبنای مطالعات انجام شده در آمریکا معلوم شده است که حدود یک چهارم زنان جوان، و یک سوم زنان مسن از میل جنسی پایین خبر می‌دهند. یک مرور جامع از تمامی مطالعات انجام شده در فنلاند نتیجه می‌گیرد که اساسی‌ترین تفاوت بین مردان و زنان، تفاوت بزرگ و روزافزون آنها در میزان میل جنسی است. در میان مردان در مقایسه با زنان، میل به سکس بیشتر در حال رشد بوده است. حدود نیمی از زنان شرکت‌کننده در پژوهش فنلاندی، میل جنسی کمتری را گزارش کرده‌اند. این در حالی است که مردان شرکت‌کننده در این پژوهش ترجیح می‌دهند که غالباً به طور متوسط دو برابر بیشتر از شریک‌شان سکس داشته باشند. [۲۸] مطالعات در سرتاسر اروپا نشان می‌دهد که شیوع میل جنسی پایین در میان زنان، در طیفی بین ۱۶ درصد تا نیمی از زنان را شامل می‌شود، یعنی حدود یک سوم زنان. از این مهم‌تر آنکه، اکثریت زنان از داشتن میل جنسی ضعیف یا فقدان کامل میل جنسی ناراحت نیستند. آنها خودشان با این موضوع مشکلی ندارند، اما مردان چرا. [۲۹]

در مردان، غیر فعال شدن جنسی از سن ۵۰ تا ۵۴ به بعد افزایش می‌یابد؛ اما این روند برای زنان از سن ۳۵ سالگی شروع می‌شود، و با سرعتی بالاتر و شدیدتر صورت می‌گیرد. این الگو همانقدر در جوامع آسان‌گیر اسکاندیناوی (نظیر فنلاند) مشاهده می‌شود که در ایالات متحد آمریکا به چشم می‌خورد. (نمودار ۳ و ۴) [۳۰] البته این ازدواج‌های کم‌سکس و روابط عاطفی جنسی فاقد سکس با فعالیت‌هایی در جای دیگر به توازن می‌رسند. به عبارت دقیق‌تر، مردان ازدواج کرده، در مقایسه با زنان ازدواج کرده، احتمال بسیار بیشتری دارد که دست به «بازی‌گوشی‌های» کوتاه مدت و روابط جنسی پنهانی بزنند. [۳۱] در تمامی پژوهش‌های جنسی، میزان روابط جنسی پنهان مردان دست‌کم دو برابر میزان انجام شده توسط زنان بوده است - از ایالات متحد آمریکا گرفته تا بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، فنلاند، سوئد، ژاپن و چین. [۳۲] مشتریان خدمات جنسی تجاری،

تقریباً بدون استثناء مردان هستند، حتی در کشورهای اسکانندیناوی. [۳۳] در اسپانیا، یک چهارم مردان - ازدواج کرده و مجرد - در مقایسه با یک درصد از زنان خدمات جنسی را خریداری می‌کنند. [۳۴] به همین شکل، کاربران وبسایت‌های جنسی به طور غالب مردان هستند و از هر ۱۰ کاربر تنها یکی زن است. [۳۵]

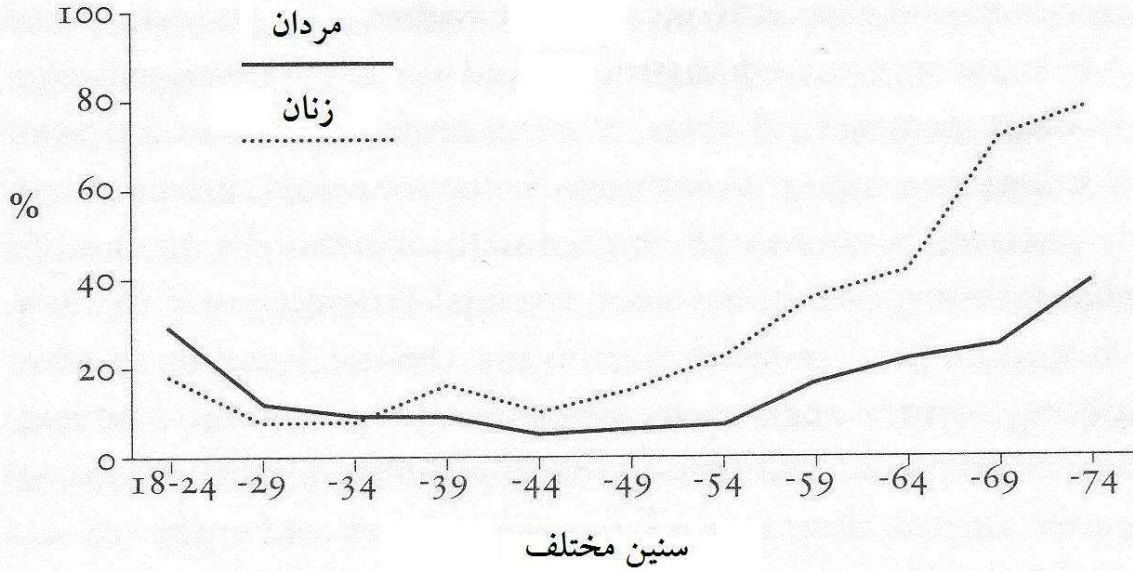
بسیاری از فمینیست‌ها چنین عنوان می‌کنند که این آمار و ارقام به این دلیل است که مردان پول بیشتری برای خرج کردن در این زمینه‌ها دارند. اما پژوهش‌های جنسی این را رد می‌کند، و نشان می‌دهد که زنان نیز هنگامی که پیوند عاطفی و عاشقانه وجود داشته باشد احتمال بیشتری دارد که به سکس ترغیب شوند (با همسر یا با فردی دیگر)؛ در حالیکه مردان سکس را برای سکس می‌خواهند^۱، خواه از طریق خرید سکس تجاری باشد یا از طریق دیگر. در سوئد دو سوم مردان قادرند از سکس‌های بدون عشق لذت ببرند. در مقابل، بین دو سوم تا چهار پنجم زنان بر این نکته پافشاری می‌کنند که سکس تنها در رابطه‌ی عاشقانه معنا دارد. [۳۶] در ایتالیا، «عاشق شدن» بیشتر برای زنان یک کاتالیزور^۲ برای ورود به روابط جنسی پنهان محسوب می‌شود، و نه برای مردان که در سکس بیشتر به دنبال تنوع، تازگی و هیجان هستند. [۳۷] زنان بیشتر به بازی‌های عاطفی - هیجانی پیرامون سکس علاقه دارند، در حالیکه مردان قادرند سکس را به عنوان یک هدف مستقل دنبال کنند و از آن لذت ببرند، حتی با افراد غریبه. در میان افراد با درآمدهای بالا، مردان دو برابر زنان دست به خیانت می‌زنند. [۳۸] یک مطالعه که در هلند در بین گروه‌های تحصیل کرده‌ی روشنفکر صورت گرفت نشان می‌دهد که نبود سکس کافی در یک ازدواج منجر به خیانت‌های جنسی توسط مرد - و نه زن - می‌شود. [۳۹]

^۱ یعنی حتی زمانی که این فعالیت‌های جنسی با مسائل عاطفی و عاشقانه همراه نباشد. - م

^۲ عامل شتاب‌دهنده - م

نمودار ۳. تعداد مردان و زنانی که در ماه گذشته سکس نداشته‌اند.

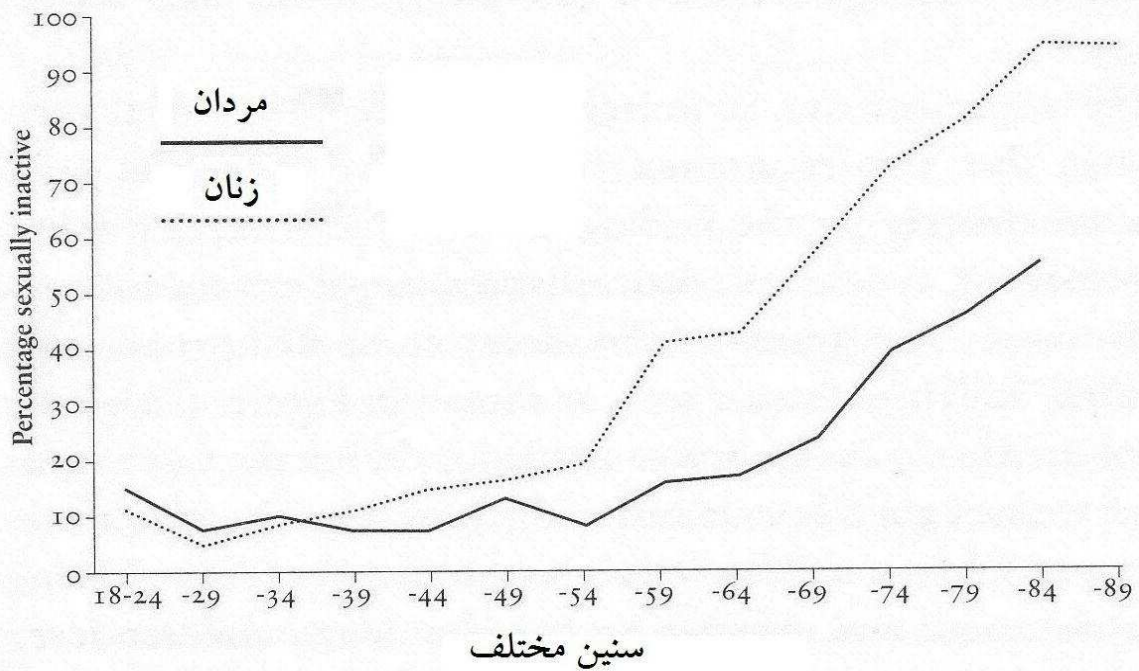
فنلاند ۱۹۹۲



SOURCE: Kontula and Haavio-Mannila (1995)

نمودار ۴. تعداد مردان و زنانی که در سال گذشته سکس نداشته‌اند.

ایالات متحد آمریکا ۱۹۹۲



SOURCE: Laumann and others (1994)

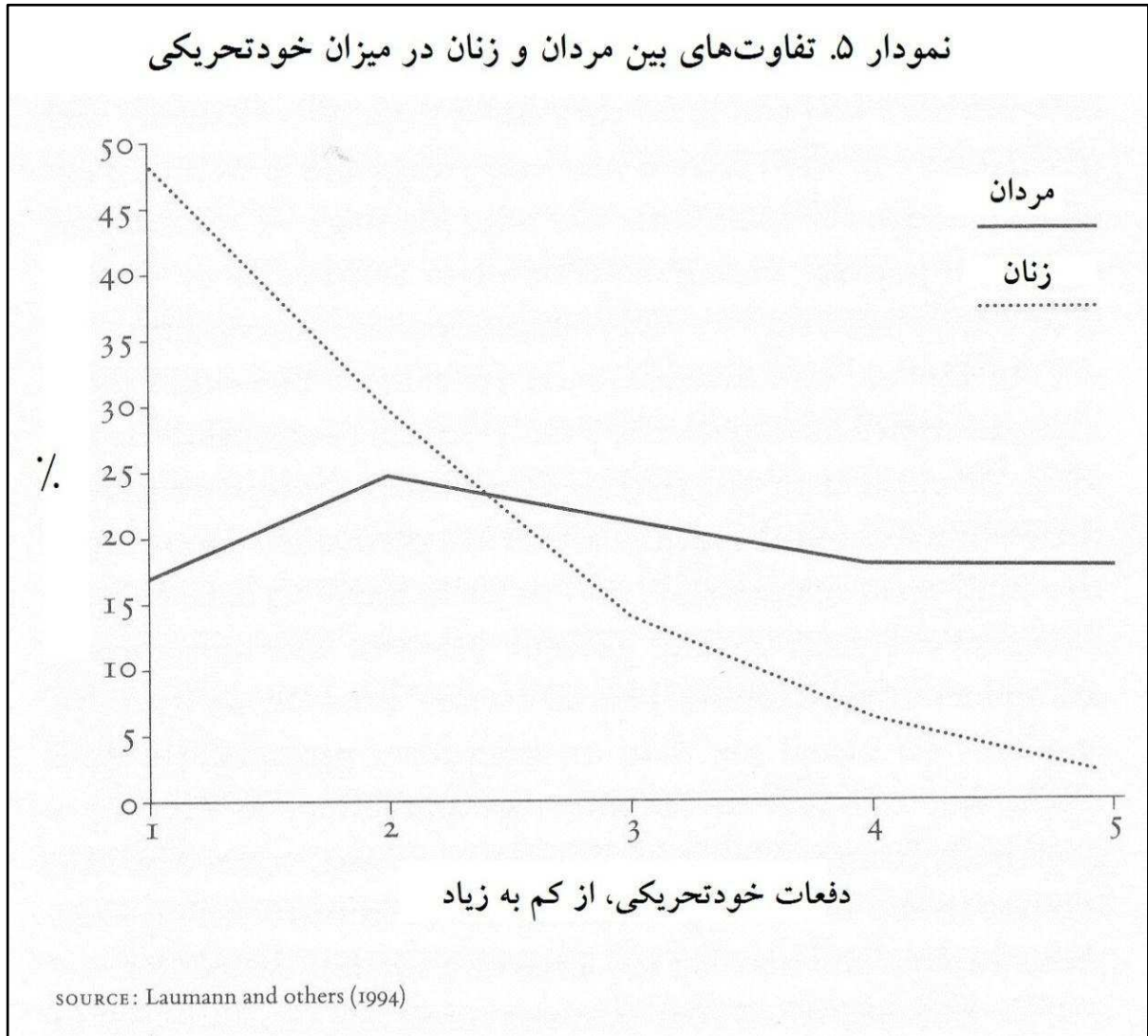
این ادعا که نداشتن پول، یا محدودیت‌های فرهنگی علت کمتر بودن فعالیت جنسی زنان است از همه قوی‌تر توسط یافته‌هایی باطل می‌شود که از مطالعه بر روی خودتحریکی یا فعالیت‌های جنسی انفرادی بدست آمده است: چیزهایی نظیر خودارضایی، استفاده از هنرهای جنسی و رویاپردازی‌های جنسی. مطالعه‌ی جنسی صورت گرفته در آمریکا به افراد بر مبنای میزان انجام این فعالیت‌ها از ۱ تا ۵ نمره داد، به نمودار ۵ نگاه کنید. مردان به طور متناسب در سرتاسر این ۵ سطح توزیع شده‌اند، اما اکثریت زنان در پایین‌ترین سطوح قرار دارند، با نمره‌هایی بین ۱ تا ۲.

این در حالی است که فعالیت‌های جنسی انفرادی (مثلاً خودارضایی) در واقع یک فعالیت خصوصی است که برای فرد هیچ هزینه‌ای در بر نداشته و هیچ کس دیگری را نیز درگیر نمی‌کند. بسیاری از کودکان در سنین ابتدایی خودارضایی را خود یاد می‌گیرند، اغلب در سنین ۹ یا ۱۰ سالگی. [۴۰]

به همین شکل، رویاپردازی‌های جنسی، به فرد توان خودمختاری و کنترل بر اندام جنسی‌اش را می‌دهد و علاوه بر آن، انجام آن هیچ مشکلی برای سلامتی فرد ندارد. به این ترتیب، این استدلال که دلیل کمتر بودن فعالیت جنسی زنان قواعد اجتماعی است قادر به توضیح فقدان تقریباً کامل خودارضایی، و به طور کلی‌تر خودتحریکی در میان زنان در مقایسه با مردان نیست. این نتایج که به پژوهش آمریکایی سال ۱۹۹۲ مربوط می‌شود، توسط یافته‌های بدست آمده از مطالعات انجام شده در سوئد، فرانسه، فنلاند و هلند نیز تایید می‌شود. [۴۱] در واقع، در جوامع مدرن، خودارضایی به عنوان یک عمل کاملاً عادی در نظر گرفته می‌شود، با این وجود مردان در چنین فعالیت‌های جنسی انفرادی نیز، ۳ یا ۴ برابر بیشتر از زنان فعال هستند،—حتی پس از ازدواج. حدود نیمی از زنان هرگز این کار را انجام نمی‌دهند.

برای افرادی با شور جنسی بالا، خودارضایی یک عمل تکمیلی در کنار سکس با شریک جنسی است، و همینطور جایگزینی برای سکس، در دوره‌هایی که شریک جنسی در دسترس نیست. در

مجموع، مطالعات جنسی نشان می‌دهد مردانی که از میل جنسی بالایی برخوردارند از خودتحریکی، سکس تجاری، و سکس معمولی با شریک جنسی غالباً به عنوان فعالیت‌هایی مستقل بهره می‌گیرند، و نه به عنوان جایگزین‌هایی مطلق برای یکدیگر. [۴۲]



سبک‌های زندگی جنسی

در ۱۹۷۳، اریکا جونگ^۱ با رمانش به نام «ترس از پرواز»^۲ جنجال برپا کرد. ظاهراً برای اولین بار، یک زن در مورد خیال‌پردازی‌های جنسی‌اش و تمایلش برای سکس‌های اتفاقی، و لحظه‌ای با افراد غریبه و جذاب، رها از عواطف، تعهد و الزامات اجتماعی صادقانه چیزی نوشته بود. اصطلاح «سکس فوری»^۳ وارد واژگان روزمره شد. همانطور که قهرمان زن این داستان توضیح می‌دهد، «این نوع سکس اصیل‌ترین چیز ممکن است، چیزی به بی‌همتایی اسب شاخ‌دار؛ قبلاً هرگز آن را تجربه نکرده بودم.» [۴۳] با این وجود، پس از گذشت بیست سال، پژوهش‌ها نشان می‌دهد که زنان بسیار معدودی هستند که دست به چنین اشکال صرفاً لذت‌طلبانه‌ای از سکس می‌زنند، در حالیکه این مدل برای بخش قابل توجهی از مردان از جایگاه والایی برخوردار است.

برخی از پژوهش‌ها به دنبال فهم تفاوت‌های بین زنان و مردان در رابطه با سبک‌های زندگی جنسی بوده‌اند. نتایج این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در این زمینه شباهت اندکی بین مردان و زنان وجود دارد. به عبارت دیگر، هم از نظر کیفیت و هم کمیت، علاقه‌ی جنسی، ارزش‌ها و فعالیت‌های زنان و مردان با یکدیگر تفاوت دارند. در واقع، تعداد خیلی از زنان هستند که نگاه آسان‌گیرانه و لذت‌طلبانه به سکس را که در میان مردان رایج است می‌پذیرند. [۴۴] حتی در سوئد، اکثر زنان همچنان بر عشق و تعهد به عنوان پیش شرط لازم برای انجام سکس پافشاری می‌کنند. در فنلاند و سوئد، مردان در مقایسه با زنان ۴ یا ۵ برابر بیشتر احتمال دارد که داشتن روابط جنسی متعدد و موازی را مدلی ایده‌آل برای خود بدانند. در سوئد، مردان در مقایسه با زنان دو یا سه برابر اشتیاق

^۱ Erica Jong

^۲ Fear of Flying

^۳ Zipless fuck

بیشتری برای داشتن سکس خارج از رابطه به عنوان یک ضمیمه‌ی دائم برای رابطه‌ی درازمدت دارند، و دو برابر بیشتر احتمال دارد که دست به چنین کاری بزنند. [۴۵]

شاید دم‌دست‌ترین نمونه‌های مدل‌های جنسی آسان‌گیرانه و لذت‌طلبانه اجتماعات همجنس‌گرا باشند. این گروه بیشتر از آنکه بر روابط درازمدت تکیه کنند به سکس‌های فارغ از تعهد می‌پردازند. در نتیجه، در میان همجنس‌گرایان تلاش برای حفظ جذابیت به منظور جذب شریک‌های عاطفی-جنسی بسیار بیشتر است. [۴۶] اما در میان دگرجنس‌گرایان، همسرانی که علاقه‌شان را به سکس از دست می‌دهند، اغلب از تلاش برای حفظ سرمایه‌ی جنسی‌شان نیز دست می‌کشند، و این مسئله جذابیت و گیرایی آنها را بیشتر کاهش می‌دهد.

تعداد شریک‌های جنسی‌ای که فرد تجربه می‌کند در دوران جوانی به شکل چشمگیری بیشتر است (نمودار ۱)، با این وجود حتی در این سنین نیز، همچنان میزان تجربه‌ی شریک‌های جنسی در میان مردان بسیار بیشتر از زنان است. در بریتانیا، در تمام سنین، یک مرد از هر بیست مرد ازدواج کرده تجربه‌ی دو یا بیشتر از دو شریک جنسی را در سال گذشته گزارش می‌کند، در مقایسه با یک یا دو زن از هر صد زن ازدواج کرده. در میان افراد ازدواج کرده، ۱.۲ درصد از مردان و ۰.۲ درصد از زنان اعلام کردند که در سال گذشته سه یا بیشتر از سه شریک جنسی را تجربه کرده‌اند. بر مبنای این شاخص، مردان در تمام سنین، ۵ یا ۶ برابر بیشتر از زنان به فعالیت‌های جنسی فارغ از تعهد دست می‌زنند. [۴۷] و این میزان تفاوت حتی پس از انقلاب جنسی نیز تغییری نکرده است. [۴۸]

تمامی پژوهش‌های جنسی نشان می‌دهد که تنها یک اقلیت کوچک، یعنی کمتر از ۱۰ درصد افراد هستند که شور جنسی بالایی داشته و از نظر جنسی «فوق‌فعال» هستند. پژوهش انجام شده در سوئد به این موضوع اشاره کرده است. [۴۹] پژوهش انجام شده در بریتانیا نیز نشان می‌دهد افرادی که شور جنسی بالایی دارند فعالیت‌های جنسی خود را قبل از ۱۶ سالگی آغاز می‌کنند و

در تمام سنین نیز از نظر جنسی کمتر به دنبال تعهد هستند. در بریتانیا کمتر از یک مرد از هر بیست مرد و یک زن از هر پنجاه زن در این الگوی فعالیت جنسی می‌گنجد. [۵۰] با این وجود، مردان همواره تعداد زنان متعلق به این گروه را فراتر از حد واقعی تخمین می‌زنند. از ویژگی‌های افراد متعلق به این گروه این است که آنها غالباً از نظر جنسی خیلی زود به بلوغ می‌رسند، تجربیات جنسی زودهنگام دارند، از همان آغاز طیف گوناگونی از شریک‌های جنسی را تجربه می‌کنند، در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند، و نسبت به آزمایش‌های مربوط به سلامت جنسی پروسواس هستند. محققان به طور واضح از وجود این «بیرون افتادگان از آمارها» که تصویر موجود از میانگین زنان و مردان را دچار نقص می‌کنند و نقاط اشتراک کمی با افراد عادی دارند، ناراضی هستند. پژوهش سوئدی نشان می‌دهد که نیمی از کل تجربه‌ی شریک‌های جنسی متعلق به این فعال‌ترین ۱۰ درصد از مردان و زنان است، و حدود نیمی از تمام فعالیت‌های جنسی نیز مربوط به آنهاست. آنها به راحتی توسط دیگران به عنوان افرادی دارای خطرات سلامتی برچسب می‌خورند. [۵۱]

اگرچه گزارش‌ها حاکی از بی‌اعتمادی به گفته‌های مردان (به ویژه) آنهاست که سکس با صدها شریک جنسی را با احتساب خدمات جنسی فروشی گزارش کرده بودند، اما در مجموع، مطالعات مربوط به مسائل جنسی ممکن است میزان فعالیت جنسی افراد را کمتر از حد واقعی تخمین بزنند، زیرا بسیاری رویدادهای جنسی از خاطر افراد نوجوان می‌رود؛ زیرا سکس امروزه از نظر روان‌شناختی اهمیت و برجستگی سابق را ندارد، متداول‌تر شده است، و حتی به چیزی زمینی و معمولی تبدیل شده است - از سوی دیگر، محققان جنسی نیز سالمندتر از آن هستند که این موضوع را در آمارها لحاظ کنند.

داستان‌های شخصی

بررسی یادداشت‌های شخصی افراد از زندگی جنسی‌شان می‌تواند مکملی مفید برای آمارهای خشک و خالی حاصل از پژوهش‌های جنسی بر روی افراد ناشناس باشد. اکثر این یادداشت‌ها توسط مردان نوشته می‌شود، [۵۲] از این رو یادداشت‌های اندکی که توسط زنان نوشته شده است از ارزش مطالعاتی بالایی برخوردار است. خاطرات یک دختر تلفنی به نام «بله د جور»^۱، و یادداشت‌های جنسی نوشته شده، توسط یک مرد ژورنالیست به نام سین توماس^۲، مثال‌های روشنگری در مورد سبک زندگی جنسی معاصر در لندن ارائه می‌کنند، یکی مربوط به یک زن مجرد ۲۹ ساله و دیگری مربوط به یک مرد مجرد ۳۹ ساله. خاطرات «بله د جور» حاکی از یک شور جنسی به شدت بالاست، یک زندگی جنسی بسیار فعال که از زمانی آغاز شد که او هنوز یک نوجوان بود و تا شغلش در سکس تجاری گسترش یافت. او از شغلش لذت می‌برد و طیف کاملی از خدمات جنسی را هم با مردان و هم با زنان می‌فروخت [۵۴]، از جمله مدل غالب^۳ و BDSM^۴ خفیف [۵۳]. یک تخمین حدودی این است که یک دختر تلفنی مثل او می‌تواند بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ درخواست در سال داشته باشد، که نشان‌دهنده‌ی حدود ۳۰۰ تا ۶۰۰ تجربه‌ی جنسی پیش از آنکه ازدواج کرده یا به شغل دیگری بروند است. [۵۵] زنانی که از سکس دسته‌جمعی^۵ لذت می‌برند می‌توانند حدود سی مرد را در یک روز عصر بپذیرند، و در مجموع شریک‌های جنسی بسیار بیشتری را از هر مرد یا هر زن تلفنی تجربه کنند. یادداشت‌های جنسی کاترین میلِت^۶،

^۱ Belle de Jour

^۲ Sean Thomas

^۳ dominance

^۴ Bondage Discipline Sadism Masochism

^۵ Sex orgies

^۶ Catherine Millet

منتقد هنری فرانسوی، نیز بسیار جنجال‌برانگیز بود. چرا که در این یادداشت‌ها او به توصیف تجربیات هیجان‌انگیزش در مورد سکس‌های دسته‌جمعی پرداخته بود که به عنوان یک دختر جوان تجربه کرده بود. بعدها او متوجه شده بود که حتی یادآوری مبهم‌ترین جزئیات این سکس‌های بیشمار برایش غیرممکن است؛ از این رو سال‌ها بعد هنگامی که در حال نوشتن درباره‌ی آن تجربیات بود، تنها یک تصویر کلی و مبهم از مردان در ذهنش داشت. [۵۶]

اما مورد سین توماس را بشنوید. او سرانجام در سن ۳۹ سالگی به فکر ازدواج افتاد و تصمیم گرفت تا سرگذشت جنسی‌اش را مرور می‌کند تا ببیند آیا پیش از آنکه وارد یک رابطه‌ی تک‌همسری شود، به اندازه‌ی کافی با زنان مختلف خوابیده است یا نه. او متوجه می‌شود که با حدود ۶۰ زن خوابیده است، یا ۷۰ زن اگر تن‌فروش‌ها را نیز به حساب آورد، و نتیجه می‌گیرد که این رقم برای گروه همسالان او رقم متوسطی است. او بر شور جنسی فراوان و ناکامی جنسی‌اش تاکید می‌کند، و اعلام می‌کند که تنها آن زمانی که در یک تعطیلات پرسکس در تایلند بسر برده است احساس رضایت کامل داشته است. در آنجا برای اولین بار در زندگی‌اش، احساس کرده بود که به اندازه‌ی کافی سکس داشته است و آرام گرفته بود. [۵۷]

کازانو^۱ طبق یادداشت‌های پرجزئیاتش تنها با ۱۳۰ زن در کل زندگی‌اش خوابید. [۵۸] هوگ هف^۲ بنیان‌گذار مجله‌ی پلی‌بوی، در زندگی‌نامه‌ی شخصی‌اش اعلام می‌کند که با حدود ۲۰۰۰ معشوقه خوابیده است، که البته این هم‌خوابگی‌ها در سال‌های آخر به کمک وی‌اگرا صورت می‌گرفت. [۵۹] یک خواننده‌ی محبوب اعلام می‌کند که در طول ۲ یا ۳ سال با تکیه بر شغلش با حدود ۱۰۰۰ زن سکس کرده است-یعنی آنگاه که دختران جوان برای ستارگان هنر

^۱ Casanova

^۲ Hugh Hefner

می‌مردند. [۶۰] همانطور که می‌بینیم حتی در زندگی‌های از نظر جنسی به غایت پرشور، باز هم میل جنسی مردان حدی نمی‌شناسد.

مردان هنگامی که طالب سکس باشند غالباً حاضرند برای بدست آوردن آن پول بپردازند، زیرا این می‌تواند کارآمدترین گزینه باشد - گزینه‌ی دیگری نیز هست و آن صرف وقت و انرژی برای اغوای زنان است که این یکی نیز نیاز به هزینه‌ی پولی دارد. در مجموع فرقی نمی‌کند که ما کدام حوزه را بررسی کنیم، شواهد و مدارک حاکی از آن است که در تمامی زمینه‌ها (خدمات جنسی، فروشی، سرگرمی‌های جنسی مرتبط، میزان روابط جنسی پنهان، تعداد شریک‌های جنسی، خود تحریکی و نظایر آن) تقاضای مردان برای سکس و تنوع جنسی در طول زندگی، به طور متوسط بین ۲ تا ۱۰ برابر بیشتر از میل جنسی زنان است. این یک نابرابری بزرگ است، که خودبه‌خود ارزش سرمایه‌ی جنسی زنان را بالا می‌برد، و تمامی روابط اجتماعی بین مردان و زنان را تحت شعاع قرار می‌دهد، و به زنان در روابط خصوصی‌شان امتیاز ویژه‌ای اعطا می‌کند.

روابط دراز مدت و نابرابری در میزان میل جنسی

روان‌شناس و متخصص ازدواج، بتینا آرنِت^۱، اهمیت سکس در ازدواج را مطالعه کرد و از ۱۰۰ زوج استرالیایی خواست تا خاطرات جنسی خود را برای ۹ ماه یادداشت کنند. او دریافت که زنان غالباً از سکس استفاده‌ی ابزاری می‌کنند و از آن به عنوان ابزاری برای چانه‌زنی در رابطه‌ی زناشویی استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد سکس در روند چانه‌زنی بین زن و شوهر صرفاً به همان اهمیت پول باشد. زن سکس را منتفی می‌کند تا شوهرش را برای انجام ندادن کاری که از او خواسته بود تنبیه کند؛ یا سکس را ارائه می‌کند تا شوهرش را ترغیب به انجام کاری کند که

^۱ Bettina Arndt

می‌خواهد، یا از آن به عنوان یک پاداش برای کمک کردن به او در کارهای خانه استفاده می‌کند. این استراتژی زنان به این دلیل موفق است که شوهران تقریباً همیشه تعداد سکس بیشتری در مقایسه با همسرشان می‌خواهند. یکی از موضوعاتی که برجسته بود و بارها در این یادداشت‌ها تکرار شده بود سرخوردگی و آشفتگی شوهرانی بود که در رابطه‌ی زناشویی خود در وضعیت قطعی جنسی دائم بسر می‌بردند. همسران آنها تمایلی به سکس نداشتند، و این مردان نیز قادر به بیان صریح این موضوع، و اعتراض نبودند. چند تا از این نقل قول‌ها در زیر آورده شده است:

"من به کلی در کاری که انجام می‌دهم شکست خورده‌ام. من واقعاً زنم را دوست دارم و فکر می‌کنم که زنم نیز مرا دوست دارد، اما من که نمی‌توانم همچون یک زاهد زندگی کنم. من عامدانه تلاش کرده‌ام تا از او خیلی زیاد سکس نخواهم؛ اما اکنون من به شدت سرخورده‌ام و نمی‌دانم چه باید بکنم. دیگر توانایی تحمل ندارم. نمی‌توانم و این روند را ادامه نخواهم داد. من دیگر از او گدایی سکس نخواهم کرد."

"من شدیداً سکس می‌خواهم، و عمیقاً از لوسی می‌خواهم که با من همراهی کند. اما صبر من در حال لبریز شدن است و او نمی‌خواهد که به نیاز من پاسخ دهد، بنابراین ما با یکدیگر تلخ‌تر هستیم و درگیر می‌شویم. ما تنها زمانی سکس داریم که لوسی در حال و هوای سکس است یا دلش برای من سوخته است."

"شوهرم نمی‌تواند بدون اینکه باسن یا پستان‌هایم را لمس کند مرا در آغوش بگیرد. همواره احساسی شبیه به دستمالی شدن به من دست می‌دهد و حسی شبیه به اینکه «خوب، که چی؟». اغلب اوقات او طرد می‌شود، اما هر بار من حس بدی دارم، بسیار ناراحتم که همیشه دست رد به سینه‌ی او می‌زنم." [۶۱]

خانم آرنه به عنوان راهکار برای این نابرابری در میل جنسی، از زنان می‌خواهد که آرامش خود را حفظ کنند و با نیاز شوهرانشان برای سکس بیشتر همراهی کنند. او از این نکته آگاه است که

حتی زمانی که زنان میل جنسی ضعیفی دارند، می‌توانند همچنان از سکس لذت ببرند. [۶۲] به باور او، راه انداختن به جنگ روانی، و به جان هم افتادن به نظر بی‌فایده می‌آید.

ازدواج‌های بدون سکس، یا شدیداً کم‌سکس از پیامدهای میل جنسی پایین‌تر زنان است، و نتیجه‌ی آن تقاضای دائم مردان برای سرگرمی‌های شهوانی، خدمات جنسی فروشی و روابط جنسی پنهانی است. ازدواج‌های بدون سکس بسیار شایع‌تر از آنچه که می‌دانیم هستند، زیرا به ندرت کسی به این مسئله اعتراف می‌کند. پژوهش‌های جنسی هیچگاه به خود زحمت ارائه‌ی آمارهای مربوط به این موضوع را نمی‌دهند، زیرا محرومیت جنسی و روابط بدون سکس باعث ابتلا به ایدز و سایر بیماری‌های مقاربتی نمی‌شود. پژوهش‌ها از تعداد شریک‌های جنسی افراد صحبت می‌کنند، اما به ندرت مشخص می‌کنند که آیا این تعداد شامل همسر فرد نیز می‌شود یا نه. ای بسا زنان و مردان متأهلی که وقتی می‌گویند تنها یک شریک جنسی دارند منظورشان معشوقه‌شان است و نه همسرشان. [۶۳] بنابراین ازدواج‌های بدون سکس بسیار بیشتر از اعدادی است که گزارش می‌شوند. هرچند که همان اعداد نیز خود به شکل حیرت‌انگیزی بالا هستند، به ویژه پس از سن ۴۰ یا ۴۵ سالگی. (نمودار ۳ و ۴)

به طور طبیعی، روابط بدون سکس در میان جوانان زیر سن ۲۵ سال رایج است، یعنی کسانی که هنوز تجربه‌ی جنسی‌شان را آغاز نکرده‌اند. اما به شکل مشابه در میان افراد سنین ۴۵ سال و بالاتر نیز رایج است. یک پژوهش بریتانیایی که در سال ۱۹۹۰ انجام شد دریافت که یک زن از هر ده زن ۴۵ تا ۵۹ ساله در ۵ سال گذشته بدون سکس بوده است، و طی یک سال گذشته یک زن از هر ۵ زن چنین بوده است. این ارقام برای مردان موجود در گروه سنی مشابه کمتر است. هرچه جایگاه اجتماعی-اقتصادی فرد پایین‌تر باشد، احتمال بی‌سکسی بیشتر است. به نظر می‌رسد که فقر انتخاب‌های عاشقانه و جنسی شما را کاهش می‌دهد.

اینکه یک زوج چه قدر سکس می‌کنند، پیش از هر چیز به این بستگی دارد که از عمر رابطه‌شان چقدر گذشته باشد، و نه از عمر خودشان؛ حتی در افراد جوان نیز این موضوع صادق است. رابطه‌ی نزدیک به تدریج ملال‌آور می‌شود. جدید بودن برای یکدیگر ماجرا را از نظر جنسی نیز هیجان‌انگیز می‌کند. با این وجود، پس از دو سال از شروع رابطه همه‌ی مطالعات انجام شده حاکی از آن هستند که سقوط میل جنسی زنان با سرعتی بیشتر از مردان کاهش صوتر می‌گیرد. خواه در بریتانیا باشد [۶۴]، خواه فرانسه [۶۵]، آلمان و یا سوئد [۶۶].

در ایالات متحد آمریکا، حدوداً یک ازدواج از هر ۵ ازدواج از نظر جنسی غیرفعال است، یعنی زن و شوهر در یک ماه گذشته با یکدیگر سکس نداشته‌اند. [۶۷] یک مطالعه‌ی ایتالیایی دریافت که یک چهارم زنان و تنها یک دهم مردان می‌گویند که از نظر جنسی فعال نیستند (یعنی در یک سال اخیر سکس نداشته‌اند). در اینجا نیز یک تفاوت عظیم بین زنان و مردان به چشم می‌خورد. یک همسر از هر ۱۰ همسر می‌گوید که از نظر جنسی فعال نیست (یعنی بدون سکس در سال گذشته)، و این دو برابر مقدار یادداشت شده برای شوهران است. این نشان می‌دهد که حداقل یک شوهر از هر بیست شوهر در ایتالیا به دنبال راهکاری در خارج از ازدواج است. [۶۸]

در اسپانیا، مطالعات نشان می‌دهد که رابطه‌ی حدود یک زوج از هر ده زوج عملاً بدون سکس است. (هیچ یک از مردان این را گزارش نکرد، اما ۴ درصد از زنان چنین کردند.) تقریباً یک زوج از هر ۱۰ زوج تنها چندبار در سال با یکدیگر سکس دارند. طبق معمول روابط بدون سکس در گروه‌های سنی بالاتر تمرکز یافته است. [۶۹]

ازدواج‌های کاملاً بدون سکس یک نشانه از وجود زوج‌هایی با سطوح متفاوتی از میل جنسی است، یعنی چیزی که به نظر می‌رسد یک قاعده باشد و نه یک استثناء.^۱ [۷۰] تمامی مطالعات جنسی اخیر حاکی از یک تفاوت عظیم بین زنان و مردان در میزان میل جنسی است. این باور

^۱ خاتم حکیم از دلیل این موضوع سخنی به میان نیاورده است. - م

رایج در مورد مردان که آنها همواره بیشتر از همسرشان سکس می‌خواهند، نه یک کلیشه یا پیش‌داوری بلکه یک حقیقت است. [۷۱] شکاف موجود در میزان میل جنسی زنان و مردان در همه‌ی کشورها و فرهنگ‌هایی که مطالعات جنسی در آنها صورت گرفته است، حتی در فرانسه نیز مشاهده شده است، و در تمامی گروه‌های سنی بالای سی‌سال تایید شده است. اگرچه به نظر می‌رسد که در ظرفیت جنسی یا توانایی لذت بردن از سکس هیچ تفاوتی بین دو جنس وجود نداشته باشد، اما میل جنسی در میان مردان قوی‌تر است. [۷۲] علاوه بر این، مردان و زنان همچنان نگرش‌های مختلفی به سکس دارند. برای نمونه در بریتانیا، حدود نیمی از همه‌ی مردان با سکس‌های فارغ از تعهد مشکلی ندارند، در حالیکه تقریباً همه‌ی زنان آن را به عنوان عملی نادرست رد می‌کنند. [۷۳] تفاوت‌های عظیم بین دو جنس در نگرش به مسائل جنسی در ایالات متحده آمریکا [۷۴] و حتی در فرانسه [۷۵] نیز وجود دارد.

سکس تا چه اندازه مهم است؟

شاید هم نتایج این پژوهش‌های جنسی گمراه‌کننده باشند! با نگاهی به تصویر بزرگتری از زندگی به عنوان یک کل، ممکن است برخی استدلال کنند که سکس اهمیت چندانی ندارد، و در اهمیتش توسط رسانه‌ها اغراق می‌شود. شاید نبود بازی‌های جنسی برای مردم خیلی هم اهمیت نداشته باشد. با این وجود بر خلاف این دیدگاه، باید بدانید که پژوهش‌ها به طور منظم، اهمیت سکس را برای سلامتی، شادی و کیفیت زندگی گوشزد می‌کنند. در سطح جهان، سکس به عنوان یک عامل ضروری برای کیفیت زندگی در نظر گرفته می‌شود، اگرچه باز هم مردان بدون استثناء فعالیت جنسی را مهم‌تر از زنان می‌دانند.

در آغاز قرن بیست و یکم، سازمان بهداشت جهانی یک برنامه‌ی پژوهشی بزرگ راه‌انداخت تا شاخص‌های کلیدی رفاه و سلامت را در سرتاسر جهان شناسایی کند. طبق تشخیص سازمان

بهداشت جهانی افزایش رفاه به این معناست که بقای جسمانی محض دیگر تنها هدف برنامه‌های سلامت نیست؛ در قرن بیست و یکم، مردم علاوه بر آن، کیفیت مطلوبی از زندگی را نیز خواهانند. در این راستا، از مردم در سرتاسر جهان پرسیده شد که مهم‌ترین چیزها برای یک زندگی مطلوب چیست. این مطالعه ۵۸ کشور را از ۵ قاره تحت پوشش قرار می‌داد. [۷۶] از جمله فرانسه، هلند، اسپانیا، کرواسی، بریتانیا، ایالات متحد آمریکا، روسیه، هند، استرالیا، ژاپن، تایلند، پاناما، و زیمبابوه.

جای تعجب ندارد که چیزهایی نظیر سلامت عمومی و داشتن انرژی کافی، داشتن پول برای زندگی و توانایی کار کردن جزء بالاترین ۲۵ عامل لازم برای یک زندگی با کیفیت قلمداد می‌شد. [۷۷] سکس عموماً پایین‌ترین رتبه را احراز می‌کرد، یعنی رتبه‌ی ۲۵، اما در همه‌ی کشورها به عنوان یک عامل ضروری برای زندگی مطلوب شناسایی می‌شد. علاوه بر این سکس تنها عملی بود که مردان در مقایسه با زنان به آن امتیاز بالاتری می‌دادند. [۷۸] شکل بدن و ظاهر نیز جزء بیست و پنج عامل اول بود، و رتبه‌ی ۲۴ را اشغال کرد، درست بالای فعالیت جنسی. زنان در مقایسه با مردان به ظاهر جذاب اهمیت بیشتری می‌دادند، و از این رو اساساً نمره‌ی بالاتری از فعالیت جنسی به آن دادند. [۷۹]

گفته می‌شود که اقتصاددان‌ها قیمت همه چیز را می‌دانند و در عین حال ارزش هیچ چیز را نمی‌فهمند. شاید به این دلیل که آنها عموماً به همه چیز در قالب پول ارزش می‌دهند. دو اقتصاددان، دیوید بلانچ فلاور^۱ و اندرو اسوالد^۲، تلاش کردند تا بر روی یک زندگی جنسی خوب قیمت بگذارند. آنها تخمین زدند (پس از محاسبه‌ی تاثیر شغل و تحصیلات خوب) که یک زندگی جنسی خوب با قیمت‌های سال ۲۰۰۴، سالانه بیش از ۵۰ هزار دلار می‌ارزد - بنابراین

^۱ David Blanchflower

^۲ Andrew Oswald

طبیعی است که این رقم در حال حاضر از این نیز بیشتر است. آنها در مقاله‌شان به نام «پول، سکس و شادمانی»، نتایج پژوهش‌های انجام شده تا سال ۲۰۰۲ را تحلیل کردند، یعنی پژوهش‌هایی که داده‌های مربوط به حدود ۱۶ هزار زن و مرد آمریکایی را در بر می‌گرفت. این دو اقتصاددان تلاش کردند تا دریابند چه چیزی به افراد امکان می‌دهد تا زندگی شادی داشته باشند. این پژوهش همچنین از مردم می‌پرسید که چقدر به سکس می‌پردازند. [۸۰] معلوم شد که یک آمریکایی به طور متوسط دو یا سه بار در ماه - غالباً با یک شریک جنسی - سکس دارد. تعداد معدودی از مردان گفتند که در سال اخیر بیش از ۱۰۰ شریک جنسی داشته‌اند، اما هیچ زنی چنین چیزی را اعلام نکرد. کسانی که زیر ۴۰ سال سن داشتند، به طور متوسط یکبار در هفته سکس داشتند. زنان ۴۰ سال به بالا به طور متوسط یک بار سکس در ماه را گزارش کردند. در حالیکه مردان ۴۰ سال به بالا، به طور متوسط دو تا سه بار سکس در ماه را گزارش کردند. نویسندگان این تحقیق حدس می‌زنند که علت وجود تفاوت بین زنان و مردان بالاتر از ۴۰ سال می‌تواند مبالغه‌ی مردان، داشتن شریک‌های جنسی جوان توسط مردان، یا رفتن نزد تن‌فروش باشد. تبیین دیگر می‌تواند این باشد که مردان ۴۰ سال به بالا روابط پنهان دارند. این تحقیق تخمین می‌زند که افزایش تعداد دفعات سکس از یک بار در ماه به حداقل یکبار در هفته شادی‌ای معادل ریختن ۵۰ هزار دلار اضافی به حساب بانکی افراد به طور سالانه به همراه دارد. به همین منوال آنها بر این عقیده‌اند که یک ازدواج پایدار حدود ۱۰۰ هزار دلار در سال می‌ارزد، یعنی برابر با قیمت رتبه‌ی شغلی و تحصیلات. اما روابط بدون سکس یا شدیداً کم‌سکس از نظر میزان اثرشان بر شادمانی فرق چندانی با یکدیگر ندارند. در عمل، ازدواج‌ها زمانی به عنوان ازدواج‌های بدون سکس در نظر گرفته می‌شوند که تعداد دفعات سکس به کمتر از یکبار در ماه کاهش می‌یابد. یک سوم آمریکایی‌های ۴۰ سال به بالا اعلام می‌کنند که رابطه‌ی بدون سکس دارند، که اگر افراد بسیار

کم‌سکس را نیز به این گروه بیافزاییم، این رقم به نصف جمعیت افراد ۴۰ سال به بالا می‌رسد. به نظر می‌رسد که آمریکایی‌ها سخت‌تر از آن کار می‌کنند که وقتی برای سکس باقی بماند.

از این تحقیق، به دلیل سخن نگفتن از کیفیت فعالیت جنسی انتقاد شده است. با این وجود، حتی آن دسته از پژوهش‌های جنسی که برای ارزیابی کیفیت سکس از معیار دفعات ارگاسم بهره گرفته‌اند نیز موفق نبوده‌اند چرا که ارگاسم تقریباً برای مردان تضمین شده است، اما نه لزوماً برای زنان؛ فارغ از اینکه چه سبک زندگی جنسی مقصود باشد. [۸۱] بلانچ فلاور و اسوالد^۱ بر مبنای تعداد دفعات انجام سکس نتیجه گرفتند که سکس منظم (یکبار در هفته) تقریباً معادل نیمی از شادمانی یک ازدواج پایدار ارزش دارد. این رقم کمی نیست و نقش اساسی سکس در زندگی افراد را نشان می‌دهد. و سرانجام این محققان دریافتند که یک زندگی جنسی خوب، برای مردان مهم‌تر از زنان است، و همین‌طور برای افرادی با تحصیلات بالاتر اهمیت بیشتری دارد.

غالباً چیزی را هنگامی از همیشه واضح‌تر می‌یابی که به دنبالش نیستی. «گروه مشاوره‌ی بوستون»^۲ قطعاً هنگامی که در سال ۲۰۰۸ تحقیق جهانی‌اش را در مورد زنان و مصرف‌گرایی انجام می‌داد، به دنبال مطالعه‌ی مسائل جنسی نبود. این تحقیق ۱۲ هزار زن را در ۱۲ کشور جهان، از ایالات متحده آمریکا و سوئد گرفته تا چین، مکزیک، هند و عربستان سعودی در بر می‌گرفت. مصاحبه‌ها تمامی جنبه‌های زندگی زنان و اولویت‌هایشان را شامل می‌شد. این تحقیق توسط مشاور مدیریت که تخصص‌شان «رفتار مصرف‌کننده هنگام خرید» بود سازمان‌دهی شده بود. آنها به دنبال این بودند که دریابند خرید کالاها و خدمات چه ارتباطی با دغدغه‌های زنان و به طور کلی زندگی‌شان دارد. در نتیجه‌ی این تحقیق آنها دریافتند که سکس یک اولویت دسته پایین برای اکثر زنان است. در مقیاس جهانی، تنها یک چهارم از زنان گفتند که سکس آنها را عمیقاً شادمان

^۱ Blanchflower and Oswald

^۲ The Boston Consulting Group

می‌کند؛ و این رقم بسیار کمتر از ۴۲ درصدی بود که گفته بودند حیوانات خانگی آنها را عمیقاً شادمان می‌کنند. البته استثناهایی هم وجود داشت. مثلاً در فرانسه، دو سوم زنان گفتند که سکس یک منبع بزرگ برای شادمانی است. زنان ایتالیایی هم سکس و رابطه را بسیار پرارزش دانستند. در روسیه، سکس ظاهراً همراه با پول به عنوان بالاترین منابع شادمانی زنان بودند. در مکزیک نیز چهار پنجم زنان سکس را به عنوان لذت‌بخش‌ترین منبع شادمانی می‌دانستند، یعنی درصدی بسیار بالاتر از متوسط جهانی. [۸۲] همانطور که می‌بینیم تفاوت‌های فرهنگی به طور معناداری پابرجاست، و تایید می‌کند که زنان در کشورهای انگلیسی-آمریکایی کمترین علاقه را به سکس دارند. به این ترتیب انتظار می‌رود که عطش جنسی مردان در این کشورها از همه بیشتر باشد.

«کالاهای دسته بالا»

سکس، زیبایی، و سرمایه‌ی جنسی چیزهایی هستند که اقتصاددان‌ها به آنها «کالاهای دسته بالا» می‌گویند، یعنی چیزهایی که هرچه ثروتمندتر می‌شوید، مقدار بیشتری از آنها می‌خواهید. در طول تاریخ، اشراف و افراد ثروتمند زندگی جنسی متنوع‌تری در مقایسه با دیگران داشتند. کویین کاترین^۱ در روسیه، بورجیاس^۲ در ایتالیا، و امپراتوری چین با صدها حرم‌سرا تنها چند نمونه از این موارد هستند. اما از سوی دیگر، سکس یکی از بالاترین سرگرمی‌های رایگان زندگی نیز هست؛ قابل دسترس برای فقیر و غنی. حال باید دید وضعیت سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان در کشورهای فقیر و غنی به چه شکل است؟

سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان را باید درون بافت هنجارها و فرهنگ‌ها بررسی کرد، چرا که این عوامل می‌توانند در برخی موارد بسیار قدرتمند باشند. اثری که انقلاب در روش‌های پیشگیری از

^۱ Queen Catherine

^۲ Borgias

بارداری در عربستان سعودی گذاشت، با اثری که این اتفاق در کالیفرنیا، نیجریه، و بریتانیا داشت یکی نبود. حتی درون اروپا، پیامدهای این اتفاق بر کشورهای حوزه‌ی مدیترانه و کشورهای شمالی متفاوت بود. [۸۳]

پژوهش‌های جنسی بر یک باور کلیشه‌ای مهر تایید می‌زند: مردم نواحی گرمسیری مدیترانه در مقایسه با آنهایی که در آب و هوای سردتر اروپای شمالی زندگی می‌کنند، از نظر جنسی فعال‌تر هستند. به بحث اصلی بازگردیم. یک پژوهش اسپانیایی تلاش کرد تا افرادی با تجربه‌ی ۵ بار سکس در روز یا بیشتر از آن را سرشماری کند. [۸۴] در کشورهای آفریقایی، مردان در هر سنی هنگامی که قادر به انجام سکس به طور روزانه نیستند، خود را «مشکل‌دار» قلمداد می‌کنند. [۸۵] در برخی کشورهای آفریقایی، زوج‌ها به طور متوسط ۴۴۰ بار در سال سکس می‌کنند، در حالیکه در قبایل مجاور مقدار سکس کمتر است و به طور متوسط سالانه به حدود ۲۳۰ بار می‌رسد. [۸۶] در اکثر کشورهای غربی، این رقم بسیار پایین‌تر است و بین ۲۴ تا ۱۲۰ بار در سال قرار دارد. به نظر می‌رسد که اخلاقیات و فلسفه‌ی اخلاق بنیادگرای مسیحی یک عنصر بسیار موثر در مهندسی اجتماعی بوده است و منجر به انتقال وقت، دغدغه‌ها، و انرژی‌ها از مسائل جنسی به سمت سایر لذت‌ها نظیر کار سخت، زیبایی‌شناسی و انباشت سرمایه شده است. از این رو، لازم است تا هنگام بررسی انقلاب جنسی در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، این را در نظر داشت که این انقلاب در زمینه‌ی فرهنگ انگلیسی-آمریکایی رخ داده است، یعنی فرهنگی اساساً ضد سکس.

مقبره‌های شهوانی خاجوراهو^۱ در مرکز هند به ما یادآوری می‌کنند که بسیاری از سایر فرهنگ‌ها مسائل جنسی و سرمایه‌ی جنسی،- به ویژه زیبایی زنان و فریبندگی آنها- را شدیداً ارج می‌نهند. در تاریخ کهن و در بافت سنت، مسائل جنسی نوعی تجربه‌ی مذهبی بوده است. در مقابل، فیلم‌های امروزی بالیوود هرگز برهنگی یا نزدیکی جنسی بین زنان و مردان را نمایش نمی‌دهند، و

^۱ Khajuraho

حتی معاشقه یا بوسیدن آنها را نیز از نظرها پنهان می‌دارند. این در حالی است که این فیلم‌ها مملو از رقص‌ها و آوازهای شهوانی هستند، و در آنها بازیگرانی جوان و به شدت زیبا با اندام‌های عمیقاً گیرا حضور دارند.

در کشورهای بسیاری بزرگی نظیر هند، با بیش از یک میلیارد نفر جمعیت، که در آن بیش از ۲۰۰ زبان و انبوهی از فرهنگ‌های مختلف وجود دارد، بدیهی است که یک فرهنگ جنسی معین وجود ندارد. به عنوان مثال، تفاوت‌های عظیمی وجود دارد بین فرهنگ «پورداه»^۱ شمالی در نتیجه‌ی قرن‌ها قوانین سلسله‌های اسلامی، و فرهنگ جنوبی هندو «جمعیت پاکان» که به زنان اجازه‌ی حضور بسیار بیشتر در مکان‌های عمومی بدون همراهی مرد می‌دهند. در نتیجه، زنان در شهرهای مومبای^۲، کلکته، و چنای^۳ از آزادی بسیار بیشتری در مقایسه با شهر بزرگ شمالی یعنی دهلی^۴ برخوردارند. در هند شمالی هنگامی که تبلیغات تجاری از چهره‌ی زنان و آن‌هم در قالبی جنسی استفاده کردند سروصدایی برپا شد، و حتی مردان تحصیل کرده آن را عامل شیوع ناگهانی تجاوزها در دهلی دانستند. [۸۷]

مسائل جنسی براندازنده و آشوب‌طلبانه است. ویژگی‌های وحشی، عصیان‌گرانه، و رام‌نشدنی دارد. میل جنسی غیرقابل پیش‌بینی، غیرقابل کنترل، تکانشی و غالباً پنهان است. قدرت جنسی مردان و زنان جذاب غالباً به عنوان چیزی خطرناک نگریسته می‌شود. [۸۸] و همین‌طور چیزی غیرمنصفانه؛ هرچند غالباً خصوصی‌تر از آن است که بتوان بر آن نظارت به عمل آورد. جرج اورول در رمان ۱۹۸۴ به درستی سکس را به عنوان یک کنش از نظر سیاسی آشوب‌گرانه برای دولت خود کامه‌ی

^۱ Purdah

^۲ Mumbai

^۳ Chennai

^۴ Delhi

رمان ترسیم می‌کند، نوعی خودمختاری و نافرمانی. حوزه‌ای از لذت شخصی که دولت نمی‌تواند بر آن کنترل داشته باشد. [۸۹]

در روسیه، به واسطه‌ی سیاست‌های سوسالیستی، سکس تنها محدود به ازدواج بود. از این رو روابط جنسی پنهانی خارج از ازدواج تبدیل به یک عمل براندازنده شد: شکلی از شورش سیاسی در حوزه‌ی شخصی، نوعی نافرمانی؛ بیانی از فردگرایی و خودمختاری شخصی، نمادی از حریم شخصی و بیان خود. [۹۰] نیمی از تمام مردان و بیش از یک چهارم زنان در برهه‌ای از دوره‌ی ازدواج‌شان، به طور پنهانی با شخص دیگری نیز رابطه‌ی جنسی داشتند؛ یعنی درصدی بالاتر از هر نقطه‌ی دیگر از اروپا. [۹۱] تحقیق در مورد نگرش‌ها در سال ۱۹۹۴ نشان داد که تقریباً نیمی از تمامی روس‌ها روابط پنهان خارج از ازدواج را چیز نادرستی نمی‌دانستند، در مقایسه با رقم کوچک ۶ درصد از آمریکایی‌ها. در واقع، برای آنها سکس آخرین چیزی بود که اقتدار حاکم قادر به کنترلش نبود، و نمی‌توانستند آن را از شما بگیرند، از این رو هر کس آن را به عنوان یک تفریح خصوصی در نظر می‌گرفت. دروغ‌گویی بخشی از فرهنگ بود، و مردم از قبل مهارت‌هایی برای پنهان کردن روابط جنسی داشتند. این جمله که "آنها اینطور وانمود می‌کنند که به ما دستمزد پرداخت می‌کنند، و ما هم اینطور وانمود می‌کنیم که در حال کار کردیم." یک لطیفه‌ی محبوب بود. وقتی که شوروی در سال ۱۹۹۱ فرو پاشید، سکس به عنوان یک سرگرمی و کالای بزرگ در فضاهای عمومی ظهور کرد. روابط جنسی از روشی برای فرار از زندگی واقعی، به یکی از سریع‌ترین مسیرها برای ترقی زنان جوان در عرصه‌ی اجتماعی تبدیل شد. [۹۲]

در مقابل، کشورهایی که به آزادی جنسی شهره هستند می‌توانند سرکوفته‌ترین‌ها باشند. در سوئد فرهنگ عمومی مبتنی بر «برابری بین دو جنس» باعث شده است که این کشور یکی از محدودترین فرهنگ‌های جنسی اروپا باشد. این موضوع در گزارش رسمی بدست آمده از پژوهش جنسی سوئد نشان داده شده است. [۹۳] در سوئد، با مسائل جنسی به دلیل پیامدهای

سیاسی‌اش با ترس و احتیاط برخورد می‌شود. بیشتر بر خطرات پیرامون مسائل جنسی تاکید می‌شود تا خود مسائل جنسی: موضوعاتی نظیر خشونت جنسی، سوء استفاده‌ی جنسی، سقط جنین، پورنونگاری کودکان و تن فروشی بیش از همه مورد توجه مباحثات رسانه‌ای هستند. در محل کار و فضای جامعه، مردم جرأت ندارند به طور علنی راجع به مسائل جنسی و شهوانی سخن بگویند. خاموش ماندن یک هنجار است. یک سوئدی لاس نمی‌زند. در سوئد، شهوانی‌گرایی روزانه‌ی رایج در فرهنگ‌های لاتین، به کلی غایب است. تنها در موقعیت‌های نادری هنگامی که سوئدی به اصطلاح «به موهایش اجازه می‌دهد پایین بیفتند»، در پارتی‌ها و تعطیلات، یک فوران شدید مسائل جنسی به چشم می‌خورد، غالباً آمیخته با مصرف افراطی الکل. این جدایی بین آداب عمومی و واقعیت‌های خصوصی در فرهنگ سوئد، در تضاد با جشن‌های باز شهوانی در زندگی روزمره‌ی فرهنگ‌های لاتین - از کشورهای حوزه‌ی مدیترانه گرفته تا آمریکای لاتین و حوزه‌ی دریای کارائیب - است. [۹۴] [۹۵]

برزیل نمونه‌ی فرهنگی است که سرمایه‌ی جنسی را ارزش می‌نهد و پاداش می‌دهد و در آن بیان نسبتاً آزادانه‌ی مسائل جنسی مجاز است. برزیلی‌ها سرمایه‌گذاری در جراحی‌های زیبایی را یک اقدام عقلانی می‌دانند چرا که در فرهنگ‌شان ظاهر و جذابیت جنسی اهمیت بالایی دارد. نگاه برزیلی به مسائل جنسی از همه آشکارتر در جشن‌های سالانه‌ی کارنیوال قابل مشاهده است که تمامی لایه‌های جامعه و گروه‌ها را درگیر خود می‌کند. با اینکه دگرجنس‌خواهی یک هنجار فرهنگی در برزیل است، اما همجنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان^۱ و مبدل‌پوش‌ها^۲ در مقایسه با سایر کشورها از پذیرش بیشتری برخوردارند، و حین مراسم کارنیوال نیز از جایگاه ویژه‌ای در

^۱ bisexual

^۲ transvestites

راهپیمایی سامبا برخوردارند. گوناگونی نژادی و فرهنگی در برزیل باعث شده است که گوناگونی مسائل جنسی و جلوه‌های جنسی در این کشور از هر کشور دیگری بیشتر باشد. نمونه‌ی کاملاً متضاد با برزیل، کشور چین است. چین فرهنگ جنسی کاملاً محافظه‌کار و هم‌نوا دارد، و فعالیت جنسی منظم درون ازدواج را به عنوان عاملی اساسی برای سلامتی ترویج می‌کند. با این وجود، از افراد مسن‌تر انتظار می‌رود تا به تدریج از فعالیت جنسی کناره بگیرند. این انتظارات در نتایج پژوهش‌ها به خوبی قابل مشاهده است. [۹۶] در چین تا همین اواخر سرمایه‌ی جنسی جزء برای خواص و اشراف، چیزی نسبتاً بی‌اهمیت بود تا آنکه تغییرات اقتصادی منجر به ایجاد بازارهای جنسی شد.

فرهنگ جنسی ژاپن به شدت غنی است؛ با سنت‌هایی کهن درباره‌ی سرگرمی‌های جنسی، آیین‌های معاشقه، نمایش زیبایی‌های زنان، جاذبه‌ی جنسی و دلربایی. با این وجود میزان فعالیت جنسی ژاپنی‌ها در داخل ازدواج ظاهراً یکی از پایین‌ترین رتبه‌ها در سطح جهان را به خود اختصاص می‌دهد، و این منجر به یکی از پایین‌ترین نرخ‌های زایش در جهان شده است. [۹۷] در عمل، مردم این کشور از سرمایه‌ی جنسی و مسائل جنسی بیشتر در بیرون از ازدواج بهره می‌برند تا داخل ازدواج.

در میان این فرهنگ‌های جنسی گوناگون، یک مشخصه به نظر ثابت، و جهان‌شمول می‌آید: تقاضای مردان برای فعالیت‌های شهوانی و جنسی مختلف بیشتر از زنان است، جز احتمالاً در میان افراد بسیار جوان. برخی زنان می‌آموزند تا از این مزیت‌شان بهره بگیرند، و برخی دیگر نه. در اغلب کشورهای سکس‌دوست (نظیر برزیل)، به سرمایه‌ی جنسی و مسائل جنسی کاملاً ارزش داده می‌شود، و پذیرش بیشتری در زمینه‌ی مبادله و پرداخت پول برای چیزهایی نظیر تناسب اندام، آرایش، زیبایی و مسائل جنسی وجود دارد. بنابراین میزان عطش جنسی مردان در هر کشور بستگی به این دارد که مردان آن کشور به چه مقدار در مقابل زنان بخشنده هستند: بخشندگی

بیشتر، عطش کمتر. باید دید مردان برای ارضای اشتباه‌های جنسی بیشترشان تا چه حد حاضر به پرداخت پول، هدایا و سایر مزایا هستند؟ اگرچه این موضوعی است که پژوهش‌های آینده باید آن را روشن سازد، نتیجه‌گیری من این است که عطش جنسی مردان در کشورهای پروتستان انگلیسی-آمریکایی بیش از هر جای دیگر است. این مسئله می‌تواند توضیح دهد که چرا این کشورها مشتریان پروپاقرص سکس‌توریسم در کشورهایی هستند که نگرش‌ها به مسائل جنسی در آنها کمتر اخته شده است. گویا اخلاق بنیادگرایانه‌ی مسیحی تنها در اوج‌گیری سرمایه‌داری نقش نداشته است، بلکه سکس را نیز برای بسیاری از مردم غرب تبدیل به زهرمار کرده است.

اجتماعات افراد همجنس‌گرا

جالب است که بهترین مدرک در تایید اهمیت بیشتر سرمایه‌ی جنسی برای مردان، از مطالعه‌ی اجتماعات همجنس‌گرا بدست می‌آید. ظاهر خوب برای برخی زنان همجنس‌گرا مهم است، اما برای اکثرشان اهمیت ندارد. زنان همجنس‌گرا چندان به دنبال سرمایه‌ی جنسی و مسائل جنسی شریک جنسی‌شان نیستند. اما در میان مردان همجنس‌گرا، داشتن ظاهر خوب، بدنی متناسب و جذابیت جنسی شدیداً اهمیت دارد. اینکه حمام‌های مردانه به عنوان بازارهای دوست‌یابی و پاتوق مردان همجنس‌گرا ارجحیت دارد اتفاقی نیست؛ در حمام‌ها اکثر مردان تنها یک حوله‌ی کوچک می‌پوشند. به همین شکل، برای مردان همجنس‌گرا سبک‌ها و مدل‌های پوشاک نیز اهمیت دارد. در بارها و باشگاه‌های همجنس‌گرایان، شما باید درست لباس بپوشید. از زمانی که اجتماعات مردان همجنس‌گرا ظهور کرد و خود را به عنوان یک اقلیت فرهنگی تثبیت کرد، [۹۹] گروه‌های گوناگون و بیشماری ایجاد شده‌اند، که هر یک مختص به کشوری معین هستند. برای نمونه، آمریکای شمالی دارای تنوعی از خرده‌فرهنگ‌های مردان همجنس‌گرا است. [۱۰۰] رفتارهای مردانگی و زنانگی که در اجتماعات افراد دگرجنس‌گرا اهمیت فراوانی دارد، در میان

همجنس‌گرایان جای خود را به توجه به ظاهر و مدل‌های لباس می‌دهد. مردان همجنس‌گرا در مقایسه با مردان دگرجنس‌گرا غالباً اهمیت بیشتری به ظاهر و قیافه‌ی خود می‌دهند- و به همین دلیل است که آنها به همان اندازه که برای مردان جذاب‌اند، برای زنان نیز جذابند. این ممکن است باعث شود که مردم بپندارند هر مردی که وقت و انرژی صرف ظاهر و مدل لباسش می‌کند باید همجنس‌گرا باشد- چه خودش بداند و چه نداند.

جنبش «دندی»^۱ در اروپای قرن نوزدهم یکی از مثال‌های معدود از مردانی است که به اندازه‌ی زنان برای ظاهر، ژست‌ها و مدل لباس‌شان وقت صرف می‌کردند. آنها مردانی ثروتمند و با تحصیلات بالا بودند که زندگی‌شان را از طریق پرداختن به ژست‌ها، ظاهر و مدل زندگی‌شان صرف کارهای هنری کرده بودند. آنها نسبت به چیدمان و تزئینات خانه‌شان نیز به اندازه‌ی لباس‌هایشان سخت‌گیر بودند. نویسنده‌ی معروف اسکار وایلد اگرچه برای بذله‌گویی‌هایش مشهور است اما یک «دندی» (و همینطور یک همجنس‌گرا) نیز بود. او همانقدر انرژی صرف گفتگوی بذله‌آمیز حین شام می‌کرد که صرف سبک شخصی‌اش می‌کرد.

اکثر مردان همجنس‌گرای امروزی دارای شغل هستند، بنابراین نحوه‌ی ظاهر و مدل آنها باید با شرایط مناسب برای استخدام نیز متناسب باشد. برای مردان «بدن‌ساز» این مسئله شامل مدیریت جدی زمان سپری شده در باشگاه بدن‌سازی نیز می‌شود. هزینه‌ها برای افراد همجنس‌گرا بسیار پایین‌تر است چرا که مردان همجنس‌گرا در مقایسه با مردان متاهل که مسئولیت مالی یک خانواده بر دوش آنهاست قدرت مالی بالاتری دارند. [۱۰۱] می‌توان گفت بازار محصولات و خدمات مرتبط با همجنس‌گرایان به رشد خرده فرهنگ‌های مردان همجنس‌گرا یاری رسانده است.

فعالیت جنسی می‌تواند به سه مقوله‌ی وسیع تقسیم شود [۱۰۲]:

۱. سکس انفرادی معمولاً در فضای خصوصی؛

^۱ dandy

۲. روابط کوتاه‌مدت و سکس‌های اتفاقی،

۳. روابط نسبتاً درازمدت و ازدواج با یا بدون بچه.

(در قرن‌های اخیر-م)، در میان روابط جنسی دگرجنس‌گرایان، (تقریباً-م) در تمام فرهنگ‌ها عمدتاً در قالب ازدواج صورت می‌گرفته است، و گاهی روابط عاشقانه هم درون همین قالب انجام می‌گرفته است. اما در قرن بیست و یکم شرایط تغییر کرده است چرا که ظهور روش‌های پیشگیری از بارداری مدرن، روابط جنسی آسان‌گیرانه و غیرمتعهدانه را برای زنان تسهیل کرده است. امروز که سن ازدواج به دهه‌ی سی زندگی می‌رسد، دوره‌ی کوتاه دوست‌یابی و معاشقه‌ی دوران نوجوانی می‌تواند به دوره‌ای ۱۰ تا ۲۰ ساله از روابط کوتاه‌مدت گسترش یابد. [۱۰۳] به این ترتیب، امروزه حتی در اجتماعات دگرجنس‌گرایان نیز، روابط کوتاه‌مدت به همان اهمیت و رواج روابط درازمدت (ازدواجی) است. در اجتماعات هم‌جنس‌گرایان، روابط کوتاه‌مدت و مقطعی از مدت‌ها قبل شیوه‌ی غالب بوده است، و تعداد اندکی از مردان عملاً برای مدتی طولانی‌تر از یک سال به هم متعهد بوده‌اند. مردان دگرجنس‌گرا نسبت به رهایی جنسی مردان همجنس‌گرا غبطه می‌خورند؛ و این یکی از عواملی است که منجر به افزایش روابط پنهان خارج از ازدواج در سال‌های اخیر شده است. [۱۰۴]

در بین همجنس‌گرایان، روابط میان شریک‌های جنسی مکرراً دچار تغییر می‌شود، و جستجوی دائم برای شریک‌های جنسی یا روابط مقطعی امری متداول است. این موضوع توضیح می‌دهد که چرا در میان افراد همجنس‌گرا بر ظاهر و جذابیت جنسی تاکید می‌شود؛ و از همین روست که مکان‌های دیدار مردان هم‌جنس‌گرا در بارها، حمام‌ها و جاهای دیگر تبدیل به یک «رقابت جنسی دائم بر سر زیبایی» می‌شود، و توجه به ظاهر و مدل بخشی از زندگی این افراد می‌شود. [۱۰۵] در اجتماعات همجنس‌گرایان، فشاری بی‌رحمانه برای دستیابی به استانداردهای بالای مورد درخواست {جامعه‌ی همجنس‌گرایان-م} وجود دارد. [۱۰۶] شکست در دستیابی به ظاهر مورد

نیاز (در مدل یا ظاهر)، به معنای طرد از اجتماع مذکور و خوار شدن است. هیچ کس با شما صحبت نمی‌کند. مردان حتی از گفتگوی آزاد و رعایت آداب مؤدبانه چشم‌پوشی می‌کنند، با سکوت‌شان شما را تحقیر می‌کنند، در را در مقابل چهره‌ی شما می‌بندند، یا به صراحت اعلام می‌کنند که تمایلی به مراوده با مردانی نظیر شما ندارند. بازارهای جنسی مردان همجنس‌گرا استانداردهای حتی بالاتری از بازارهای دگرجنس‌گرایان تحمیل می‌کنند، چرا که بازارهای همجنس‌گرایان، بازارهایی بسته و کوچک هستند، و فضای کوچکی برای معامله و مبادله‌ی جذابیت جنسی [۱۰۷] با ثروت و پایگاه اجتماعی وجود دارد. [۱۰۸] حتی اگر به عنوان یک فرد همجنس‌گرا صاحب شریک عاطفی-جنسی درازمدت باشید اگر ظاهر شما تحلیل رود و بدن‌تان از تناسب و طراوت اولیه بیفتد این رابطه همواره در خطر قرار دارد. اگر به سطح لازم نرسید، دقیقاً خواهید دید که رقابت با شما چه خواهد کرد. مردان جوان‌تر همواره در بیرون حاضر و آماده‌اند، و به دنبال کسی هستند تا با او رابطه بگیرند. رقابت در بارهای مردان همجنس‌گرا و سایر بازارهای جفت‌یابی آنها، بی‌رحمانه‌تر از هر پارتی و کلوب شبانه‌ی دگرجنس‌گرایان است.

یک پیامد این وضعیت این است که آن‌دسته از مردان همجنس‌گرا که جذابیت جنسی پایینی دارند و در جذب شریک‌های جنسی موفقیت اندکی دارند ممکن است افسرده شده و به سمت الکل و مواد رو بیاورند. با توجه به امکان محدود آنها برای چانه‌زنی و مبادله ممکن است اقدام به رفتارهای خطرناک جنسی (مثل سکس بدون کاندوم) کنند، حتی با شریک‌های جنسی‌ای که می‌دانند تست HIV آنها مثبت است. جایگاه جنسی پایین‌تر این دسته از همجنس‌گرایان به این معناست که آنها احساس می‌کنند توان کنترل یا ایجاد روابط جنسی را ندارند، و از این رو به فرصت‌های معدودی که به آنها پیشنهاد می‌شود جواب رد نمی‌دهند. [۱۰۹]

عکاسی برهنه از بدن مردان اکثراً توسط مردان و برای بازدیدکنندگان مرد ساخته می‌شود، اغلب متناسب با ذائقه‌ی مردان هم جنس‌گرا. [۱۱۰] رابرت مپلتورپ^۱ و عکس‌های شهوانی‌اش شاید از همه شناخته‌شده‌تر باشد. در نگاه اول انتظار می‌رود که زنان مخاطبان اصلی عکس‌های برهنه‌ی مردان باشند، اما واقعیت آن است که آنها علاقه‌ی اندکی از خود نشان می‌دهند. اکثر مجلات جنسی‌ای که برای زنان تهیه شده‌اند، در اروپا با شکست مواجه شده‌اند، و تقریباً هیچ یک از عکاسانی که عکس‌های برهنه از مردان تهیه می‌کنند زن نیستند. [۱۱۱] علاقه به هنرهای جنسی و پورننگاری به طور غالب یک علاقه‌ی مردانه است، خواه موضوع هم‌جنس‌گرایان باشند یا دگرجنس‌گرایان. این موضوع باعث مطرح شدن برخی نظریه‌های بی‌اساس توسط فمینیست‌های دانشگاهی شده که عنوان می‌کنند تماشاچیان این کالاها بدون استثناء مردان هستند، و با زنان به عنوان کالایی که به نمایش گذاشته می‌شود برخورد می‌شود. [۱۱۲] اما واقعیت این است که اگرچه تماشاچیان این کالاها غالباً مردان هستند، اما بازیگران متغیر بوده و می‌توانند مرد یا زن باشند، و این به گرایش جنسی تماشاچیان بستگی دارد. علاقه نداشتن زنان به برهنگی‌های مردانه (دست کم به اندازه‌ی مردان)، هم نشان‌دهنده‌ی علاقه و میل جنسی کمتر زنان است، و هم خبر از بالاتر بودن ارزش جنسی زنان برهنه در تقریباً تمامی فرهنگ‌ها می‌دهد؛ البته با یک استثناء که یونان باستان باشد. [۱۱۳]

^۱ Robert Mapplethorpe

مزیت زنان ... و سرکوب آن

برخی تفاوت‌ها بین دو جنس (نظیر تفاوت‌ها در توانایی ریاضی، یا IQ) که زمانی به عنوان تفاوت‌هایی جهان‌شمول و ذاتی در نظر گرفته می‌شد امروز معلوم شده است که چیزی برساخته‌ی اجتماع است، و عملاً با دسترسی برابر دختران به آموزش خاتمه می‌یابد. با این وجود، دو تفاوت بین زنان و مردان بدون تغییر باقی می‌ماند. [۱۱۴] به نظر می‌رسد که این دو تفاوت در طول زمان، و در بین فرهنگ‌ها بدون تغییر باقی می‌مانند:

- مردان اساساً پرخاشگرتر از زنان هستند،

- و اساساً نگرش متفاوتی به مسائل جنسی دارند.

به عبارت دیگر، قتل و روابط جنسی فارغ از تعهد ویژگی‌هایی غالباً مردانه هستند. به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که حتی اگر زنان صاحب سطح بالاتری از سرمایه‌ی جنسی نبودند، باز هم تقاضای بیشتر مردان برای فعالیت جنسی و سرگرمی‌های شهوانی از هر نوع و در همه‌ی سنین، به خودی خود قادر بود به واسطه‌ی ایجاد نابرابری قابل توجه بین عرضه و تقاضا در بازار جنسی، زنان را نسبت به مردان دارای مزیت کند. [۱۱۵]

عامل دیگری که به این نابرابری دامن می‌زند آن است که مردان برای چیزهایی نظیر تحریک دیداری، ظاهر و جاذبه‌ی جنسی اهمیت بیشتری قائلند. این موضوع در اجتماعات هم‌جنس‌گرایان همان قدر نمایان است که در میان دگرجنس‌گرایان. مردان شریک‌هایی را ترجیح می‌دهند که جذاب هستند و سرمایه‌ی جنسی بالایی دارد؛ و این رقابت بین مردان برای دستیابی به جذاب‌ترین شریک‌های جنسی (چه زن، چه مرد) را که اساساً کم‌یاب هستند تشدید می‌کند. به این ترتیب، آن دسته از زنان (و مردانی) که برای ظاهر و نمایش خود تلاش و سرمایه‌گذاری بیشتری می‌کنند در زندگی شخصی‌شان، از انتخاب‌ها و توان چانه‌زنی بیشتری برخوردار هستند. (وقتی سرمایه‌ی جنسی خود را افزایش می‌دهند، ممکن است دستمزد آنها در بازار نیروی کار نیز بیشتر شود.)

اگرچه سرمایه‌ی جنسی چیزی مختص به زنان نیست، اما زنان در مقایسه با مردان سرمایه‌ی جنسی بیشتری دارند، و در معامله با مردان این به آنها به طور بالقوه یک مزیت قابل توجه می‌دهد. [۱۱۶] بسیاری از زنان از این موضوع بی‌اطلاعند و دلیلش هم این است که مردان آنها را از استفاده از این مزیت منحصر به فردشان منع کرده‌اند، و حتی به زنان القاء کرده‌اند که سرمایه‌ی جنسی چیزی بی‌ارزش است.

علاوه بر داشتن سرمایه‌ی جنسی بیشتر، سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان دومین منبع قدرت را برای زنان به همراه دارد؛ چیزی که برای همه‌ی زنان در دسترس است. حتی زنانی که از نظر سرمایه‌ی جنسی چندان ثروتمند نیستند، همچنان می‌توانند از علاقه‌ی تقریباً سیری‌ناپذیر مردان به سکس استفاده کنند و بر آنچه که امروز رایگان در اختیار آنان می‌گذارند قیمت بگذارند. به نظر نمی‌رسد زنان در جهان غرب از این منبع قدرت آن‌طور که زنان در نقاط دیگر جهان بهره می‌گیرند، بهره بگیرند.

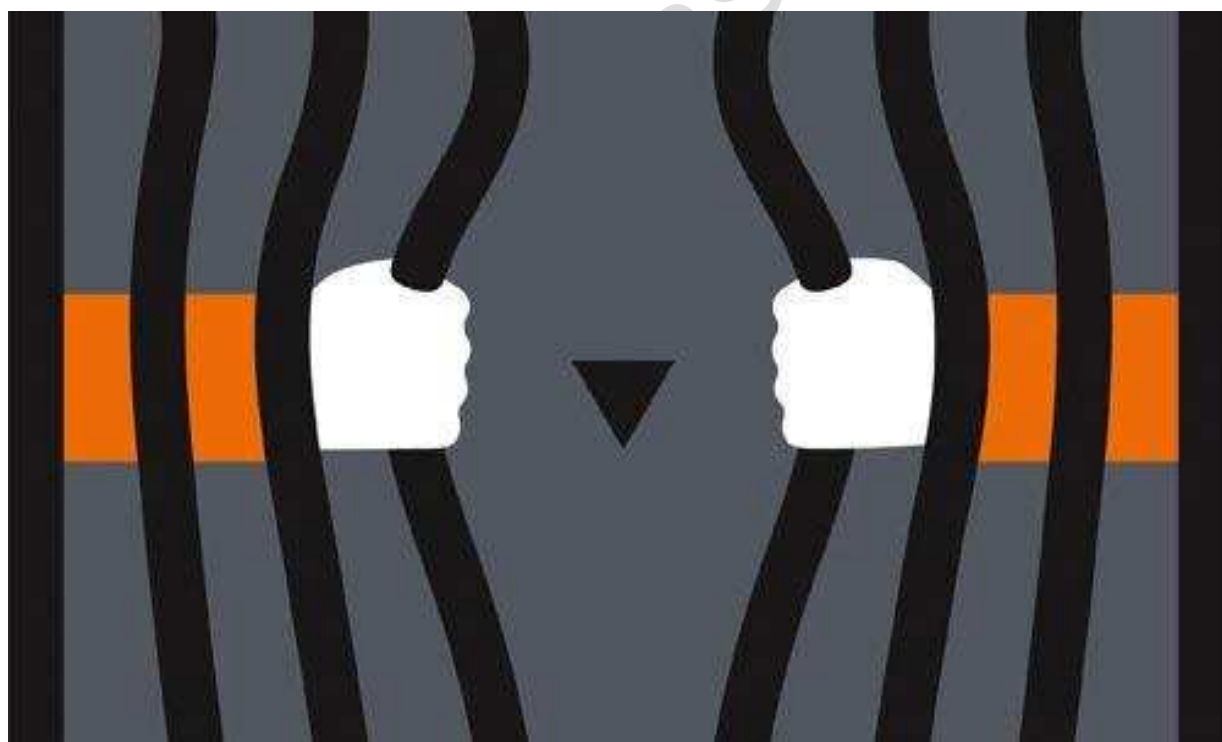
مطالعات جنسی اخیر به شکلی واضح‌تر از گذشته نشان داده است که زنان حداقل در جهان غرب، علاقه‌ی کمتری به سکس دارند، شور جنسی پایین‌تری دارند، و روابط بدون سکس و شدیداً کم‌سکس را بسیار راحت‌تر می‌پذیرند. یک تحقیق آمریکایی نشان می‌دهد که واکنش فوری مردان و شرکت‌های داروسازی به این موضوع این است که میل جنسی کمتر زنان را به عنوان یک اختلال جنسی و مشکل پزشکی برچسب بزنند. جستجو برای نسخه‌ی زنانه‌ی داروی ویاگرا آغاز شده است. روان‌شناسان و مشاوران، از به قرص و دارو بستن میل جنسی پایین این افراد، و تجویز داروهای مختلف برای آنها حمایت می‌کنند. پیام کلی آنها این است که یک زن «نرمال» باید به اندازه‌ی مردان خواهان سکس باشد. در ایالات متحد آمریکا، مشاوره‌ی روابط، زوج‌درمانی و مشاوره‌ی جنسی تبدیل به یک صنعت عظیم شده است، [۱۱۷] یک نوع مهندسی اجتماعی-جنسی. گاهی درمان‌گران این موضوع را به چالش می‌کشند و اظهار می‌کنند که ممکن

است هیچ چیز غیرعادی یا مشکل‌داری در مورد میل جنسی پایین‌تر زنان وجود نداشته باشد؛ و میل جنسی پایین‌تر زنان، بیشتر برای مردان ناخوشایند باشد تا زنان. اما در عمل، حرفه‌ی مشاوره فشار جدیدی را بر زنان برای تطبیق با ترجیحات جنسی مردانه ایجاد می‌کنند. این نوع نگاه، مشکل را از مردان به سوی زنان هدایت می‌کند، و زنان را تبدیل به قربانیان میل جنسی سیری‌ناپذیر مردان می‌سازد. این نوع نگاه، این را به عنوان مزیتی برای چانه‌زنی زنان نمی‌بیند و آن را یک مشکل پزشکی زنانه، یک بیماری، یک مشکل نامعقول و غیرعادی معرفی می‌کند. اگرچه بسیاری از این مشاوران جنسی زن هستند، اما باز هم مردان پیروز می‌شوند.

this she sense

فصل سوم

انکار: سرکوب سرمایه‌ی جنسی



همانطور که در جلد دوم نشان خواهم دادم، ارزش سرمایه‌ی جنسی برای زنان و مردان، فراتر از صرفاً مسئله‌ی جنسی است. با این وجود، غالباً یک رابطه‌ی هم‌زیستی بین جذابیت اجتماعی و مسائل جنسی وجود دارد که روابط دگرجنس‌گرایان را تحت شعاع قرار می‌دهد. نبرد بین دو جنس تا اندازه‌ای بر سر سکس است، و همینطور بر سر سرمایه‌ی جنسی، و اینکه آنها برای زنان و مردان تا چه حد می‌ارزند. این موضوع به کشمکش بزرگی دامن می‌زند و آن اینکه چه کسی واقعیت را تعریف می‌کند و مقررات بازی روابط را می‌چیند. مردان همواره به زنان می‌گویند که زنان چه کاری را می‌توانند انجام دهند و چه کاری را نمی‌توانند. و اینکه چه کاری را باید انجام دهند و چه کاری را نباید انجام دهند. زنان نیز به شیوه‌ی خود مقاومت می‌کنند.

تمامی جوامع در تلاشند تا از طریق ایدئولوژی‌های اخلاقی، و قوانین و مقررات، به رفتار جنسی افراد جهت دهند و آن را کنترل کنند- تا بتوانند شیوه‌ی بهره‌گیری از سرمایه‌ی جنسی را در کنترل خود بگیرند. قوانین و هنجارهایی که به منظور نظارت بر بهره‌گیری از سرمایه‌ی جنسی و مسائل جنسی وجود دارند پیوسته توسط مردان پدرسالار و فمینیست‌ها وضع می‌شوند، به چالش گرفته می‌شوند و بر سر آنها جار و جنجال صورت می‌گیرد، بدون هیچ تحلیل واضحی. در سوی دیگر، خصلت عصیان‌گرانه‌ی مسائل جنسی بر کنترل اجتماعی و سیاسی غلبه می‌کند و آن را مختل می‌سازد. در مجموع می‌توان گفت که تفکرات غیرمنطقی و پرتناقض تقریباً در هیچ زمینه‌ی دیگری به اندازه‌ی سرمایه‌ی جنسی و مسائل جنسی به چشم نمی‌خورد، و دلیلش هم این است که در این حوزه هیچ توازن منصفانه و روشنی بین منافع زنان و مردان وجود ندارد.

سوگیری مردانه در دیدگاه‌ها

شاید پرسید چرا تا به امروز سرمایه‌ی جنسی توسط پژوهش‌گران، نظریه‌پردازان و نخبگان علوم اجتماعی از قلم انداخته شده است؟ به طور خلاصه باید بگوییم زیرا اکثر این افراد مرد هستند. ناتوانی در تشخیص سرمایه‌ی جنسی در کارهای نظریه‌پردازانی چون بوردیو و سایر دانشمندان علوم اجتماعی که به مطالعه‌ی سرمایه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی/انسانی پرداخته‌اند، گواهی است بر تداوم سلطه‌ی مردانه در شاخه‌ی جامعه‌شناسی و اقتصاد، حتی در قرن بیست و یکم. شکست بوردیو به ویژه قابل تأمل است زیرا او به طور خاص به مطالعه‌ی رقابت موجود بین مردان و زنان بر سر کنترل و کسب قدرت در روابط پرداخته بود. [۱] سرمایه‌ی جنسی، به این دلیل نادیده گرفته شده است که از همه بیشتر به زنان مربوط می‌شود، و علوم اجتماعی به دلیل توجه یک‌جانبه‌اش به فعالیت‌های مردانه، ارزش‌های مردانه و علائق مردانه عموماً زنان را از قلم انداخته است یا در نظر نگرفته است. [۲] سوگیری پدرسالارانه‌ی موجود در علوم اجتماعی، دنباله‌ی سلطه‌ی مردان در کل جامعه است. نظام پدرسالار در تلاش بوده است تا زنان را از بهره‌گیری از مزیت بزرگ‌شان بر حذر دارد [۳]، و با این ایده شروع کرده است که سرمایه‌ی جنسی اساساً چیزی بی‌ارزش است. در همین راستا، به زنانی که زیبایی و جاذبه‌ی جنسی‌شان را آشکارا بکار می‌گیرند برچسب‌هایی نظیر ابله، سطحی، کم‌عقل و سایر برچسب‌های اجتماعی «خردکننده» زده می‌شود.

مسیحیت به ویژه در قبیح دانستن هر چیزی که با سکس و مسائل جنسی مربوط باشد، به عنوان چیزی پست، و ناپاک و متعلق به جنبه‌ی بی‌ارزش‌تری از زندگی گوی سبقت را از همگان ربوده است. در اسلام از زنان خواسته می‌شود تا خود را بپوشانند، و به این ترتیب، سرمایه‌ی جنسی‌شان را به طور انحصاری در دسترس شوهرانشان قرار دهند، و در بیرون از خانه آن را آشکار نکنند. (در اغلب جوامع امروزی-م)، قوانین معینی وضع شده‌اند تا زنان را از بهره‌گیری از توانایی‌های

مختص به خود منع کنند. برای نمونه، در بریتانیا دریافت پول توسط زنان در ازای بارداری برای دیگری ممنوع است؛ و این یعنی منع کردن فعالیتی که به طور انحصاری و خاص در اختیار زنان است. اگر مردان قادر بودند بچه بیاورند، شاید این شغل تبدیل به یکی از پردرآمدترین مشاغل جهان می‌شد. اما مردان به هیچ وجه خواهان آن نیستند که زنان بتوانند از این توانایی مختص به خودشان بهره بگیرند.

قوی‌ترین و موثرترین سلاح مردان برای کوتاه کردن دست زنان در استفاده از سرمایه‌ی جنسی این است که فروش خدمات جنسی زنان را ننگ‌آور بخوانند - ننگی که هیچگاه مردانی را که به فروش سکس مبادرت می‌ورزند به این حد شامل نمی‌شود. [۴] پژوهش‌های جنسی انجام شده در اروپا نشان می‌دهد که تنها اقلیت کوچکی از مردم سکس تجاری را شغلی همانند سایر مشاغل می‌دانند. اکثریت جمعیت نگاه‌های توهین‌آمیزی به زنانی که در صنعت سکس کار می‌کنند دارند، و آنها را به عنوان قربانیان، معتادان به مواد مخدر، شکست‌خوردگان، افراد فاقد هر نوع توانایی دیگر، و افرادی که از نظر اجتماعی کسی مایل به مراوده با آنها نیست در نظر می‌گیرند. ماهیت پدرسالارانه‌ی این کلیشه‌ها زمانی آشکار می‌شود که پی ببریم چنین نگاهی در مورد مردانی که نیروی جنسی خود را می‌فروشند وجود ندارد: نگرش‌ها در این مورد دمدمی و متعارض هستند. [۵]

در برخی کشورها، سکس فروشی به عنوان یک فعالیت مجرمانه دسته‌بندی می‌شود و شاغلان این عرصه را مجبور به فعالیت زیرزمینی می‌کند، مثلاً می‌توان به ایالات متحد آمریکا اشاره کرد که در آن زنانی که در این صنایع کار می‌کنند توسط پلیس و سیستم قضایی مورد آزار قرار می‌گیرند. در برخی کشورها - مثل بریتانیا - نیز که فروش سکس قانونی است، هر چیز که مرتبط با این کار باشد، جرم در نظر گرفته می‌شود، و از این رو نتیجه‌ی نهایی تفاوتی با آمریکا ندارد.

کشورهایی که به طور کامل خرید و فروش سکس را از حالت جرم خارج ساخته‌اند (نظیر آلمان و هلند) بسیار نادر هستند.

با این همه، ننگی که در جهان بنیادگرایی مسیحی متوجه فروش خدمات جنسی است، به هیچ وجه امری جهان‌شمول نیست. در جهان غرب، به قدری این ننگ عمیق و ریشه‌ای است که زنان دقیقاً همصدا با مردان، تن‌فروشی و تن‌فروشان را محکوم می‌کنند. گاهی زنان حتی از مردان نیز بی‌رحم‌تر هستند، و حتی بیش از مردان خواستار ریشه‌کنی (یا نظارت) سخت‌گیرانه بر این صنعت هستند، و این همان چیزی است که امروزه توسط بسیاری از فمینیست‌ها صورت می‌گیرد. [۶] در مقابل، در برخی فرهنگ‌های آفریقایی فروش خدمات جنسی زنان امری متداول است، و مردان با اینکه همسرشان در کنار سایر خدمات خانگی (نظیر پخت‌وپز و شست و شوی لباس‌ها) برای دیگران، به آنها خدمات جنسی نیز ارائه دهد مشکلی ندارند. برخی از این کشورها، مثل هاوسا^۱ در نیجریه‌ی شمالی، بر این باورند که تن‌فروشی باعث بهبود کیفیت همسران می‌شود، زیرا زنان به واسطه‌ی تن‌فروشی شهوت جنسی‌شان را سیراب کرده‌اند و آماده برای قرار گرفتن در الگوی تک‌همسری و بچه‌داری هستند. [۷] به همین شکل، بسیاری از جوامع - نظیر تایلند و اسپانیا - در مورد صنعت سکس نظری خنثی دارند، و نه آن را ترویج می‌کنند و نه منع می‌کنند.

برخی افراد ممکن است با اشاره به زنانی که در اروپای شمالی به شکلی قوی‌تر از مردان به صنعت سکس تجاری اعتراض می‌کنند، بگویند که استدلال من مبنی بر اینکه برچسب ننگ و جرم زدن به تن‌فروشی کار مردان پدرسالار است نادرست است. [۸] باید متذکر شوم که ابتدا این مردان بودند که قرن‌ها قبل شعار مدونا/هرزه، دختر خوب/دختر بد را در جهت منافع خود ایجاد کردند، و این ایده نقشی کلیدی را برای ایدئولوژی پدرسالاران، و کنترل مردان بر فعالیت‌های جنسی و

^۱ Hausa

ظاهر زنان در مکان‌های عمومی ایفا کرده است. بعدها در طول زمان، زنان به تدریج شروع به پذیرش و حمایت فعالانه از ایدئولوژی‌های مردانه‌ای کردند که آنها را از هر سو احاطه کرده بود. ممکن است این پرسش پیش بیاید که اساساً پدرسالاری چه زمان و به چه دلیل پدیدار شد؟ تاریخ‌دانی به نام جردا لرنر^۱ با موفقیت توالی نظریه‌های پیشنهادشده را در مورد خاستگاه پدرسالاری از انگلس^۲ به این سو بررسی کرده است تا توضیح دهد که چگونه پدرسالاری قرن‌ها قبل در منطقه‌ی بین‌النهرین، و حین گذار از جوامع ساده‌تر گردآورنده-شکارچی به جوامع پادشاهی ایجاد شد. او خاطر نشان می‌کند که تمامی نظریه‌های قبلی توسط شواهد و مدارک تاریخی نقض می‌شوند، و نشان می‌دهد که چطور نظام‌های پدرسالار کنترل و اقتدار توسط مردانی ایجاد شد که خواستار اطمینان از این نکته بودند که زمین و دارایی‌هایشان - هر جا که بود - به فرزندان زیستی خودشان و نه کس دیگری منتقل خواهد شد. در توضیح این مطلب باید گفت که برای زنان تشخیص اینکه کدام بچه متعلق به آنهاست و کدام متعلق به دیگری کار دشواری نیست؛ چرا که آنها را خود به دنیا آورده‌اند. اما مردان هیچگاه قطعیت مشابهی در مورد پدر بودن خود ندارند. به این ترتیب کنترل مردان بر مسائل جنسی و باروری زنان مستلزم تقسیم زنان به دسته‌هایی همچون «قابل قبول»/«غیرقابل قبول»، «پاک»/«ناپاک»، «آنهايي که به یک مرد تعلق دارند» و «دیگران» شد. کنترل و نظارت جنسی نهایتاً به مشاغل و درآمدهای زنان نیز راه یافت. حتی به طور کلی به حق کار کردن، یا حق ترک خانه بدون شوهر. به این ترتیب، همانطور که می‌بینیم انقیاد و زیردست بودن زنان در خاستگاه خود مسئله‌ای جنسی بود و توسط نگرانی‌های مربوط به پول و ارث و میراث تقویت شد. [۹]

^۱ Gerda Lerner

^۲ Engels

تمایزگذاری بین زنان «قابل قبول» و «غیرقابل قبول» غالباً از طریق قضاوت بر مدل لباس و ظاهر زنان صورت می‌گیرد. ننگ‌شماری زنانی که خود را با اقتدار مردانه مطابقت نمی‌دهند یا آن را نمی‌پذیرند، از طریق برچسب‌زنی به آنها تحت عنوان هرزه، و بردن آبروی آنها صورت می‌گیرد. این روش بهتر از همه می‌تواند در اجتماعات کوچکتر که همه یکدیگر را می‌شناسند موثر باشد. در جهان غرب حتی امروز نیز غیبت و سخن‌چینی به تقویت استاندارد دوگانه‌ی جنسی و کنترل زنان کمک می‌کند. [۱۰] با این وجود، مسئله‌ی نحوه‌ی لباس‌پوشیدن صرفاً به مسئله‌ی آبرو مربوط نمی‌شود. در برخی دوره‌ها تن‌فروشان که از شغل خویش برای خود ثروتی دست و پا می‌کردند به طور قانونی حق پوشیدن لباس‌ها و جواهرآلات گران‌قیمت نداشتند؛ تا به این وسیله از همسران خوش‌لباس مردان ثروتمند متمایز باشند. [۱۱] قوانین مربوط نظارت بر بازار، به طور آشکار بین همسران و تن‌فروشان تبعیض قائل می‌شد. امروزه، مسائل جنسی و ظاهر زنان به واسطه‌ی زدن برچسب «زننده» به دخترانی که چندین معشوقه دارند، یا دامن‌های بسیار کوتاه می‌پوشند، یا بخش زیادی از چاک سینه‌ی خود را نشان می‌دهند کنترل می‌شود. دغدغه‌ی پدرسالاری از همان روزهای ابتدایی‌اش یعنی ۳۵۰۰ سال پیش، کنترل و جلوگیری از نمایش سرمایه‌ی جنسی زنان در مکان‌های عمومی و به همان اندازه کنترل روابط جنسی زنان بوده است. [۱۲]

در ابتدای تمدن، از حدود ۲۰ هزار سال پیش از میلاد تا ۸ هزار سال پیش از میلاد، هیچ‌خدا یا خدایانی وجود نداشت، بلکه تنها الهه‌هایی بودند که قدرتی جادویی برای اعطای باروری به زندگی جدید داشتند. اولین مجسمه‌های سفالین نمایشگر همین «الهه‌های باروری» هستند. غیبت مردان در بین این الهه‌ها کاملاً آشکار است. [۱۳] تا حدود ۳ هزار سال پیش از میلاد، به مردان به عنوان کسانی که هیچ نقشی در فرآیند تولیدمثل به عهده ندارند، یا نقش تحریک‌کننده‌ی محدودی دارند نگریده می‌شد. مادر والد در نظر گرفته می‌شد، و از آنجا که پدرسالاری وجود

نداشت، مسائل جنسی زنان بسیار آزاد بود. همانطور که جولیا استون‌هاوس^۱ خاطر نشان می‌کند، در حدود ۳ هزار سال پیش از میلاد، نظریه‌های مربوط به تولیدمثل تغییر کردند- مردان به ناگهان به عنوان «بذریاشان» در محفظه‌ی بدن زنان معرفی شدند و این محفظه مکانی در نظر گرفته شد که فرزند مرد در آن پرورش می‌یابد. این ایده همان‌طور که جردا لرنر نشان می‌دهد تا حدود سال ۱۸۵۰ در اروپا دوام آورد، یعنی تقریباً تا دورانی که ارزش‌های پدرسالارانه در اروپا حاکم بود. از حدود ۱۹۰۰ به این سو، دانشمندان می‌دانند که اسپرم مردان و تخمک زنان هر دو برای تولید فرزند ضروری هستند، و اینکه کودک صفات را از هر دو والد خود به ارث می‌برد. ایده‌ها در مورد جایگاه برابر مردان و زنان هم در همین دوران ظهور کرد و به تدریج مورد پذیرش قرار گرفت. جولیا استون‌هاوس نشان می‌دهد که نظریه‌های (غلط) مطرح شده در باب تولیدمثل نقشی بزرگ در حاکمیت ارزش‌ها و ایدئولوژی پدرسالارانه از حدود ۳ هزار سال پیش از میلاد تا حدود سال ۱۹۰۰ پس از میلاد بازی کرده است، یعنی برای یک دوره‌ی حدوداً ۵ هزار ساله. [۱۴]

در واقع، کنترل مسائل جنسی زنان تنها زمانی آغاز شد که مردان به این باور رسیدند که آنها بذری منحصر به فرد را می‌کارند، که منجر به تولید فرزند می‌شود. در جوامعی که این ایده هرگز ظهور نکرد، نظیر جزایر تروبریاند^۲، در کنار ساحل پاپوگینه‌ی نو، مادر تنها والد است و زنان از نظر جنسی آزاد هستند. [۱۵] در این جزیره، حیات جنسی در سن ۶ تا ۸ سالگی برای دختران، و ۱۰ تا ۱۲ سالگی برای پسران آغاز می‌شود، و هرکس تا زمان ازدواج از نظر جنسی آزاد است، و گاهی حتی پس از ازدواج نیز این آزادی ادامه دارد (به ویژه حین جشن‌های سالانه). در این جامعه، گفتن اینکه یک دختر باکره است یک توهین محسوب می‌شود. سرآمدترین دختر قبیله دختری

^۱ Julia Stonehouse

^۲ Trobriand

است که بیشترین دوست‌پسرها و معشوقه‌ها را داراست. چندهمسری متوالی هنجار است، و زنان و مردان می‌توانند سه یا چهار همسر در طول زندگی داشته باشند. [۱۶] تضاد چشمگیری بین این فرهنگ‌ها با فرهنگ‌های پدرسالار که به کنترل مسائل جنسی زنان می‌پردازند وجود دارد.

رسوایی «اخلاقی» ای که در مورد فروش خدمات جنسی وجود دارد، به تمام زمینه‌های دیگری که به مبادله‌ی سرمايه‌ی جنسی با پول، ثروت، جایگاه یا قدرت مربوط می‌شود نیز گسترش می‌یابد. کارکردن در مشاغلی مرتبط (نظیر شغل برهنه شدن) به عنوان اعمالی هرزه، شهوت‌آمیز، فرومایه، مستهجن و کثیف برچسب می‌خورد. یک زن زیبای جوان که به دنبال ازدواج با یک مرد ثروتمند است برچسب «جوینده‌ی طلا»^۱ می‌خورد، و از او برای بهره‌کشی غیرمنصفانه و غیراخلاقی از آن مرد انتقاد می‌شود. زیرا منطق ماجرا این است که مردان باید آنچه از زنان می‌خواهند را بتوانند رایگان دریافت کنند، به ویژه سکس را. در مقابل مردان مجاز شمرده می‌شوند تا پولکی و حسابگر باشند؛ اما زنان نباید اینطور باشند. [۱۷] زنان باید هر کاری را به طور رایگان، داوطلبانه و از روی عشق انجام دهند. [۱۸] متأسفانه، بسیاری از فمینیست‌ها به جای به چالش کشیدن و غلبه بر این ایدئولوژی آن را تبلیغ می‌کنند. [۱۹]

هرچه یک فرهنگ پدرسالارتر باشد، هرگونه نمایش سرمايه‌ی جنسی در آن بیشتر سرکوب و جریمه می‌شود؛ تا به این وسیله زنان را (به ویژه) از استفاده از مزیت‌شان باز دارد. در مصر، به رقصندگان گفته می‌شود که خود را بپوشانند و شغل خود را کنار بگذارند. [۲۰] در انگلستان، شیر دادن به نوزاد در ملاء عام به عنوان یک رفتار فاسد و هرزه مورد انتقاد قرار می‌گیرد. از برهنگی در فیلم‌ها جلوگیری می‌شود و عکس‌های برهنه برچسب «غیراخلاقی» می‌خورند. [۲۱] شرح و نگارش فعالیت‌های جنسی سانسور می‌شود. به نظر می‌رسد هرچه قدر که سرمايه‌ی جنسی نقش پررنگ‌تری در جوامع مدرن بازی می‌کند، برچسب ناگوارتری نیز به هر نوع عرضه‌ی آن و

^۱ Gold digger

همینطور بهره‌گیری از آن توسط زنان تعلق می‌گیرد. کنترل سرمایه‌ی جنسی زنان پیش از هر چیز مسئله‌ای ایدئولوژیک است و از طریق ایده‌ها و باورها کنترل می‌شود. با این وجود قانون نیز از آن حمایت می‌کند. [۲۲] مادران نقشی اساسی در آموزش دختران به سانسور خود و دیگران ایفا می‌کنند، طوری که ظاهراً به نظر می‌رسد که اساساً کنترل‌ها از جانب زنان صورت می‌گیرد و نه مردان. مادران بزرگترین عوامل شششوی مغزی در هر فرهنگی هستند، اگرچه رسانه نیز در جوامع مدرن در حال پیشی گرفتن از مادران است. [۲۳]

همانطور که در فصل ۶ توضیح خواهم داد، در اکثر جوامع زنان به طور کوتاه‌مدت از سرمایه‌ی جنسی‌شان استفاده‌ی اقتصادی می‌کنند؛ اما به ندرت به عنوان تنها شغل، و به ندرت به طور دائم. رواج مشاغل خدماتی (نظیر پرستاری، نظافت برای دیگران و ..) در اروپا باعث شد تا ایدئولوژی‌های اخلاقی توجیهی پیدا کنند تا فروش خدمات جنسی را بیش از پیش در انزوا قرار دهند، و با این کار کارگران جنسی را از سایر کارگران متمایز کرده و تحرک شغلی آنها دشوارتر گردید. [۲۴] این سرکوب اخلاقی سکس تجاری، تنها به تن‌فروشی ختم نشد و به تدریج بکارگیری سرمایه‌ی جنسی در حوزه‌ی صنعت فراغت را نیز شامل شد.

نقش مذهب

در اروپا مسیحیت و پدرسالاری در هماهنگی با یکدیگر عمل کرده‌اند تا مسائل جنسی را به حاشیه رانده و موضوعات شهوانی را کم‌ارزش نشان دهند. [۲۵] مسیحیت هیچگاه با عشاق مهربان نبوده است. در مسیحیت، از دیرباز روابط بدون سکس، به عنوان چیزی تحسین‌برانگیز ستایش می‌شد، و بعدها توسط راهبان و کشیش‌ها تقویت شد. [۲۶] از ۶ قرن پیش به این سو، مفهوم «شهوت» به عنوان یکی از ۷ گناه سزاوار مرگ دسته‌بندی شد. [۲۷] امروز نیز این واژه همچنان به طور تحقیرآمیزی برای برچسب‌زنی به میل جنسی به عنوان فعالیتی اضافی، خشن و و

غیرمتمدن، و مشکل‌ساز استفاده می‌شود و نه به عنوان فعالیتی جسورانه، اشتیاق‌آور، روحانی و پرنرژی. تقبیح و ترس مسیحیت از مسائل جنسی باعث شد تا زنان محکوم به این شوند که از زیبایی، دلربایی و جاذبه‌ی جنسی‌شان برای تحریک میل جنسی مردان استفاده کنند. سنت آگوستین فتوا داد که تنها توجیه ممکن برای مبادرت به فعالیت جنسی تولیدمثل است، که آن هم باید بدون شهوت یا لذت صورت بگیرد. [۲۸] استفاده از روش‌های پیشگیری از بارداری ممنوع شد، و حتی در سال ۱۵۳۲ در فرانسه تبدیل به یک جرم بزرگ شد. [۲۹] برای طبقات ثروتمند، سکس در قالب ازدواج به یک وظیفه برای تولید فرزند تبدیل و تقلیل یافته بود، تا از این طریق ارث و میراث‌شان به آنها انتقال یابد. اما تن‌فروش‌ها سکس را با هدف غیرتولیدمثلی و لذت‌جویانه دنبال می‌کردند، منظور از تن‌فروش‌ها کسانی است که در هنرهای شهوانی، رقص و آواز، موسیقی و شعر دارای تخصص بودند. این توانایی‌ها ارزش و قیمت آنها را افزایش می‌داد. [۳۰]

مسیحیت دیدگاه مدونا/هرزه را رواج می‌داد و از دو مریم استفاده می‌کرد: یکی مریمی که مادر باکره‌ی عیسی بود، و دیگری مریم ماگدالنا^۱، تن‌فروش زیبا و گناه‌کاری که توبه کرده بود. توجه به چیزهایی نظیر زیبایی، بدن و لذت به عنوان دعوت به گناه، جرم و شرارت معرفی می‌شد. مشخصه‌ی کلیدی اندیشه و فرهنگ غرب جدایی بدن از ذهن (یا روح) است؛ از این رو دو خدا دارد: یکی آپولو^۲ و دیگری دیونیسوس^۳. در این فرهنگ با ذهن به عنوان چیزی متعالی، برتر، مهار شده، هوشمند، و با بدن به عنوان چیزی پست، آلوده، و بی‌اهمیت برخورد شده است. این در حالی است که چنین تمایزی بین جسم و روح در سایر فرهنگ‌ها به چشم نمی‌خورد. [۳۱]

تضاد چنین دیدگاهی با سایر مذاهب و فرهنگ‌ها بسیار چشمگیر است. یک نمونه‌ی خوب مقبره‌های چاندلا در خاجوراها در هند مرکزی است. مقبره‌ها پوشیده از مجسمه‌های خدایان زن

^۱ Mary Magdalene

^۲ Apollo

^۳ Dionysus

است. خدایانی شهوانی و جوان. چهره‌هایی واقعی مشغول سکس در حالت‌های مختلف، برخی بدن‌هایی به شدت ورزشی دارند و چندین فرد زیبا آنها را هنگام سکس همراهی می‌کنند؛ و همین‌طور صحنه‌هایی از سکس گروهی. در چشم غربی‌ها، این جشن‌های شاد همراه با سکس، فعالیت‌های شهوانی و زیبایی‌های زنانه می‌تواند نوعی هرزه‌نگاری، و اعمالی نامناسب برای یک بافت مذهبی قلمداد شوند. چراکه این تصاویر و مجسمه‌ها شدیداً با تصاویری که به طور سنتی در کلیساهای مسیحی نمایش داده شده است در تضاد قرار دارند: مردی تا حد مرگ با شلاق شکنجه می‌شود و به یک صلیب میخ کوب می‌شود، در حالیکه دور او را زنانی سوگوار احاطه کرده‌اند. این میزان تاکید بر درد و بدبختی در فرهنگ و مذهب اروپایی، برای غیراروپاییان حیرت‌انگیز است. بنیادگرایی مسیحی ممکن است به رشد سرمایه‌داری یاری رسانده باشد [۳۲] اما به کشتن لذت نیز عمیقاً یاری رسانده است.

وقت آن رسیده که دانشمندان علوم اجتماعی این حقیقت را بپذیرند که فرهنگ مسیحی و اروپایی چیزی جهان‌شمول و قابل تعمیم به همه‌ی انسان‌ها نیست، و بپذیرند که دانش آنها از رفتار و دیدگاه‌های انسان غربی ممکن است برای سایر فرهنگ‌ها کاربردپذیر نباشد. [۳۳] این موضوع به ویژه در مورد مسائل جنسی، شیوه‌های رفتار جنسی و اهمیت اجتماعی سرمایه‌ی جنسی صادق است.

حق سکس مردان

تک‌همسری و انحصارطلبی جنسی به هیچ‌وجه اموری «طبیعی» نیستند. در میان حیوانات و پرندگان، این متداول‌ترین روش برای جفت‌شدن نیست.^۱ در میان انسان‌ها، تک‌همسری یک

^۱ حتی در میان انسان‌ها نیز تک‌همسری و انحصارطلبی جنسی چیزی ازلی ابدی نبوده و در مقیاس تاریخی، امری بسیار متاخر و متعلق به فرهنگ‌های معینی است-م

استراتژی سیاسی برای تضمین این نکته است که هر مرد از شانس کافی برای بدست آوردن دست کم یک شریک جنسی برخوردار است. زیرا از این طریق به اندازه‌ی همه‌ی مردان زن وجود خواهد داشت، و حتی مردان فقیر و زشت نیز برخلاف آنچه که غالباً در جوامع چندهمسر مرسوم است، بدون شریک جنسی نخواهند ماند. در واقع، قانون تک‌همسری، دموکراسی جنسی را به همگان تحمیل می‌کند. [۳۴] همان‌طور که فمینیست‌ها خاطرنشان کرده‌اند، بخش عظیمی از فرهنگ، ارزش‌ها و مقررات اجتماعی با این هدف وضع شده‌اند تا دسترسی جنسی مردان به زنان را در قالبی مناسب برای مردان تضمین کنند. کارول پیتمن^۱ از این موضوع به عنوان «حق جنسی مردان» یاد می‌کند، حق مردان برای دسترسی جنسی به زنان. [۳۵]

پورنونگاری بیش از همه توسط مردان، و برای مردان ساخته می‌شود. پورنونگاری آرمانشهری را به تصویر می‌کشد که در آن زنان درست به اندازه‌ی مردان سکس می‌خواهند و از آن لذت می‌برند، و همه‌ی زنان، جوان، سکسی و جذاب هستند. [۳۶] پورنونگاری تصویرگر دنیایی خیالی است که سرشت جنسی مردان و زنان مشابه و از یک جنس است. جذابیت پورنونگاری برای مردان دقیقاً به دلیل همین نکته‌ی کلیدی است. در پورن، اضطراب ناشی از طردشدن توسط زنان، و همین‌طور بی‌رغبتی زنان که تجربه‌ی متداول مردان است و از نظر جنسی برای مردان یک ضدحال محسوب می‌شود به شکل خیالی حذف می‌شود. [۳۷] و به این دلیل است که مردان چنین اشتیاق جهان‌شمولی به پورنونگاری و سرگرمی‌های شهوانی نشان می‌دهند— حتی در کشورهای سوسیالیستی و حتی پس از برقراری برابری سیاسی و اقتصادی بین زنان و مردان. [۳۸]

به دلیل همین ایدئولوژی «حق جنسی مردان» است که برخی مردان استدلال می‌کنند که یک رقص «درستکار» در کلوپ برهنه‌ها نباید در ازای رقصیدن برای آنها پول دریافت کند، و دختری که در بار کار می‌کند که زنی سالم است نباید در ازای خدماتی که ارائه می‌کند انتظار پول داشته

^۱ Carole Pateman

باشد، و اینکه زنانی که در ازای مصاحبت یا خدمات جنسی، انتظار انعام، هدایا یا پول دارند، افرادی نادرست و هرزه هستند. به ویژه مردان جوان از پذیرش این موضوع، و قبول مبادله‌ی منصفانه‌ی پول (سرمایه‌ی اقتصادی) با سرمایه‌ی جنسی امتناع می‌کنند. ایدئولوژی «حق جنسی مرد» منجر به این می‌شود که آنها احساس کنند باید بتوانند به طور رایگان به چیزی که می‌خواهند دست یابند.

عدم تمایل مردان برای پذیرش ارزش واقعی سرمایه‌ی جنسی زنان حتی در میان آزاداندیش‌ترین روشن‌فکران نیز به چشم می‌خورد. برای نمونه، جامعه‌شناس مشهور آنتونی گیدنز با اینکه ارزش‌های پدرسالارانه را تایید نمی‌کند، [۳۹] اما، مفهومی که از رابطه‌ی «پاک» مطرح می‌کند، چندان تفاوتی با دیدگاه‌های مردان پدرسالار ندارد.

گیدنز عقیده دارد که جهان مردانه بر مبنای ارزش‌های ابزاری بنا شده است، و اینکه نگاه مردان به جهان، اساساً نگاهی ابزاری، مبتنی بر سلطه و دستکاری است؛ در مقابل نگاه زنان به جهان، نگاهی همراه با مراقبت و حمایت است. [۴۰] مردان به دنبال دستیابی به موقعیت و جایگاه هستند، و این در نگاه مادی‌گرایانه‌ی آنها و هدف‌گذاری‌های مردانه به خوبی قابل مشاهده است. هویت مردان پیش از هر چیز از کار و فضای عمومی ناشی می‌شود، اگرچه روابط خصوصی نیز بی‌تاثیر نیست. [۴۱] بنابراین گیدنز تفاوت‌های قابل توجهی را بین زنان و مردان می‌بیند.

گیدنز در بحث‌اش راجع به اشکال مدرن صمیمیت، ایده‌ی روابط «پاک» را مطرح می‌کند؛ به عنوان الگویی از روابط که غیرابزاری است، به طور آزادانه توسط دو طرف انتخاب می‌شود و به خواست آنها نیز پایان می‌یابد. اما واقعیت این است که در عمل، روابط پاک هیچ مسئولیتی را بر مردان واجب نمی‌کند؛ چنین الگویی از رابطه قادر است به مردان نزدیکی، مهر، حمایت عاطفی و سکس دهد، بدون اینکه هرگونه هزینه‌ای برای آنها داشته باشد؛ از پرداخت پول گرفته تا ازدواج، مسئولیت حمایت و پرورش فرزندان، یا حتی تعمیر شیر آشپزخانه که چکه می‌کند. این یک

رابطه‌ی جنسی رها از مسئولیت‌ها، تعهدات یا هزینه‌ها است، رابطه‌ای که می‌توانید پس از سکس از تخت‌خواب بلند شوید و به دنبال کار خود بروید. [۴۲] این الگو می‌تواند برای بسیاری از همجنس‌گرایان یک الگوی مناسب باشد. چراکه محوریت اکثر روابط همجنس‌گرایان مسائل جنسی و جستجوی لذت و فراغت است. اکثر همجنس‌گرایان هیچ تمایلی به بزرگ کردن فرزند ندارند، و به دنبال روابط گذرا، متنوع و پرهیجان هستند. اما الگوی گیدنز، الگوی مناسبی برای روابط دگرجنس‌گرایانه‌ی معمول، خواه به شکل روابط کوتاه‌مدت باشد یا درازمدت، که در آن در اکثر موارد شاهد مبادله‌ی پول و خدمات و نقش‌های مکمل هستیم نیست. [۴۳]

گیدنز از این نکته آگاه است که مردان به روابط جنسی مساوات‌طلبانه با خشم و خشونت واکنش نشان می‌دهند، و دلیلش هم این است که این روابط آنها را از کنترل بر زنان محروم می‌کند. گیدنز همچنین عقیده دارد که پورنوگاری به مردان کمک می‌کند تا نیازشان به داشتن زنانی رام و فرمان‌بردار را مصنوعاً رفع کنند. او می‌گوید که خشم مردان علیه زنان امروزه تا حد بسیار زیادی یک واکنش بر علیه خودسری و استقلال‌طلبی زنان در زندگی خصوصی و عمومی، و از دست رفتن کنترل مردان بر ایشان است. [۴۴]

برخی مردان از این هم فراتر می‌روند و ادعا می‌کنند که تمام مردان از زنان متنفرند. آدام جاکس^۱، روان‌درمانگری که تخصصش در مشورت با مردانی است که با همسران و شریک‌های جنسی‌شان خشونت جسمانی می‌ورزند، می‌گوید که زن‌ستیزی^۲ چیزی جهان‌شمول است؛ جاکس می‌گوید نفرت بنیادی مردان از زنان به دلیل نیاز مردان به کنترل زنان است، مردان می‌خواهند تا زنان واقعیت را برای بر پایه‌ی تعریف آنان درک کنند؛ و این مردها باشند که قواعد روابط عاطفی-جنسی را می‌چینند. به این ترتیب، بین دو جنس نبردی دائم در جریان است. [۴۵] ممکن

^۱ Adam Jukes

^۲ misogyny

است این نگاه را شدیداً افراطی در نظر بگیریم، اما در واقع این نگاه با چشم‌انداز ملایم‌تر گیدنز هم‌راستا است، و به ما کمک می‌کند تا تقاضای متناقض و در عین حال متداول پدرسالاری از زنان را توضیح دهیم.

از این منظر زن ایده‌آل، زنی است زیبا و از نظر جنسی آماده برای تمام زمان‌ها؛ اما هیچگاه نباید بیش از حد معینی نسبت به زیبایی و جاذبه‌ی جنسی‌اش آگاه شود، و همینطور هیچگاه نباید به هیچ طریقی از این سرمایه‌اش استفاده کند، به ویژه اگر شوهرش از این موضوع متضرر شود. زن ایده‌آل زنی باهوش است، اما همواره به مردش اقتدا می‌کند و هرگز با دیدگاه‌ها و نظرات شخصی‌اش حوصله‌ی مردش را سر نمی‌برد. مرد پدرسالار از زنش می‌خواهد که بی‌قیدوشرط او را دوست داشته باشد، اما زنش اجازه ندارد که چنین چیزی را از او بخواهد - یا در واقع هر چیزی را به طور کلی از او بخواهد. [۴۶] این وضعیت تا حدی نزدیک به رابطه‌ی «پاک» گیدنز است که هیچ مبادله‌ی «ابزاری» در آن وجود ندارد و مرد را آزاد می‌گذارد تا هر کاری که دلش می‌خواهد انجام دهد.^۱

برخی فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که مردان نه تنها سرمایه‌ی جنسی زنان را از ارزش و اعتبار نمی‌اندازند، بلکه برعکس پافشاری می‌کنند که زنان باید سخت تلاش کنند تا همواره جذاب به نظر برسند. مردان از تبلیغاتی که زنان سکسی را نمایش می‌دهد لذت می‌برند، آنها از هنرهای جنسی و پورنوگرافی استقبال می‌کنند. اما در پاسخ به دیدگاه این فمینیست‌ها باید بگویم که مصرف منظم سرمایه‌ی جنسی زنان به این معنی نیست که مردان به آن ارزش می‌دهند - بلکه برعکس، آنها با آن همچون چیزی بدیهی برخورد می‌کنند، یا به عنوان یک حق مردانه. وقتی که یک کارگر انگلیسی در بخش ساختمانی به یک زن رهگذر می‌گوید، «یالا! بیا یک بوسه به ما

^۱ به نظر می‌آید خانم حکیم با یکی دانستن دیدگاه آنتونی گیدنز با مردان پدرسالار نسبت به دیدگاه آقای گیدنز کم‌لطفی کرده است. چراکه الگوی روابط «پاک» آنتونی گیدنز رهایی را برای هر دو طرف رابطه می‌خواهد در حالیکه مردان پدرسالار این آزادی را تنها برای خود می‌خواهند. - م

بده!»، در واقع حاکی از آن است که او انتظار دارد تمام زنان در تمام زمان‌ها به او (یا به طور کلی به همه‌ی مردان) لبخند بزنند. او به عنوان یک مرد، در حال بیان حقایق است، حقی که بدیهی می‌انگارد. او از همه‌ی زنان سرگرمی‌های جنسی طلب می‌کند، به همراه یک قدردانی زمخت. [۴۷]

اما جالب است بدانید که مردان لاتین در اروپا و آمریکای جنوبی احساس غرور می‌کنند که در مکان‌های عمومی به تعریف و تمجیدهای کنایه‌آمیز و ماهرانه از زنان جذاب پردازند، و امید دارند که در پاسخ، با یک لبخند به آنها پاداش داده شود. هنر سنتی پیروپو^۱ در اسپانیا و آمریکای لاتین اگرچه تا حدودی توسط سیاست‌های برابری طلبی جنسیتی از رونق افتاده است، اما همچنان توسط وبسایت‌های جدیدی که پیروپوهای مناسب برای هر موقعیت را لیست می‌کنند رواج دارد. برای مثال، یک پیروپوی نوعی چنین شکلی دارد: «اگر ظاهر زیبایت جان مرا بگیرد، خداوند به هیچ وجه تو را نخواهد بخشید!» یا در یک مدل لاتین‌تر، «گویا بهشت باز شده و فرشته‌ها به زمین مهاجرت کرده‌اند؟» این هدیه‌های زبانی شبیه به دسته‌گل‌های کوچکی است که به سوی غریبه‌ها پرتاب می‌شود. چنین اعمالی بدون هیچ‌گونه تقاضا و چشم‌داشت به سرمایهِ جنسی زنان ارزش می‌دهند. این در حالی است که چنین کارهایی نه تنها در فرهنگ‌ها و نگرش‌های بنیادگرایانه‌ی انگلیسی-آمریکایی جایی ندارد- بلکه حتی می‌تواند بر مبنای قوانین آزار جنسی مدرن، یک جرم نیز محسوب شود. اگرچه سنت‌های ملی از جایی به جای دیگر متفاوت است، اما زنان نیز می‌توانند از پیروپوها استفاده کنند. وبسایت‌های پیروپو تعریف و تمجیدهای کنایه‌آمیزی را که برای استفاده‌ی زنان مناسب است لیست کرده‌اند، و غالباً آنها را بر مبنای فرهنگ منطقه‌ای-ملی به دسته‌های جزئی‌تر تقسیم کرده‌اند. به این ترتیب، شما می‌توانید به نسخه‌های مکزیکی و آرژانتینی به طور جداگانه دسترسی پیدا کنید.

^۱ piropo

گویاترین شواهد و مدارک در مورد ارزش‌گذاری پایین بر سرمایه‌ی جنسی زنان در فصل ۷ ارائه شده است: افزایش دستمزد به واسطه‌ی جذابیت - وقتی آن کارمند زن باشد - بسیار کمتر است. فارغ از سایر کیفیت‌ها و توانایی‌های آنها، مردان شاغل وقتی که از نظر بدنی و اجتماعی جذاب باشند، و یا وقتی که بلندقد هستند برای زیبایی‌شان نیز «پولی» اضافی دریافت می‌کنند؛ اما زنان شاغل برای زیبایی پولی دریافت نمی‌کنند، و اگر هم چیزی دریافت کنند، بسیار اندک است. زنان چاق در واقع حتی مبلغی را بابت جریمه می‌پردازند. [۴۸] همانطور که می‌بینیم جذابیت زنان امری بدیهی در نظر گرفته می‌شود، و بنابراین به ندرت به آن پاداش داده می‌شود. در مقابل به هر چیزی که مردان انجام می‌دهند، یا در شغل‌شان از خود نشان می‌دهند، توجه و پاداش تعلق می‌گیرد. زنان در موقعیت متناقض قرار دارند: [۴۹] اگر در مطابقت با استانداردهای زیبایی مرسوم شکست بخورند مورد انتقاد قرار می‌گیرند، اما به ندرت برای جذاب بودن و یا دلربا بودن پاداش می‌گیرند.

در مجموع، مردان «اخلاقیات» را بکار می‌گیرند تا زنان را از بهره‌گیری از یک مزیت بزرگ‌شان بر مردان باز دارند؛ و زنانی را که از طریق چنین فعالیت‌هایی موفق به کسب پول یا موقعیتی می‌شوند تحقیر کنند. این استراتژی پدرسالارانه به طرز سفت و سخت توسط فمینیست‌های انگلیسی - آمریکایی حمایت می‌شود، حتی توسط برخی روشن‌فکران فمینیست فرانسوی نظیر سیمون دوبوار. [۵۰]

جای تعجب ندارد که «اخلاقیات» پدرسالارانه که ارزش اقتصادی سرمایه‌ی جنسی زنان را انکار می‌کند در اقدامی مشابه ارزش اقتصادی سایر خدمات شخصی و کارهای مراقبتی که غالباً توسط زنان صورت می‌گیرد را نیز دسته پایین می‌گیرد. همان‌طور که اقتصاددانانی همچون پائولا انگلند^۱

^۱ Paula England

و نانسی فالبر^۱ خاطرنشان می‌کنند. یک پیامد ناخواسته و ناخوشایند این طرز فکر که پول و عشق ربطی به هم ندارند این است که دستمزد پائینی به کارهای خدماتی چهره به چهره و کارهای مراقبتی اختصاص می‌گیرد. چرا که همگان انتظار دارند این کارها به طور رایگان و از روی عشق انجام شود. [۵۱] به هر طریق، به کارهایی که عمدتاً توسط زنان صورت می‌گیرد ارزش کمتری داده می‌شود.

شکست نظریه‌ی فمینیستی

چرا فمینیست‌ها در شناسایی و ارزش نهادن بر سرمایه‌ی جنسی با شکست مواجه شده‌اند؟ اساساً به این دلیل که نظریه‌ی فمینیستی ثابت کرده است که قادر به بیرون کشیدن خود از چنگال‌های پدرسالاری نیست، و در همان حال که آن را به چالش می‌کشد، آب به جوی آن می‌ریزد. این موضوع بیش از همه در مورد فمینیسم انگلیسی-آمریکایی صادق است. با این وجود، سلطه‌ی بین‌المللی زبان انگلیسی (و زبان آمریکایی) این نوع فمینیسم را به عنوان رویکرد فمینیستی غالب در جهان امروز بدل ساخته است. این در حالی است که فمینیست‌های فرانسوی و آلمانی رویکردی نسبتاً متفاوت دارند، و همانقدر به زنانگی، مسائل جنسی و نقش زنان به عنوان مادر احترام می‌گذارند که به تلاش برای فرصت‌های کاری برابر و زندگی عمومی. اما متأسفانه، این نظریه‌ی رادیکال فمینیسم انگلیسی-آمریکایی است که بر کلاس‌های مطالعات جنسیت در مدارس، کالج‌ها، دانشگاه‌ها و مباحثات رسانه‌ای حاکم و مسلط است.

نظریه‌ی فمینیستی غالباً یک دوگانه‌ی غلط را مطرح می‌کند: یا ارزش یک زن به سرمایه‌ی انسانی‌اش است (مغزش، تحصیلاتش، تجربه‌ی کاری‌اش، و تلاش در شغلش) یا ارزش او به

^۱ Nancy Folbre

سرمایه‌ی جنسی‌اش است (زیبایی‌اش، اندام متناسبش، مدل لباسش، و جذابیت و دلربایی‌اش). در واقع این نظریه‌ی فمینیستی، به زنان می‌گوید که باید یکی از این دو نوع سرمایه را انتخاب کنند. این در حالی است که برای زنانی که در سیستم آموزشی از موقعیت ممتازی برخوردار نیستند، شانس کمی وجود دارد، و آنها ناگزیرند تا بر سرمایه‌ی جنسی و اجتماعی خود تکیه کنند - همانطور که توسط مدل‌های مُد نظیر کیت موس^۱ می‌بینیم.

شکست اصلی رویکرد فمینیستی به این دلیل است که همچنان سلطه‌ی مردانه را در نظریه‌اش حفظ کرده است، و این علارغم نوآوری‌هایی است که رویکرد فمینیستی در تحقیقات تجربی صورت داده است. فمینیست‌ها بر این نکته پافشاری می‌کنند که جایگاه زنان در جامعه باید تنها توسط سرمایه‌ی اقتصادی، اجتماعی، و انسانی آنها تعیین شود، درست همانند مردان. کمیسیون اروپا نیز این ایدئولوژی فمینیستی را به کلی پذیرفته است، و تاکید می‌کند که برابری بین دو جنس باید به طور مطلق توسط نرخ‌های اشتغال، جداسازی شغلی و درآمدهای شخصی سنجیده شود. بر مبنای این شاخص‌ها، با تفاوت‌های بین دو جنس به طور خودکار به عنوان نشانه‌ای از تبعیض جنسی برخورد می‌شود. [۵۲] به این ترتیب، با زنانی که درآمد شخصی ندارند به عنوان افرادی فاقد هر نوع سرمایه برخورد می‌شود، حتی اگر با یک میلیونر ازدواج کنند.

سوگیری نخبگان

افرادی که تحصیلات بالایی دارند غالباً فراموش می‌کنند که آنها یک اقلیت ممتاز هستند. حدود یک پنجم از نوجوانان، مدارس انگلستان را بدون سواد کاربردی و مهارت‌های ریاضی مورد نیاز برای زندگی بزرگسالی ترک می‌کنند. به همین شکل، یک چهارم نوجوانان مدارس را بدون

^۱ Kate Moss

هیچ‌گونه مدرک تحصیلی، یا هرگونه مدرک دارای ارزش ترک می‌کنند. [۵۳] در واقع، شمار افرادی که در کشورهای غیراروپایی به سوی انتخاب‌های دیگر رو می‌آورند از این هم بیشتر است، چرا که مدارس آنها حتی از اروپا هم بدتر است. [۵۴] با این وجود، خواص و نظریه‌پردازان نمی‌توانند درک کنند برای کسانی که مدرسه را با مدرک تحصیلی پایین یا بدون مدرک ترک می‌کنند، شغل‌ها همواره سودآور و امیدبخش نیستند، و توجه به ازدواج، خانواده و تولیدمثل می‌تواند برایشان از نشستن پشت دکل سوپرمارکت جذاب‌تر باشد. برای زنان جوانی که مدارک تحصیلی پایینی دارند، سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی جنسی‌شان به امید تبدیل شدن به همسر یک بازیکن فوتبال موفق، یک خواننده‌ی مشهور، یک مدل مُد یا یک ستاره مثل جردن [۵۵] یک استراتژی معقول است، حتی اگر شانس برنده‌شدن پایین باشد، زیرا در این راه خطرات اندکی وجود دارد و پاداش‌های بالقوه نیز زیاد است.

با این وجود، هر فرد دانشگاهی که استدلال کند زنان دارای هر نوع دارایی یا مهارت منحصر به فرد هستند سریعاً برچسب «ذات‌گرا» می‌خورد و از دور کنار گذاشته می‌شود. این برچسب نادرست است. چرا که در اصل «ذات‌گرایی» دیدگاهی قدیمی است [۵۶] که عقیده دارد بین زنان و مردان تفاوت‌های مهم و از نظر زیستی غیرقابل‌تغییری وجود دارد. [۵۷] از این اصطلاح، غالباً برای اشاره به تزه‌های روانشناسی تکاملی استفاده می‌شود که می‌گوید مردان به دنبال انتخاب جنسی بهترین زنان هستند تا از آنها فرزند بیاورند، در حالیکه زنان شدیداً بر فرزندانشان سرمایه‌گذاری می‌کنند. اگر مته به خشخاش نگذاریم، از این منظر، دغدغه‌ی مردان مسائل جنسی و دغدغه‌ی زنان تولیدمثل است که یک ذات‌گرا این را علت ریشه‌ای تمام تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی بین مردان و زنان معرفی می‌داند. با این وجود، در عمل، برچسب «ذات‌گرا» برای فمینیست‌ها تبدیل به یک واژه‌ی دم‌دستی برای سوء استفاده شده است، و آن را در مورد هر شواهد و مدارک تحقیقاتی یا ایده‌ای که از نظرشان غیرقابل پذیرش است بکار می‌برند. [۵۸]

بسیاری از فمینیست‌ها نظریه‌ی من در باب سرمایه‌ی جنسی را به عنوان دعوت از زنان برای بازگشت به تن‌فروشی در قالب ازدواج یا رقص‌های برهنگی، و خداحافظی با هر نوع تلاش برای کسب حرمت و خودمختاری از طریق دستیابی به شغل معرفی می‌کنند. آنها این نظریه را همراهی با مردانی می‌دانند که ترجیح می‌دهند زنانی داشته باشند که بر لوازم آرایشی و لباس‌های سکسی سرمایه‌گذاری کنند و نه بر مدارک تحصیلی؛ نظریه‌ای که افراد را ترغیب می‌کند تا به جای بدست آوردن درآمد مستقل، به دنبال دست و پا کردن یک چهره‌ی جذاب برای خوش‌آمد مردان باشند. این فمینیست‌ها زیبایی را یک دام برای زنان می‌دانند، چیزی که خشونت جنسی مردان را فرا می‌خواند و می‌تواند توجیهی برای دستمزدهای پایین باشد. واکنش این فمینیست‌ها غالباً از نگاه سیاه-سفیدشان به موضوعات ناشی می‌شود: یا صورت یا سیرت، شما باید بین آنها یکی را انتخاب کنید و نمی‌توانید هر دو را داشته باشید. اما واقعیت این است که زنان موفق هر دو را دارند. و حتی ممکن است دیگران نسبت به این زنان نگاه مثبتی نیز داشته باشند!

فمینیسم قربانی‌باور

فمینیسم در حال حاضر یک شاخه‌ی گسترده است، با بسیاری بخش‌های رقیب که پیوسته با یکدیگر مخالفت می‌کنند، و من نیز با این کتاب، به پای خود به یک محاکمه‌ی اجتناب‌ناپذیر قدم گذاشته‌ام. نکته‌ی دیگر آنکه، حتی اگر فمینیسم موجود در فرهنگ‌های غیراروپایی را موقتاً کنار بگذاریم، باز هم بین فمینیسم رادیکال انگلیسی-آمریکایی و فمینیسم قاره‌ای فرانسه، آلمان و کشورهای اروپای جنوبی، و همینطور فمینیسم کشورهای پسا-سوسیالیستی تفاوت‌هایی بنیادی وجود دارد. [۵۹] بسیاری از فمینیست‌های رادیکال از دیدگاهی حمایت می‌کنند که می‌توان آن

را «فمینیسم قربانی‌باور»^۱ نام نهاد. بر مبنای این رویکرد، زنان در جامعه همواره بی‌بربرگرد قربانیان و بازندگان هستند. این در حالی است که فمینیست‌های دیگری نظیر کامیل پاگلیا^۲ تاکید می‌کنند که فمینیسم به زنان مسئولیت و به همان شکل خودمختاری می‌دهد، به این ترتیب، آنها دیگر نمی‌توانند برای هر مشکل و معضل مردان را سرزنش کنند. [۶۰] با این وجود، می‌توان به یک نوع نگاه اشاره کرد که عملاً در تمام بخش‌های فمینیسم انگلیسی - آمریکایی به چشم می‌خورد، حتی در بین پسافمینیست‌ها: سکس‌هراسی و ستیز با زیبایی و لذت. فمینیسم بنیادگرای انگلیسی - آمریکایی عمیقاً با مسائل جنسی مشکل دارد، و با آن از زاویه‌ای به شدت منفی برخورد می‌کند. [۶۱] پیامد این نوع نگاه، مخالفت با مفهوم سرمایه‌ی جنسی، و بنابراین ناتوانی از دیدن این حقیقت است که سرمایه‌ی جنسی می‌تواند برای زنان یک دارایی باشد و نه یک دام. این نوع فمینیسم همچون برده‌ای است که داوطلبانه زنجیرها را به خود می‌بندد.

زنان حاضر در محیط‌های آکادمیک علوم اجتماعی، غالباً این ایده را که جذابیت ظاهری و مسائل جنسی دارایی‌های قدرتمندی برای زنان در مقابل مردان هستند نادیده می‌گیرند. آنها این ایده را صرفاً یکی از «افسانه‌های کنترل» ابداع شده توسط مردان برای توجیه جایگاهشان می‌دانند که این طور وانمود می‌کند که زنان در حال حاضر نیز موقعیت مناسبی دارند و نباید تقاضای بیشتری بکنند. [۶۲] فمینیست بریتانیایی سیلوایا والبی^۳ مسائل جنسی را به کلی حوزه‌ای در اختیار مردان و وسیله‌ای برای مردان جهت کنترل زنان معرفی می‌کند. او با این طرز فکر استفاده‌ای را که زنان از مسائل جنسی برای کنترل مردان می‌کنند به کلی از قلم می‌اندازد. او در حاشیه اشاره می‌کند که قدرت ایجاد کودک یکی از محدود قدرتهای زنان است، اما از سخن گفتن از سایر قدرتها ظفره می‌رود. [۶۳]

^۱ Victim feminism

^۲ Camille Paglia

^۳ Sylvia Walby

به همین شکل، نظریه‌ی فمینیستی کنونی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا مردانی که صاحب درآمد و موقعیت ممتاز هستند عمدتاً به دنبال همسرانی زیبا و «تو بغل برو» هستند، در حالی که زنانی که دارای مشاغل موفق و پردرآمد هستند عموماً ترجیح می‌دهند که با نرهای رقابتی سرآمد^۱ ازدواج کنند، و نه با پسر بچه‌های زیبا یا مردان فقیری که می‌توانند به یک شوهر خوب در خانه تبدیل شوند. [۶۴] کسانی همچون مدونا در حال حاضر یک استثناء هستند. اما سایر زنان موفق یا با همسرانی جذاب و جوان تر انتخاب می‌کنند یا نقش‌های برعکس در کارهای خانه را می‌پذیرند.

فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که هیچ تمایز واقعی‌ای بین ازدواج و تن‌فروشی وجود ندارد؛ و اینکه دگرجنس‌خواهی محور فرودستی زنان توسط مردان است؛ و اینکه مردان پدرسالار به دنبال تثبیت چیزی هستند که کارول پیتمن آن را «حق جنسی مردانه» می‌نامد. [۶۵] از دید ایشان، ازدواج و تن‌فروشی هر دو اشکالی از بردگی و فرودستی نسبت به مردان هستند. [۶۶] والبی مسائل جنسی را به عنوان حوزه‌ای برای خشونت مردان علیه زنان می‌داند. [۶۷] تن‌فروشان نیز به عنوان قربانیان بیشترین خشونت و سوءاستفاده‌ی مردان توصیف می‌شوند. تمام اینها موضوعات رایج در دوره‌های مطالعات زنان امروزی است. [۶۸]

در عمل، فمینیسم امروزی با تمامی شاخ و برگش بیشتر ردکننده‌ی سکس و مسائل جنسی است تا آنکه به دنبال آن باشد تا زنان بتوانند کنترل فعالیت جنسی و رفتار جنسی‌شان را خود بدست بگیرند. فمینیست‌ها به قدری در آب‌های آلوده‌ی ایدئولوژی‌های پدرسالار شستشوی مغزی داده شده‌اند که تقریباً به تمامی ناتوان از فهم این نکته هستند که چگونه مسائل جنسی و سرمایه‌ی جنسی می‌تواند منبعی برای قدرت زنان باشد.

^۱ Alpha

جنس و جنسیت

همچنین برخی فمینیست‌ها دیدگاه بغرنجی در مورد مفاهیم جنس و جنسیت دارند، آنها این مفاهیم را جلوه‌هایی از حقه‌های پدرسالارانه می‌دانند. جنس و جنسیت از سوی این فمینیست‌ها غالباً به عنوان «ایده‌هایی چالش‌برانگیز» و «موضوعاتی برای بهره‌کشی» معرفی می‌شوند تا به عنوان منابعی طبیعی و عادی برای لذت‌جویی و کسب هویت. به همین شکل، این واقعیت که دگرجنس‌خواهی ترجیح ۹۵ تا ۹۸ درصد افراد است معمولاً به هیچ‌وجه به رسمیت شناخته نمی‌شود، و اکثر دوره‌های مطالعات جنسیت، همجنس‌گرایی را - هم برای مردان و هم برای زنان - بسیار متداول‌تر از آنچه در عمل وجود دارد معرفی می‌کنند. [۶۹]

فمینیست فرانسوی موتیک ویتینگ^۱، که خود یک همجنس‌گرا است مفاهیم زن و مرد را رد می‌کند، و به طور کلی دگرجنس‌خواهی را منتفی اعلام می‌کند. او مدعی است که فیلم‌ها، مجلات، تبلیغات و عکس‌ها - مجموعاً فرهنگ دیداری - همگی دست به دست هم می‌دهند و یک ایدئولوژی دگرجنس‌خواهانه‌ی غالب ایجاد می‌کنند که زنان را علاوه بر خواست‌شان به روابط با مردان هدایت می‌کند. تمامی زنان برای خدمتگزاری جنسی به مردان به بردگی و اجبار کشانده می‌شوند. تنها زنان همجنس‌گرا و راهبه‌ها از این ماجرا بیرون‌اند. او بر این باور است که سه چهارم تمامی کارهای تولیدی توسط زنان انجام می‌شود. (بر خلاف گفته‌ی او، مطالعات زمان شغلی نشان می‌دهد که اگر شغل‌های با دستمزد و کارهای خانگی بی‌دستمزد همگی لحاظ شوند، به طور متوسط مردان و زنان در جوامع مدرن مقدار ساعت کاری مشابهی کار می‌کنند [۷۰]). او مدعی است که امروزه دیگر چیزی به عنوان «سرشت» یا «ذات» وجود ندارد، و تمامی فعالیت‌های انسانی به طور مطلق توسط فرهنگ و روند اجتماعی شدن شکل داده می‌شود. [۷۱] او جنسیت و مسائل جنسی را نیز به عنوان برساخته‌های فرهنگ و یا جامعه می‌داند، و نه آمیزه‌ای از چیزهایی

^۱ Monique Wittig

نظير فيزيولوژی، هورمون‌ها، آموزش‌های مادر بر کودکان یا انتخاب‌های شخصی. [۷۲] واضح نیست چه زمانی نویسندگان فمینیست خواهند توانست از زندان‌های نخبه‌گرایی شان بیرون بیایند. یک نمونه‌ی آشکار از برخورد رویکردهای فمینیستی با سرمايه‌ی جنسی، کارهای دانشمند بریتانیایی علوم سیاسی شیلا جفری^۱ است. او در کتاب «زیبایی و زن‌ستیزی»^۲ شدیداً علیه تمامی فعالیت‌های زیبایی، بدون هیچ استثنائی می‌تازد، از فعالیت‌های زیبایی قدیمی گرفته تا فعالیت‌های امروزی. در این روند، او به مرور و ترکیب آثار تمامی فمینیست‌هایی می‌پردازد که الهام‌بخش او بوده‌اند و او کارهای آنها را توسعه و به روز کرده است - آندره دورکین، کاترین مک‌کینون، میشل بارت، کتی دیویس، جودیت باتلر، مونیک ویتینگ، کار کالاهان، ساندار بارسگی، نائومی وولف و بسیاری دیگر^۳. او با افتخار اعلام می‌کند که به عنوان یک زن همجنس‌گرا و به همراه شریک جنسی‌اش از تمامی فعالیت‌های زیبایی-آرایشی دوری می‌کنند. [۷۳] شکی نیست که آنها پوشیدن لباس‌های زیبا و پیروی از رفتارها و آداب زنانه را نیز به عنوان اعمالی آلوده به تبعیض جنسیتی به حساب می‌آورند.

جفری تصدیق می‌کند که برخی فمینیست‌ها از فعالیت‌های آرایشی-زیبایی زنان دفاع می‌کنند، و عقیده دارند که در جوامع مدرن در مقایسه با دوره‌های پیشین، زنان آزادی بیشتری برای انجام کارهای مورد علاقه‌شان دارند. با این وجود او دیدگاه‌های مدافعان فعالیت‌های آرایشی-زیبایی را به طور کامل نادیده می‌گیرد و چنین استدلال می‌کند که زنان غالباً «قشرکودن فرهنگ» هستند که توسط مردان و از طریق تصاویر موجود در تبلیغات و پورنوگرافی شستشوی مغزی داده می‌شوند تا باور کنند که باید زنانه به نظر بیایند، و به این ترتیب به میل جنسی مردان خدمت کنند.

^۱ Sheila Jeffreys

^۲ Beauty and Misogyny

^۳ Andrea Dworking , Catharine MacKinnon, Michele Barrett, Kathy Davis, Judith Butler, Monique Wittig, Karen Callaghan, Sandra Bartsky, Naomi wolf

جفری مدعی است که زنان مجبورند علاوه بر خواست‌شان زیبا و سکسی به نظر بیایند، و اینکه زنان مجبور به پیروی از آیین‌ها و فعالیت‌هایی هستند که مدل و ظاهری زنانه اما مصنوعی برایشان درست می‌کند؛ و اینکه این کارها هیچ سودی برای زنان ندارد؛ و اینکه ظاهر و رفتارهای زنان نشانی از بردگی و فرودستی زنان نسبت به مردان دارد؛ و اینکه تفاوت‌های بین دو جنس، مردانگی و زنانگی همگی «افسانه‌هایی سخت‌جان» هستند که سلطه‌ی مردانه را تضمین می‌کند؛ و اینکه نقش اصلی «مد»، ساختن تفاوت‌های بین دو جنس از طریق مدل‌های لباس است؛ و اینکه مد موجب تحقیر زنان و همینطور زن‌ستیزی می‌شود؛ و اینکه تمامی لوازم آرایشی سمی و مضر هستند؛ و اینکه کارهایی نظیر جراحی زیبایی، حذف موهای بدن و سایر فعالیت‌های زیبایی به اندازه‌ی یک شکنجه دردناک هستند؛ و اینکه همه‌ی زنان با پوشیدن کفش‌های پاشنه بلند و به منظور لذت دادن به مردان خود را شکنجه می‌کنند. و اینکه زنان با گذاشتن حلقه‌ها و تاتوها با هدف لذت دادن به مردان خود را ناقص می‌کنند؛ و اینکه فرهنگ‌های غربی تمامی این فعالیت‌ها را بر زنان تحمیل می‌کند. از نگاه او بکارگیری سرمایه‌ی جنسی گواهی از فرودستی زنان نسبت به مردان است؛ و هر نوع دغدغه برای افزایش سرمایه‌ی جنسی ثابت می‌کند که زنان از به اصطلاح «سندروم استکهلم» رنج می‌برند، یعنی هنگامی که ستم‌دیده آغاز به ارتباط و همراهی با ستم‌گر می‌کند.

باید خاطر نشان کنم که حتی اگر نیمی از این ادعاها درست باشد، زنان باید دیوانه بوده باشند که در حال حاضر یا هر زمان دیگر برای دستیابی به این اهداف انقلاب کرده باشند.

ممکن است بگویید دیدگاه شیلا جفری بسیار مبالغه‌آمیز و افراطی است؛ اما باید بدانید که این نگاه در واقع دقیقاً منعکس‌کننده‌ی باور فمینیستی رایج درباره‌ی سرمایه‌ی جنسی است: مردان همان دشمنان هستند؛ همکاری با آنها به هر شکل خوابیدن با دشمن است؛ مردان از زنان بهره‌کشی می‌کنند. جالب است که در همان حال ادعا می‌شود که هیچ تفاوت ذاتی بین مردان و

زنان وجود ندارد و مردانگی و زنانگی به کلی برساخته‌ی جامعه هستند! فمینیست‌ها ذات‌باوری را تقيح می‌کنند، در حالی که دائماً در حال تثبیت آن هستند. [۷۴]

هر از چندی، نظریه‌پردازان فمینیست خاطرنشان می‌کنند که شواهد و مدارک متناقضی وجود دارد. با این وجود آنها نمی‌خواهند بپذیرند که بسیاری از افراد آزادانه انتخاب می‌کنند که بر روی بدنشان جراحی‌هایی صورت بگیرد که با درد و جراحت همراه است. رقصندگان باله حین رقص لبخند می‌زنند و این علائم دردی است که در پای خود به علت رقصیدن بر روی نوک انگشتان احساس می‌کنند. به همین شکل، ورزشکاران و دوندگان مکرراً مصدوم می‌شوند و دوره‌هایی طولانی و پردرد از بهبود و تمرین مجدد را سپری می‌کنند. [۷۵] اما اکثر فعالیت‌های زیبایی-آرایشی غالباً حالت سرگرمی و فعالیت خلاقانه دارد و نه درد و آسیب، و در مجموع این فعالیت‌ها مضر نیستند. [۷۶] اما این شواهد و مدارک متناقض توسط این فمینیست‌ها عموماً برچسب مدارک جزئی و حاشیه‌ای می‌خورند و کنار گذاشته می‌شوند- هرچند که فمینیست‌های قربانی‌باور خود عمدتاً بر حقایق جزئی تکیه می‌کنند.

باید دید آیا واقعاً به دید منفی این فمینیست‌ها اعتنایی هم می‌شود؟ پاسخ منفی است. رشد مداوم فروش محصولات آرایشی، لباس‌ها و حتی جراحی‌های زیبایی و دندان‌پزشکی زیبایی نشان می‌دهد که واقعیت‌های زندگی روزمره موثرتر و نافذتر از سخن‌سرایی‌های فمینیستی است.

البته موضوعی نیز وجود دارد. هر ساله، هزاران زن جوان (و تعداد اندکی از مردان جوان) در دوره‌های مطالعات جنسیت نام‌نویسی می‌کنند. غافل از اینکه این دوره‌ها بیشتر از آنکه به زنان قدرت ببخشد آنها را آسیب‌پذیر می‌سازد؛ بیشتر از آنکه به آنها اعتماد به نفس دهد، به آنها خشم و نفرت القا می‌کند. این نوع پیام‌های فمینیستی به طور صریح و ضمنی، خشونت عمیقی را علیه مردان و جامعه تحریک می‌کند؛ بدون آنکه هیچ جایگزین واقع‌بینانه‌ای برای دگرجنس‌گرایی و

ازدواج، جز دعوت به خداحافظی با سکس و یا روی آوردن به همجنس‌گرایی به زنان پیشنهاد کند. [۷۷]

روانشناسان می‌گویند که به طور کلی به دو شکل می‌توان به خطر و تهدید واکنش نشان داد: جنگ یا گریز^۱. خداحافظی با سکس و یا روی آوردن به همجنس‌گرایی دو روش برای گریز از سلطه‌ی مردانه هستند؛ به عبارت دیگر آنها واکنش‌هایی دفاعی هستند. [۷۸] با این طرز فکر، بزرگترین کارت‌های برنده‌ی زنان دگرجنس‌گرا، یعنی سرمایه‌ی جنسی و توانایی باروری‌شان، کاملاً نادیده گرفته شده و به زباله‌دان انداخته می‌شوند، و نه به عنوان چیزهایی بی‌ارزش بلکه به عنوان چیزهایی خائانه و احمقانه. نتیجه‌ی این نوع برخورد، اخته کردن عمیق‌تر زنان است. به این ترتیب، فمینیست‌های قربانی‌باور، بیچارگی و درماندگی را در بین زنان ترویج می‌کنند. آنها با نكوهش و مقصر دانستن جامعه، فرهنگ و مردان به عنوان عامل تمامی مشکلاتی که زنان با آن دست به گریبان هستند، عملاً زنان را به منفعل باقی ماندن، و به عهده نگرفتن هرگونه مسئولیت نسبت به زندگی‌شان و تلاش برای تغییر شرایط هدایت می‌کنند. هیچ نشانی از جنگیدن در این نوع نگاه وجود ندارد - صرفاً نوعی عقب‌نشینی است.

نهضت «ظاهرستیزی» یک نمونه‌ی عالی از دشمنی رویکرد بنیادگرایان انگلیسی-آمریکایی با زیبایی و مسائل جنسی، و به طور کلی با سرمایه‌ی جنسی است. «ظاهرستیزان» عنوان می‌کنند که هرگونه توجه به ظاهر فرد باید ممنوع شود و عملاً هرگونه ارزش‌دهی به سرمایه‌ی جنسی باید غیرقانونی اعلام شود. [۷۹] این دیدگاه مستقیماً در دام ایدئولوژی پدرسالارانه می‌افتد. آخرین داعیه‌ی «ظاهرستیزی»، دفاع از چاقی است، یعنی چیزی که هیچ سودی برای هیچکس ندارد. همراهی فمینیسم با چنین نهضت ناسالمی نشان می‌دهد که این جنبش تبدیل به یک ایدئولوژی

^۱ Fight or Flight

دائماً ستیزه‌جو شده است، بدون هیچ توجهی به حقایق و عقلانیت. تعجبی ندارد اگر بسیاری از زنان جوان امروزه فمینیسم را به عنوان چیزی نامربوط قلمداد می‌کنند.

اتحاد نامقدس

مسائل جنسی همچون فیلی است در یک اتاق؛ همه می‌خواهند آن را نادیده بگیرند، و در عین حال از آن هم بزرگ‌تر است که بتوان نشان داد. در هر حال، به نظر می‌رسد که برای روان‌درمانگران، دانشمندان علوم اجتماعی و ژورنالیست‌ها چیزی نامرئی است. [۸۰] آنها غالباً این را در نظر نمی‌گیرند که «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان» عاملی کلیدی است که با کمک آن می‌توان نیاز دائمی مردان به کسب قدرت، زن‌ستیزی، خشونت مردان نسبت به زنان، ضدیت مردان نسبت به استقلال، و خودمختاری زنانه را توضیح داد. «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان» همچنین توضیح می‌دهد که چرا زنان غالباً شهوت مردان را به عنوان چیزی نامتناسب، افراطی، بیش از حد و غیرمعقول در نظر می‌گیرند - که باعث می‌شود مردان اعلام کنند زنان از نظر جنسی با آنها همکاری نمی‌کنند. اگرچه نتایج پژوهش‌های جنسی از دهه‌ی ۱۹۹۰ به این سو در دسترس بوده است، هیچ یک از صاحب‌نظران عرصه‌ی روابط بین زنان و مردان نشانه‌ای حاکی از اطلاع از این یافته‌ها نشان نمی‌دهد - به ویژه در مورد «سیری‌ناپذیری میل جنسی مردان». [۸۱] در عوض، باورهای نادرست فمینیستی در مورد مسائل جنسی - آنها هم علارغم نبود هرگونه شواهد و مدارک حمایت‌کننده، و همین‌طور وجود موارد فراوانی از شواهد و مدارک متناقض - به عنوان حقایق در نظر گرفته می‌شوند. همه در تلاشند تا این‌طور وانمود کنند که مردان و زنان از نظر میزان میل جنسی با یکدیگر فرقی ندارند؛ چرا که این از نظر سیاسی اقدامی صحیح است. و این باعث می‌شود که مردان نتوانند علت بی‌علاقگی همسران به سکس را دریابند و آن را یک توهین بزرگ قلمداد کنند، یا حتی نوعی طردشدن. به ویژه زمانی که تاکید بیشتر بر سکس‌های لذت‌گرایانه است.

فمینیست‌ها پیوسته ادعا می‌کنند که نحوه‌ی بروز مسائل جنسی و حتی «جنسیت»^۱ صرفاً برساخته‌ی جامعه هستند، و نه اموری طبیعی و یا شکل گرفته توسط فیزیولوژی. آنها انکار می‌کنند که میل جنسی مردان به هر شکل قوی‌تر از زنان است و مدعی‌اند که این صرفاً یک برساخته‌ی فرهنگی است و اینکه مسائل جنسی زنان از دیرباز سرکوب شده است. سپس برای دفاع از دیدگاه‌شان، به گوناگونی فرهنگ‌های جنسی در سرتاسر جهان اشاره می‌کنند، به ویژه از فرهنگ‌هایی کمک می‌گیرند که در آنها روابط درازمدت و بدون سکس وجود دارد، و گهگاهی هم به فرهنگ‌هایی اشاره می‌کنند که از نظر جنسی آسان‌گیر و فارغ از تعهد هستند. اما این یک استدلال غلط و بی‌ربط است. اگر قرار بر تنوع باشد، می‌توان در مورد ذائقه‌های غذایی نیز مثال زد. در آشپزی‌ها و غذاها نیز در سرتاسر جهان تنوع فراوانی وجود دارد، از جمله گیاه‌خواری^۲، غیرگوشت‌خواری^۳، ماهی‌خواری و گوشت‌خواری، حتی بی‌آنکه ما به سوشی‌های ژاپنی و ساشیمی‌های سرد در مقابل خوراکی‌های داغ و تند هندی اشاره کنیم. این درست است که سبک‌های آشپزی و تغذیه برساخته‌های جامعه هستند و توسط فرهنگ محلی تعریف می‌شوند. اما این مسئله به هیچ وجه واقعیت «گرسنگی» را به عنوان یک میل طبیعی، و «خوردن» را به عنوان یک ضرورت فیزیولوژیک نفی نمی‌کند. بلکه در واقع، گرسنگی یک نیروی انگیزشی بزرگ است. به همین شکل شور جنسی و شهوت نیز نیروهایی برانگیزاننده هستند، حتی اگر فرهنگ، به رفتار جنسی را شکل دهد. [۸۲] تمامی شواهد و مدارک بدست آمده از پژوهش‌های جنسی و سایر مطالعات، حاکی از میل جنسی قوی‌تر و شور جنسی بالاتر مردان در مقایسه با زنان است. «درگیر بودن» مردان با مسئله‌ی سکس (همانطور که زنان آن را می‌بینند) یک واقعیت است، نه یک تخیل، و

^۱ gender

^۲ Veganism

^۳ Vegetarianism

عموماً در تمام طول زندگی باقی می‌ماند، حتی در سنی که مردان دیگر از نظر جنسی چندان توانا نیستند.

جالب است که شواهد و مدارک لازم برای این موضوع از مطالعات انجام شده بر روی همجنس‌گرایان بدست می‌آید یعنی کسانی که به اندازه‌ی اکثریت دگرجنس‌گرایان، قربانی شستشوی مغزی و آداب اجتماعی کردن نیستند. زوج‌های زن همجنس‌گرا کمتر از هر گروه دیگر با یکدیگر سکس دارند. زوج‌های مرد همجنس‌گرا نیز از هر گروه دیگر بیشتر سکس می‌کنند- و سبک زندگی آزاد و بی‌قید و بند آنها مورد غبطه‌ی بسیاری از مردان دگرجنس‌گرا است. مردان همجنس‌گرایی که در روابط درازمدت از نظر جنسی دچار یکنواختی می‌شوند از طریق سکس‌های اتفاقی، روابط کوتاه‌مدت و آسان‌گیرانه شوری دوباره به حیات جنسی خود می‌بخشند. [۸۳] همانطور که می‌بینیم، حتی در میان افرادی که در بیرون از سلطه‌ی دگرجنس‌گرایی گام برمی‌دارند و به دنبال پیاده کردن فرهنگ جنسی مستقل خویش هستند نیز مردان به طور متوسط از نظر جنسی بسیار فعال‌تر از زنان هستند. به نظر می‌رسد که آنچه توسط روان‌شناسان از دیرباز تشخیص داده شده است یک واقعیت جهان‌شمول باشد. [۸۴]

فمینیست‌ها سرسختانه به مبارزه با رسم و رسوم اجتماعی پدرسالارانه پرداخته‌اند و با موفقیت چشمگیری توانسته‌اند این باورهای پدرسالارانه را برملا سازند. اما زمانی که صحبت از مسائل جنسی به میان می‌آید، آنها با رسوم پدرسالاری همصدا شده تا به رویکردها و سیاست‌های آزاداندیشانه حمله کنند. یک نمونه‌ی آشکار از این موضوع اتحاد گروه‌های مذهبی و دست‌راستی مدافع ارزش‌های پدرسالارانه با نیروهای فمینیستی رادیکال حین تظاهرات برای جرم‌سازی و ممنوع‌سازی تن‌فروشی است. آنها برای مخالفت با تن‌فروشی غالباً با مطرح کردن بحث دلالتان سکس، قاچاق انسان، تن‌فروشی کودکان، ارتباط بین تن‌فروشی با اعتیاد یا با جرائم سازمان‌یافته تلاش می‌کنند تا در ذهن افراد هراس ایجاد کنند.

سوئدی‌ها ممکن است مخالفت کنند و بگویند که همین حرکت ضدتن‌فروشی منجر به قانون سال ۱۹۹۹ مبنی بر مجرم شناختن تمامی خریداران خدمات جنسی شد، و این یک تلاش نهایی برای ممنوعیت کلی دادوستد این کالا بوده است. در سوئد، که هدف از تمامی سیاست‌های اجتماعی، دستیابی به برابری بین زنان و مردان معرفی می‌شود و با این توجیه در به روی هر گونه انتقادی به این موضوع بسته می‌شود. اما اتحاد نامقدس پدرسالاری و فمینیسم در سایر کشورها بسیار آشکارتر است.

کشور هلند در سال ۲۰۰۰ به صورت رسمی تن‌فروشی را قانونی اعلام کرد، و نیوزلند این کار را در سال ۲۰۰۳ انجام داد. آلمان در سال ۲۰۰۲، خانه‌های تن‌فروشی را جرم‌زدایی کرد و محافظت قانونی از کارگران جنسی را در دستور کار خود قرار داد. حرکت‌هایی مشابه برای جرم‌زدایی از تن‌فروشی در بریتانیا و کانادا به دلیل مخالفت فمینیست‌ها و محافظه‌کاران متوقف شد. در بریتانیا، دو وزیر فمینیست حزب کارگر، به برنامه‌ی سال ۲۰۰۹ برای تشدید جرم‌سازی این صنعت پیوستند: یکی هریت هارمن^۱ وزیر «زنان و برابری»^۲، و دیگری جکی اسمیت^۳ «وزیر مسکن»^۴. این سیاست‌ها علاوه بر تلاش برخی گروه‌های فمینیست برای جرم‌زدایی کامل از تن‌فروشی دنبال شد. در استرالیا، اقدام برای آزدسازی صنعت سکس تجاری در دهه‌ی ۱۹۹۰ آغاز شد، اما توسط اتحاد محافظه‌کاران و فمینیست‌ها با مقاومت روبرو شد. [۸۵]

مورد استرالیا نمونه‌ی خوبی از الگوی رایج در مباحثات است. ارزش‌های پدرسالارانه توسط محافظه‌کاران و گروه‌های مذهبی ترویج می‌شود؛ با استدلال‌هایی نظیر اینکه فعالیت جنسی باید محدود به ازدواج و روابط متعهدانه بشود، و اینکه تن‌فروشی یک عمل پست، کثیف و نفرت‌آور

^۱ Harriet Harman

^۲ Women and Equality

^۳ Jacqui Smith

^۴ Home Secretary

است که جامعه را به کلی آلوده می‌کند؛- تکرار دوگانه‌ی مدونا/هرزه که از آن برای کنترل زنان استفاده می‌شود. فمینیست‌های مخالف با تن‌فروشی نیز، تن‌فروشی را با سلطه‌ی مردان و سوءاستفاده از زنان و کودکان یکی می‌دانند، و عقیده دارند که تمام کارگران جنسی مورد استثمار قرار می‌گیرند. آنها برای سنگین‌تر کردن موضوع، معمولاً ادعا می‌کنند که کودکان به طور دائم- و نه به عنوان یک استثناء- مجبور به کار در این صنعت می‌شوند. هم محافظه‌کاران و هم فمینیست‌های مخالف به غلط مدعی‌اند که صنعت سکس تجاری تحت کنترل قاچاق‌چیان، دلالان سکس، جرائم سازمان‌یافته و تجارت مواد مخدر است. اما واقعیت آن است که تن‌فروشی در استرالیا تقریباً با هیچ‌یک از این مشکلات روبرو نبوده است. بلکه بحث واقعی حول این موضوع بوده است که دستمزدهای فروش سرگرمی‌های جنسی بیشتر از دستمزدهایی بوده است که زنان می‌توانستند در سایر مشاغل دریافت کنند. [۸۶] طبق معمول، تن‌فروشی مردان به کلی نادیده گرفته شد.

غیرممکن است که بتوان سرمایه‌ی جنسی زنان را (که خواسته یا ناخواسته میل جنسی مردان را برمی‌انگیزد) از میل جنسی مردان جدا کرد. ممکن است مردان آگاهانه توجهی به موضوع سرمایه‌ی جنسی نداشته باشند، اما در عمل این موضوع در تصمیم‌گیری‌هایشان بسیار تعیین‌کننده است. به عبارت دیگر، آنها عموماً از نظر جنسی تمایلی به مادر بزرگ‌های ۸۰ ساله‌ی پرچین و چروک ندارند، فارغ از اینکه مادر بزرگ‌شان چقدر سرزنده یا شاداب باشند؛ بلکه آنها برای زنان جوان و جذابی که همچنان علاقه‌مند به بازی‌های جنسی با مردان هستند شهوت دارند. هم گروه‌های پدرسالار (خواه مرد باشند، خواه زن) و هم فمینیست‌ها (خواه مرد باشند، خواه زن) مخالف آزادی زنان برای بهره‌گیری از سرمایه‌ی جنسی‌شان و کسب درآمد از آن هستند. نوع استدلالی که این دو گروه به پیش می‌کشند متفاوت است، اما هر دو هدف یکسانی را دنبال می‌کنند: مردان نباید برای علائق جنسی یا سرگرمی‌های جنسی به زنان پول بپردازند، مردان باید

آنچه را که می‌خواهند رایگان بدست آوردند، - یا (آنطور که فمینیست‌های رادیکال و برخی گروه‌های مذهبی ترجیح می‌دهند) مردان باید یاد بگیرند که بتوانند بدون سکس زندگی کنند. {اکثر-م} فمینیست‌های رادیکال اساساً ضدسکس، ضدشهوانیات و به همان اندازه ضد مرد هستند. این گروه‌ها هیچ راهکار سازنده‌ای برای میل جنسی سیری‌ناپذیر مردان که در پس تمامی روابط بین مردان و زنان نقش ایفا می‌کند- اگرچه نامرئی و پنهان- در چنته ندارد.

تنها راهکار واقع‌بینانه برای میل جنسی سیری‌ناپذیر مردان، جرم‌زدایی کامل از صنعت سکس است. باید این امکان را فراهم آورد تا این صنعت نیز همانند سایر صنایع فراغت شکوفا شود. عدم توازن در میل جنسی زنان و مردان را می‌توان با قوانین عرضه و تقاضا حل کرد، همانطور که در سایر سرگرمی‌ها این اتفاق می‌افتد. مردان ممکن است دریابند که باید برای آن بیشتر از قبل پول پرداخت کنند، و زنان و دانشجویان جذاب اما جوان می‌توانند بدون ترس از آزار پلیس پول در آورند- در مجموع، قدرت زنان در روابط افزایش خواهد یافت.

تفریحگاه شهوانی

لذت و تولیدمثل دو اصل بنیادی اخلاق جنسی هستند، که در هر جامعه و فرهنگی معمولاً یکی از آنها غالب است. [۸۷] فرهنگ‌هایی که تحت اصل لذت قرار دارند، آسان‌گیر هستند و در مورد فرزندان به وجود آمده‌ی احتمالی مشکلی وجود ندارد. در این فرهنگ‌ها سکس اتفاقی، حتی با افراد غریبه، امری پذیرفته‌شده، و متداول است و حتی تا حدی بر مهارت‌های اغواگری و مهارت‌های جنسی تاکید می‌شود. [۸۸] اما در فرهنگ‌هایی همچون فرهنگ مسیحی، مسائل جنسی با مسئله‌ی تولیدمثل عجین است، از این رو اخلاق حاکم در این فرهنگ‌ها، مسائل جنسی را محدود به ازدواج می‌کند، تا حدی به این دلیل که تضمین کند که از زادگان به قدر کافی مراقبت

می‌شود. [۸۹] در این فرهنگ مسیحی نه تنها بر جنبه‌های لذت‌طلبانه و بازیگوشانه‌ی سکس تاکید نمی‌شود، بلکه حتی این جنبه‌ها نادیده گرفته می‌شده و انکار می‌شود. [۹۰]

انقلاب در روش‌های پیشگیری از بارداری در حال حاضر به دغدغه‌های سنتی در مورد بارداری و بچه‌داری خاتمه بخشیده است، اما ایده‌های ما در مورد اخلاق جنسی برای سازگاری با واقعیت‌های جدید به روز نشده است. با استفاده از فناوری امروزی می‌توان از طریق تحلیل DNA پدر بچه را تعیین کرد؛ از این رو نیازی به کنترل مسائل جنسی زنان با هدف تامین قطعیت پدر بودن وجود ندارد. شاید این موضوع نهایتاً باعث زوال و مرگ ایدئولوژی پدرسالاری شود. آلدوس هاکسلی^۱ در «دنیای قشنگ نو»^۲ که یک رمان علمی تخیلی است، جهان آینده‌ای را به تصویر می‌کشد که در آن پدر و مادری کردن برای زنان و مردان هیچ معنایی ندارد، و همگان از نظر جنسی بی‌قید و بند هستند. با این وجود، در حال حاضر همچنان ارزش‌های پدرسالارانه بر فرهنگ مدرن حاکم هستند.

فمینیسم رادیکال ناتوان از ارائه‌ی یک اخلاق جنسی مدرن مناسب برای قرن بیست و یکم است. منظور نوعی اخلاق جنسی است که بتواند جایگزین استاندارد دوگانه‌ی کهن شود که محدودیت‌هایش بیشتر گریبانگیر مسائل جنسی زنان است تا مردان. فمینیسم انگلیسی - آمریکایی هرگز نتوانسته است تا خود را از اخلاق بنیادگرایانه‌ای که لذت را به عنوان چیزی گناه‌آلود، و مسائل جنسی را به عنوان یک مسئله‌ی مشکل‌دار نکوهش یا به کلی رد می‌کند آزاد کند. ضدیت با مردان در هر مباحثه‌ی مرتبط با سکس و مسائل جنسی آشکار است. ازدواج، تن‌فروشی، دگرجنس‌خواهی، سلاطین و فعالیت‌های جنسی حاشیه‌ای، سقط‌جنین و بلوغ همگی توسط فمینیست‌ها به شکلی مورد حمله قرار گرفته‌اند. فمینیسم انگلیسی - آمریکایی هرگز خود را به طور

^۱ Aldous Huxley

^۲ Brave New World

کامل از دسته‌بندی‌های واپس‌گرایانه‌ی زنان «خوب»/«بد»، زنان تک همسر/زنان بی‌بندوبار- و مدونا/هرزه خلاص نکرده است- و اینها ایده‌هایی هستند که برای قرن‌ها مردان به منظور کنترل زنان و محبوس کردن آنها در خانه‌هایشان از آن استفاده کرده‌اند. کتاب‌های آکادمیک با مسائل مربوط به جنسیت و مسائل جنسی غالباً به عنوان «موضوعاتی مشکل‌دار» و «زمینه‌ساز بهره‌کشی از زنان» برخورد می‌کنند تا یک منبع عادی و طبیعی برای لذت بردن و کسب هویت. دگرجنس‌گرایی به عنوان یک امر فرهنگی و پدرسالارانه، و خانواده به عنوان یک زندان به تمامی زنان تحمیل می‌شود. این دست کتاب‌های فمینیستی، زنان را به عنوان قربانی‌های خشونت مردانه، آزار جنسی و فرودستی اقتصادی معرفی می‌کنند و از تن‌فروشی نیز به عنوان ناگوارترین شکل بهره‌کشی مردان از زنان آسیب‌پذیر و ناتوان یاد می‌کنند.

اما در جبهه‌ی مقابل، فمینیست‌های فرانسوی-آلمانی قاطعانه این ایده را که سکس و مسائل جنسی بنیاد سلطه‌ی مردان بر زنان هستند رد می‌کنند، و با تن‌فروشی با تمام شاخ و برگش هیچ مشکلی ندارند. آنها بر اهمیت شهوانی‌گرایی و تخیلات جنسی در زندگی تأیید می‌کنند و زنان را به عنوان موجوداتی در نظر می‌گیرند که برای دفاع از خویش در مقابل مردان هرکجا که لازم باشد کاملاً توانا هستند. این فمینیست‌ها بر اهمیت هویت‌های جنسی زنانه و مردانه، و مهارت‌های اغواگری تأکید می‌کنند. به جز استثناهای معدود، [۹۱] فمینیست‌های فرانسوی-آلمانی، با فمینیسم قربانی‌باور انگلیسی-آمریکایی مخالف هستند. [۹۲] آنها همچنین برای مبارزه با سلطه‌ی مردانه، راهکارهای سازنده‌تری از دعوت زنان به همجنس‌گرایی یا خداحافظی با سکس ارائه می‌کنند. برای مثال، باربارا سیپرمن^۱ عقیده دارد که مردان نیز بایستی همانند زنان سرمايه‌ی جنسی‌شان را تقویت کنند،- و برای زنان جذاب‌تر شوند و نوعی برابری جنسیتی ایجاد کنند. [۹۳] این عملاً یک ایده‌ی جدید است، که به واسطه‌ی برابری جدید زنان در محیط کاری ممکن شده است. در

^۱ Barbara Sichtermann

همین راستا، مسئله‌ی داشتن بدنی قدرتمند برای مردان، که نیازمند صرف زمان و انرژی در سالن بدن‌سازی است، اتفاقی جدید است. [۹۴] زنان موفق مسن‌تر در حال انتخاب معشوقه‌ها و شوهران جذاب و جوان‌تر هستند- برای نمونه می‌توان به بازیگر آمریکایی دمی مور^۱ اشاره کرد. ازدواج‌های با نقش‌های جنسیتی معکوس در حال ظهور است- همانطور که توسط مارجوری اسکاردینو^۲، مدیر مالی آمریکایی شرکت پیرسون در بریتانیا صورت گرفت.

در مجموع، به نظر می‌رسد فرهنگ جنسی فرانسوی از همه بهتر توانسته است خود را با موقعیت مدرن سازگار کند؛ و این تا اندازه‌ای با توجه به سنت طولانی عشق و استقبال از شهوانی‌گرایی و مسائل جنسی،- چه درون ازدواج و چه خارج از آن در فرانسه قابل فهم است. برخلاف فمینیست‌های انگلیسی- آمریکایی، فمینیست‌های فرانسوی چیزهایی نظیر زیبایی، مسائل جنسی و مهارت‌های اغواگری را ویژگی‌هایی مثبت می‌دانند. سیمون دوبوار در کتاب «جنس دوم» می‌نویسد که زنانگی به همان اندازه یک واقعیت جسمانی است که یک رفتار انتخابی است، اما او این رفتار انتخابی را خوار نمی‌شمارد. نویسنده‌ی فرانسوی لوک ایریگاری^۳ تاکید می‌کند که «آنچه ما برای تمدن آینده‌ی مان و برای بلوغ انسان به آن نیاز داریم، یک فرهنگ جنسی نوین است.» [۹۵] دولت فرانسه برای کیفیت سکس اهمیت قابل توجهی قائل است و برای تمامی مادران جوان امکان گذراندن دوره‌ی «تمرین‌های مربوط به لگن» را فراهم می‌کند، به این ترتیب آنها می‌توانند تنها ۶ هفته پس از تولد فرزند روابط جنسی خود را از سر بگیرند (و اندام‌هایشان را بازیابند). [۹۶] تحقیق انجام شده در فرانسه نشان می‌دهد که بالاترین میزان ارگاسم حین سکس و بالاترین میزان ارضای جنسی در فرانسه است؛ بالاتر از سطح ایالات متحد آمریکا یا فنلاند. [۹۷] در این کشور سکس خارج از ازدواج نه امری اجباری است و نه ممنوع؛ اما مردان و زنان برای

^۱ Demi Moore

^۲ Marjorie Scardino

^۳ Luce Irigaray

مهارت‌های اغواگری ارزش قائلند. روابط پنهان خارج از ازدواج برچسب ماجراجویی می‌خورند، و زمانی اتفاق می‌افتند که دو نفر برای هم جذاب هستند و شرایط نیز اجازه می‌دهد. برخی از تابوشکن‌ترین و مثبت‌اندیش‌ترین کتاب‌ها در مورد مسائل جنسی زنان توسط زنان فرانسوی نوشته شده است: «داستان اُ»^۱، «یادداشت‌های روزانه‌ی آنایس نین»، «عاشق»^۲ و از همه اخیرتر «زندگی جنسی کاترین ام»^۳. [۹۸] این متون در تضادی آشکار با رمان‌های اخلاقی‌ساز معادل که توسط مردان انگلیسی نوشته می‌شود قرار دارند؛ رمان‌هایی نظیر «مول فلاندرز»^۴ و «وانیتی فیر»^۵، یا زندگی‌نامه‌های اخیر نظیر «یک آموزش»^۶. [۹۹]

زنان فرانسوی در زیبایی، آرایش و مُد مشهور هستند. آنها این را بدیهی می‌دانند که هر کس همانطور که بر تحصیلات رسمی‌اش سرمایه‌گذاری می‌کند بر سرمایه‌ی جنسی‌اش نیز سرمایه‌گذاری کند؛ و اینکه این موضوع هم برای زندگی شخصی فرد و هم زندگی حرفه‌ای او مفید است. این رویکرد مثبت به سکس، شدیداً با نگاه منفی به سکس که در فرهنگ‌های بنیادگرا و در میان فمینیست‌های رادیکال انگلیسی - آمریکایی به چشم می‌خورد در تضاد قرار دارد.

در نوامبر ۲۰۱۰، روزنامه‌ی فایننشال تایمز زنان را در کنفرانس لندن گرد هم آورد، تا دستاوردهای ۵۰ تا از موفق‌ترین تاجران زن جهان را جشن بگیرد؛ این موضوع در ضمیمه‌ی روزنامه‌ی فایننشال تایمز آورده شده بود. در این مراسم، کریستین لاگارد^۷، وزیر مالی فرانسوی، پیش از رفتن به بروکسل برای نشست مالی اتحادیه‌ی اروپا یک نطق کلیدی انجام داد. این روزنامه، لاگارد را به

^۱ The story of O

^۲ The Diary of Anais Nin

^۳ The lover

^۴ Moll Flanders

^۵ Vanity Fair

^۶ An Education

^۷ Christine Lagarde

دلیل تاثیرگذاری، کارایی و اقتدار در میان سه مدیر مالی برتر اتحادیه‌ی اروپا معرفی کرد، و در ژوئن ۲۰۱۰ او به عنوان رئیس جدید صندوق بین‌المللی پول انتخاب شد، یعنی اولین زنی که به این مقام دست یافت. اما همه‌ی اینها باعث نشده که او خوش لباس و مطابق مُد نباشد، از جواهر آلات استفاده نکند، و جذاب، دلربا، و همراه با سطح بالایی از مهارت‌های اجتماعی نباشد. همه‌ی اینها به قدرت‌های حرفه‌ای لاگارد اضافه می‌شوند. او به عنوان شناگر سابق تیم ملی، بدنی بسیار متناسب دارد، و به قول خودش تناسب اندام از خواب کافی نیز مهم‌تر است. لاگارد در صحبت‌هایش، از مادرش قدردانی کرد که به او آموخته است که چطور خوب لباس بپوشد و چطور با دیگران سخن بگوید.

فرانسوی‌ها در مورد اینکه سرمایه‌ی جنسی چطور می‌تواند به خوبی با ویژگی‌های حرفه‌ای ترکیب شود، و همچنین اینکه سرمایه‌ی جنسی چطور می‌تواند برای آنها که در سیستم آموزشی موفق نبوده‌اند یک انتخاب بدیل ارزشمند باشد، یک الگوی مناسب برای تمامی کشورها هستند. [۱۰۰]

ادامه دارد ...

موخره‌ی مترجم

در باب نگاه نویسنده به مقوله‌ی «سرمایه‌داری»

همانطور که در تمثیل جنگ و گریز در صفحه‌ی ۱۳۴ آشکار است، دغدغه‌ی خانم حکیم نیز مبارزه با شرایط موجود است. او نیز به دنبال افزایش یافتن قدرت چانه‌زنی زنان در جامعه است. راهکار خانم حکیم برای قدرت‌یافتن زنان، راهکاری در داخل نظام سرمایه‌داری است. او که مدافع قواعد نظام سرمایه‌داری است بر این باور است که با کالایی نمودن سکس و مسائل جنسی، می‌توان به زنان و اقشار پایین‌دست جامعه امکان داد تا برای خود سرمایه (قدرت) ای دست و پا کنند و به این شکل از فرودستی نجات یابند. خانم حکیم گمان می‌کند که می‌تواند بدون دست بردن در مناسبات نظام سرمایه‌داری به پدرسالاری خاتمه داد.

اما من به دلایلی بیش از صرفاً الغای پدرسالاری، در فکر فراروی از نظام سرمایه‌داری هستم. از این، راهکار (کالایی نمودن سکس) را ابزاری می‌بینم که با افزودن بر قدرت و استقلال اقتصادی زنان و به تبع آن بهبود وضعیت سیاسی-اجتماعی-فرهنگی زنان در جامعه، و همینطور کمک به سازمان‌دهی کارگران جنسی، در کنار سایر فعالیت‌ها می‌تواند گامی مهم در جهت استقلال هویتی و برهم چیدن مناسبات پدرسالاری، و همینطور مقدمات تغییر کیفی در نظام سرمایه‌داری و فراروی از آن را فراهم آورد. به عبارت دیگر، من با راهکار خانم حکیم را به عنوان یک استراتژی «میان‌مدت» یا «مخصوص دوره‌ی گذار» موافقم. اما به هیچ‌وجه با این استراتژی به عنوان راهکاری «درازمدت» و توصیفی از «آرمانشهر» انسانی موافق نیستم. درست با همان استدلالی که در جامعه‌ی امروز مدافع حقوق زنان برای اشتغال در آشپزخانه‌ها یا کارخانه‌های لباس‌دوزی هستم، اما در آرمان‌شهرم با هر نوع کار و فعالیت ناخواسته مخالفم. از نظرگاه من، «کالایی نمودن سکس» نردبانی است که باید از آن بالا رفت و سپس آن را به کناری نهاد.

در باب نگاه نویسنده به مقوله‌ی «میل جنسی کمتر زنان»

از همین داده‌هایی که کاترین حکیم ارائه می‌کند می‌توان تفسیر دیگری نیز بدست داد: وجود این تفاوت معنادار در آمار و ارقام مربوط به میل جنسی مردان و زنان، نه به دلیل کمتر بودن میل جنسی زنان، بلکه به این دلیل است که میل جنسی زنان برای آنکه از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآید، به پیش‌نیازهای بسیار بیشتری در مقایسه با مردان نیاز دارد؛ به عبارت دقیق‌تر مسائل جنسی برای زنان بیشتر از مردان با مسائل عاطفی درهم تنیده است که دلیلش نیز به پیشینه‌ی تکاملی این دو جنس و نقش تولیدمثلی آن دو برمی‌گردد؛ بنابراین شرایط لازم برای اینکه زنان خواهان سکس شوند و از آن لذت ببرند، بسیار کمتر از مردان مهیا می‌شود، و بدیهی است که این موضوع در آمار و ارقام نیز منعکس می‌شود. در دفاع از این تفسیر، می‌توان به نظریه‌ی انعطاف‌پذیری جنسی زنان که توسط بائومایستر^۱ (۲۰۰۰) ارائه شده است نیز اشاره کرد. به این ترتیب، اگرچه من با خانم حکیم بر سر اینکه در مجموع تقاضای مردان برای سکس بیشتر از زنان است موافقم، اما برخلاف خانم حکیم که علت این موضوع را میل جنسی ذاتاً کمتر زنان می‌داند، من دلیل این موضوع را نبود روابط جنسی از نوع موردپسند زنان در جوامع تک‌همسر امروزی می‌دانم. به این ترتیب، طبق دیدگاه من زنان به دلایلی زیستی در هر رودخانه‌ای تن به آب نمی‌دهند و از این رو آنها را کمتر می‌توان در لباس شنا دید؛ اما اگر رودخانه یا رودخانه‌های مناسبی بیابند، شناگران قابلی‌اند. شواهد و مدارک در دفاع از دیدگاهم از فرهنگ‌هایی بدست می‌آید که در آنها به دلیل وجود ساختارهای سیاسی-اجتماعی متفاوت، رودخانه‌های مناسبی برای شنای زنان وجود دارد.

یادداشت‌های نویسنده

پیش‌گفتار: سرمایه‌ی جنسی و سیاست‌های حاکم بر امیال

۱. وقتی این نظریه برای اولین بار در مقاله‌ای در ژورنال دانشگاه آکسفورد (European Sociological Review) مطرح شد، واکنش‌های مختلفی را برانگیخت؛ و دلیلش هم این بود که این نظریه تعداد زیادی از نظریه‌های علوم اجتماعی موجود را به چالش کشیده بود. پروفیسور لورد آنتونی گیدنز، مدیر سابق «مدرسه‌ی اقتصادی لندن»، و جامعه‌شناس پیشرو، این نظریه را «نظریه‌ای درخشان، بدیع و جالب توجه» خواند.
۲. شیک و استکل، ۲۰۱۰.
۳. بائومایستر و ووز، ۲۰۰۴.

فصل اول: سرمایه‌ی جنسی چیست؟

۱. دانگان ۲۰۰۹؛ دیویس ۲۰۱۰.
۲. این در مورد همه‌ی فرهنگ‌ها صادق نیست. در برخی از فرهنگ‌ها، نظیر جزایر تروبریانند و سمای در مالزی، برای غریبه امری معقول است که از زنی بخواهد که با او سکس داشته باشد، و بی‌ادبانه خواهد بود اگر زن پیشنهاد او را رد کند. استاون‌هاوس، ۱۹۹۴، ص. ۱۸۷؛ لوین، ۲۰۰۰، ص. ۱۶؛ شریگ، ۱۹۹۴.
۳. روزوارن، ۲۰۰۷.
۴. هانت ۱۹۹۶.
۵. برای جزئیات به پیوست الف و ب نگاه کنید.
۶. این موضوع در فصل دوم به طور مفصل مطرح می‌شود.
۷. براون ۲۰۰۵.
۸. در ژاپن، ویزا و مجوز «میزبان» برای هرکسی که وارد این کشور می‌شود تا در صنعت فراغت کار کند صادر می‌شود، از جمله موسیقی‌دانان، هنرمندان، زنانی که در بار کار می‌کنند، و زنانی

که در صنعت سکس کار می‌کنند. در جهان غرب، صنعت سکس در اشکال گوناگونش بخشی از صنعت گسترده‌تر فراغت است. (فرانک ۲۰۰۲، ص. ۸۵-۹۵)

۹. ادر و همکاران ۱۹۹۹

۱۰. پژوهش «World Values Survey» نشان می‌دهد که یک تفاوت واضح در نگرش‌ها به باروری زنان وجود دارد. مردم در کشورهای فقیرتر و کمتر توسعه‌یافته با ارزش‌های معیشت‌باورانه ضمن تاکید بر بقای گروه برای باروری جایگاه بسیار بالاتری قائلند. برای نمونه، تقریباً تمامی این فرهنگ‌ها موافقت می‌کنند که یک زن برای کامل شدن به بچه‌دار شدن نیاز دارد، و اینکه کودکان بخشی از ازدواج هستند. اما مردم در کشورهای مدرن و مرفه که ارزش‌های فردگرایانه‌ی پسا-معیشتی بر زندگی‌شان حاکم است غالباً با این ایده‌ها موافق نیستند. نگاه کنید به اینگل هارت ۱۹۷۷، ۱۹۹۰، ۱۹۹۹؛ اینگل هارت و نوریس ۲۰۰۳، ۲۰۰۴؛ اینگل هارت و ولز ۲۰۰۵؛ اینگل هارت و همکاران ۱۹۹۸.

۱۱. ماسون ۱۹۷۵

۱۲. قد و رنگ معمولاً به عنوان عوامل جداگانه بررسی می‌شوند، اما می‌توانند در جذابیت فرد نیز نقش ایفا کنند. برای اکثر زنان مردان قدبلند جذاب‌تر از مردان کوتاه‌قد هستند. در تمامی کشورها، حتی در تایلند و چین، یعنی جاهایی که تهاجم فرهنگی هرگز یک عامل نبوده است، یک ترجیح ظاهراً جهان‌شمول برای پوست روشن در مردان و زنان وجود دارد. این به آن دلیل است که پوست روشن با جوانی و جایگاه اجتماعی بالاتر همبستگی دارد: افرادی که در محیط‌های بیرون خانه کار می‌کنند از کسانی که داخل اتاق کار می‌کنند پوست تیره‌تری دارند. به نظر می‌رسد که این موضوع برای مردان - به علت تاکید بیشتر بر سرمایه‌ی جنسی زنان - اهمیت بیشتری دارد. برای مثال بروک (۲۰۱۰) نشان می‌دهد که لخت‌شوندگان سیاه‌پوست در نیویورک و سان‌فرانسیسکو به علت تقاضای کمتر، مقدار قابل توجهی کمتر از لخت‌شوندگان سفیدپوست درآمد دارند.

۱۳. مارتین و گتورگ ۲۰۰۶؛ گرین ۲۰۰۸ الف؛ بروکس ۲۰۱۰.

۱۴. بوردیو برای اولین بار از مفهوم سرمایه‌ی فرهنگی در سال ۱۹۷۳ زمانی استفاده کرد که قصد داشت توضیح دهد که چگونه سیستم آموزشی به خانواده‌های طبقه‌ی بالا امکان می‌دهد تا یک شبه‌انحصار بر حرفه‌های سطح‌بالا و مشاغل مدیریتی کسب کنند، (که در فرانسه به عنوان کادری‌ها شناخته می‌شوند) استفاده کرد. مقاله‌ی اصلی که هر سه مفهوم و قابلیت تبدیل آنها به یکدیگر را بررسی می‌کرد، همواره در متون درسی در رابطه با آموزش مطرح می‌شود. این مقاله در سال ۱۹۸۳ برای اولین بار از زبان فرانسه به آلمانی منتشر شد؛ آنگاه در ۱۹۸۶ به انگلیسی ترجمه شد، و در ۱۹۹۷ تجدید چاپ شد. در نتیجه، کلاسیک بوردیو از سه مفهوم گاهی از قلم انداخته می‌شود، به ویژه در میان متخصصان آمریکای شمالی.

۱۵. بوردیو و واکانت ۱۹۹۲؛ موزلیس ۱۹۹۵

۱۶. بکر ۱۹۹۳

۱۷. هس ۱۹۹۸؛ گامبتا ۱۹۹۳

۱۸. بوردیو ۱۹۸۶. ابتکار امانت‌دهی کوچک‌مقیاس که توسط یانوس در بنگلادش ابداع شد، و تبدیل به یک جنبش جهانی شد، این است که این کسب و کار قادر است با سرمایه‌ی اجتماعی محدود افراد فقیر را با سپردن به گروه‌هایی از مشتریان خرد به پول تبدیل کند، یعنی کسانی که همگی یکدیگر را به اندازه‌ی کافی می‌شناختند و از این رو می‌توانستند برای قسط‌های یکدیگر ضامن شوند.

۱۹. نظریه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی رابرت پوتنام به بنیادهای اجتماعی دموکراسی مربوط می‌شود و بر مبنای یک مطالعه‌ی قدیمی‌تر از فرهنگ مدنی که توسط دانشمندان علوم سیاسی آلموند و وربا صورت گرفته بود بنا شده است. او نشان می‌دهد که چگونه سرمایه‌ی اجتماعی طی دهه‌ی ۱۹۷۰ در ایالات متحده‌ی آمریکا افزایش یافت و سپس ناگهان تا انتهای قرن سقوط کرد. ضمن آنکه تبیین‌های احتمالی این تغییر را بررسی می‌کند. عنوان «بازی بولینگ به تنهایی» اشاره دارد به این حقیقت که امروز آمریکایی‌های بیشتری به بازی بولینگ می‌پردازند اما تعداد خیلی از آنها در لیگ‌ها و باشگاه‌های بولینگ شرکت می‌کنند، یعنی مکان‌هایی که پیوندهای اجتماعی و

همکاری را در میان اجتماع تقویت می‌کند. نگاه کنید به پوتنام ۲۰۰۰، ۱۹۹۵. همچنین آندرسن، گراب و کرتیس (۲۰۰۶) دریافتند که سقوط در مشارکت شهروندی در ایالات متحد آمریکا شدیدتر است.

۲۰. در مقاله‌ی ۲۰۱۰ که ایده‌ی سرمایه‌ی جنسی را مطرح کردم، کار روشنفکران پیش‌رو را بررسی کرده‌ام: متخصصانی که عناصری از این مفهوم را شناسایی کرده بودند اما هرگز این ایده را تا حد یک نظریه‌ی عمومی دنبال نکرده بودند. این ایده و ایده‌های مرتبط در این کتاب بررسی می‌شوند.

۲۱. نظریه‌ی اصلی بوردیو به شدت بر گروه‌هایی تمرکز دارد که دارایی‌شان را از والدین و خانواده به ارث می‌برند. اما نسخه‌های به‌روزشده‌ای همچون نظریه‌ی من بیشتر بر این تمرکز دارد که چطور افراد دارایی‌های خود را طی تلاش‌های شخصی در طول زندگی افزایش می‌دهند.

۲۲. بوردیو ۱۹۹۸

۲۳. ماریتن و گئورگ ۲۰۰۶، ص. ۱۲۶. بروکس ۲۰۱۰ نیز با سرمایه‌ی جنسی به عنوان یک عنصر از سرمایه‌ی فرهنگی برخورد می‌کند. مطالعه‌ی او از باشگاه‌های فرهنگی در نیویورک و سان‌فرانسیسکو نشان می‌دهد که زنان غیر سفیدپوست مقدار قابل توجهی کمتر از زنان سفیدپوست درآمد دارند. او این موضوع را به تعصبات نژادی و طبقاتی نسبت می‌دهد. یک نمونه‌ی دیگر از این مفهوم «کارگر زیبایی» اثر وارهرست و نیکسون در ۲۰۰۷ است که توضیح می‌دهد چرا فروشگاه‌ها و هتل‌ها که مشتریان طبقات متوسط دارند از خدمتکاران خود می‌خواهند که به سبک طبقات متوسط لباس بپوشند و با لهجه‌ی طبقات متوسط صحبت کنند. کار او در فصل ۷ بررسی می‌شود، اما کار او به طور واضح با جنبه‌ی طبقاتی سرمایه‌ی فرهنگی سروکار دارد.

۲۴. بوردیو ۰۹۸۶ و ص. ۲۴۴

۲۵. لوپس ۲۰۱۰؛ نایت ۲۰۱۰. این یک مطالعه‌ی کوچک بود که در ولز با استفاده از ۱۰۰۰ عکس که از فیس‌بوک جمع‌آوری شده بود صورت گرفت. این مطالعه نشان داد که افراد دورگه

احتمال بیشتری دارد که نسبت به افراد سیاه‌پوست یا سفیدپوست جذاب تلقی شوند- دست کم در بریتانیا.

۲۶. به طور مشابه وبستر و دریسکل ۱۹۸۳ می‌گویند که زیبایی به فرد به جایگاه و موقعیت فرد کمک می‌کند، و بنابراین دارای ارزش است.

۲۷. بوردیو ۱۹۸۶. من سرمايه‌ی جنسی را نیز افزودم، که با فرمول‌بندی او متناسب است.

۲۸. حکیم ۲۰۰۰ الف، ص. ۱۹۶-۲۰۱

۲۹. این فرآیند توسط میزان بالاتر باروری در میان زنان زیبا در مقایسه با زنان زشت تقویت می‌شود. شواهد و مدارکی وجود دارد که زنان جذاب فرزندان بیشتری در مقایسه با زنان زشت دارند، و همین‌طور اینکه فرزندان زنان زیبا بیشتر دختر هستند تا پسر. این موضوع نشان می‌دهد که یک امر تکاملی درازمدت معطوف به ایجاد زنان جذاب‌تر بوده است، در حالیکه متاسفانه مردان به این اندازه در این زمینه تکامل نیافته‌اند. نگاه کنید به میلر و کانازاوا ۲۰۰۷؛ لیک ۲۰۰۹ الف.

۳۰. این نظریه‌ی نوربرت الیاس از فرایند تمدن است که در فصل ۴ بررسی می‌شود.

۳۱. در هند، قراردادی وجود دارد که بر مبنای آن افرادی که از یک کاست مشابه هستند با یکدیگر ازدواج می‌کنند. شکستن این قرارداد در اغلب موارد زمانی قابل قبول است که یک عروس بسیار زیبا با خانواده‌ای با کاست بالاتر وصلت کند.

۳۲. رودز و زبروویتز ۲۰۰۲، ص. ۲-۳، ۲۴۴. در میان قبایل آمازونی آمریکای جنوبی توافقی وجود

دارد درباره‌ی اینکه چه چیزی فرد را زیبا می‌سازد ($r=0.43$) اما توافق موجود بین اقوام و فرهنگ‌ها وجوامع شدیداً توسعه‌یافته از این هم بیشتر است. ($r=0.66$ و $r=0.88$ تا $r=0.94$ در مطالعات مختلف). با این وجود، در مورد معیار زیبایی بین گروه‌های ابتدایی و پیشرفته توافق اندکی

وجود دارد. ($r=0.14$)

۳۳. کوهن، ویلک و استولج ۱۹۹۶.

۳۴. رودز و زبروویتز ۲۰۰۲، گهر و میلر ۲۰۰۸

۳۵. هامریش و بیدل ۱۹۹۴

۳۶. زتربرگ ۲۰۰۲، ص. ۲۷۵.

۳۷. لانگلو و همکاران ۲۰۰۰، ص. ۴۰۲.

۳۸. در فیلم «بوکسور زیبا» اثر اکاچای یوکرانگتام ۲۰۰۳ زندگی نانگ توم بررسی می‌شود. این فیلم ده جایزه‌ی بین‌المللی را برنده شده است.

۳۹. بووار ۱۹۶۹/۱۹۷۶، ص. ۲۹۵.

۴۰. ردی ۲۰۰۵

۴۱. کولیک ۱۹۹۸؛ ردی ۲۰۰۵

۴۲. برند ۲۰۰۰، ص. ۱۴۸

۴۳. جراحی‌های زیبایی تاریخی طولانی‌تر از آنچه بسیاری ممکن است فکر کنند دارد. برای مثال، تاتوها و استفاده از حلقه در بدن نسخه‌ی مدرنی از اعمالی سنتی در جوامع پیشامدرن است. در جوامع آفریقایی، تاتوها و رنگ‌آمیزی چهره، مهر داغ زدن بر بدن و صورت در مدل‌های تزئینی، سوراخ کردن گوش و لب‌ها شایع بوده است. همانطور که توسط بکویت و فیشر ۲۰۱۰ نشان داده شده است. سایر فرهنگ‌ها از سوراخ کردن گوش، حلقه کردن در گوش، و گردن برای دراز کردن گردن استفاده می‌کرده‌اند. مایاهای باستان از گیره‌های چوبی برای جمجمه‌ی نوزادان استفاده می‌کردند تا بخش پیشانی جمجمه را افزایش دهند و سرهایی دراز ایجاد کنند چرا که این برای آنها زیبا در نظر گرفته می‌شده است. هم برای زنان و هم برای مردان.

۴۴. دیویس ۱۹۹۵، ص. ۷۰. در شدیدترین موارد از اختلال بدفرمی بدن (dysmorphia)، افراد به قدری دیوانه می‌شوند که برای اینکه احساس سالم بودن و تمامیت کنند بر این پافشاری می‌کنند که نیاز به قطع یک بخش از بدن دارند.

۴۵. توصیه‌ی «مخلوقی باش شبیه هیچ کس» که توسط فین و اشنایدر ۲۰۰۰ ارائه شد، نشان می‌داد که مدیریت احساسات به همان اهمیت مهارت‌های عینی است. همچنین نگاه کنید به لوئیس و

کوپلند ۱۹۹۸، ۲۰۰۰

۴۶. لانگلوئیس و همکاران ۲۰۰۰، ص. ۴۰۰. کاپینن و آنتیلا ۲۰۰۵ دریافتند که زنان لاغر اندام ۲۰ درصد بیشتر از سایرین در سال ۲۰۰۳ درآمد داشته‌اند، اما شاخص توده‌ی بدن (BMI) در سال ۱۹۹۷ تاثیری بر درآمد نداشت.

۴۷. هاتفیلد و اسپرچر ۱۹۸۶، ص ۱۴۵

۴۸. اتکا، ۱۹۹۹، ص ۶۱

۴۹. رونالد اینگل هارت این دو اختلاف قطبی را به عنوان عوامل کلیدی ارزش‌های در حال تغییر در جهان شناسایی کرده است. نگاه کنید به اینگل هارت و ولزل ۲۰۰۵، ص ۹۴-۱۱۴؛ اینگل هارت و نوریس ۲۰۰۳، ۲۰۰۴.

۵۰. رودز و زبروویتز ۲۰۰۲، ص ۲۲۴-۵۴. بر مبنای این مطالعات هنوز واضح نیست که آیا هرگونه تفاوتی بین دو جنس در این الگو وجود دارد.

فصل دوم: سیاست‌های حاکم بر میل جنسی

۱. دراکرمن ۲۰۰۷، ص. ۱۹۷. او نشان داد که یکی از علت‌های گسترش سریع ایدز در آفریقای جنوبی سطح بالای روابط بی‌قید و بند جنسی به ویژه در میان مردان است، روابط جنسی فراوان دست کم هر شب یکبار با همسر، و در عین حال تمایل اندک به استفاده از کاندوم است.

۲. کانتولا و هاویو-مانیلا ۱۹۹۵، ص. ۳۱-۵، ۲۱۷-۱۸. آنها در مورد کسب «حق جنسی برابر» برای زنان صحبت می‌کنند؛ برای مثال در باب حق تصمیم‌گیری در سکس

۳. لایومن و همکاران ۱۹۹۴، ص ۱۷۰-۷۱، ۵۱۸-۱۹، ۵۴۷

۴. گولدین و کاتز ۲۰۰۲

۵. حکیم ۲۰۰۴، ص. ۱۵۲

۶. با این وجود، برخی تفسیرگران (و کمیسیون اروپا) هنوز موفق نشده‌اند. آنها پافشاری می‌کنند که تمامی تفاوت‌های بین دو جنس در درآمد باید پایان یابد، و باید شکاف درآمد به صفر

- کاهش یابد. این موضوع با توجه به شغل مضاعف زنان در خانه به نظر غیرواقع‌بینانه می‌آید.
- بلاو، بریتون و گراسکی ۲۰۰۶؛ حکیم ۲۰۱۱
۷. هاتفیلد و اسپرچر ۱۹۸۶، ص. ۱۳۶-۷؛ کلارک و هاتفیلد ۱۹۸۹.
۸. گرلی-براون ۲۰۰۳/۱۹۶۲
۹. ماسکوویتز ۲۰۰۸؛ فارر ۲۰۱۰
۱۰. هوبرت، باجوس و سندفورد ۱۹۹۸ مهم‌ترین بررسی و تلفیق را از نتایج تحقیقت انجام شده در ۱۱ کشور اروپایی را ارائه کردند، اما مطالعه‌ی انجام شده در سوئد در ۱۹۹۶ را از قلم انداختند.
۱۱. حکیم ۲۰۰۰ الف، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸، ۲۰۱۱
۱۲. اولیور و هاید ۱۹۹۳
۱۳. لویت و دابنر ۲۰۰۹
۱۴. زندگی‌نامه‌ی اینگرید بنجیس در ۱۹۷۳ تنها یک نمونه است.
۱۵. یک نمونه‌ی تاحدی متفاوت مورد لین باربر در سال ۲۰۰۹ است که یک دختر انگلیسی مدرسه‌ای بود که با یک مرد بزرگ‌تر از خود رابطه گرفت. این تجربه به طور واضح برای او بسیاری مهارت‌های اجتماعی مفید و اعتماد به نفس بیشتر به همراه داشت، اگرچه وقتی متوجه شد که آن مرد پیش از آن ازدواج کرده بود از آن رابطه مایوس شد.
۱۶. انانیموس ۲۰۰۶
۱۷. انانیموس ۲۰۰۶، ص. ۱۲۷، ۱۰، ۱۳۸، ۳-۱۵۲، ۱۵۷، ۲۱۶
۱۸. لاومن و همکاران ۱۹۹۴، جلد دوم؛ باومایستر و ووز ۲۰۰۴
۱۹. لویت و دابنر ۲۰۰۹، ص. ۲۳
۲۰. بائومایستر و توونج ۲۰۰۲ شواهد و مدارکی را بررسی می‌کنند که به نتیجه‌گیری مخالف می‌انجامد. آنها استدلال می‌کنند این عموماً زنان بوده اند تا مردان که مسائل جنسی زنان را سرکوب کرده‌اند تا یک کمیابی کاذب ایجاد کنند و از آن طریق قدرت چانه‌زنی زنان در

مقابل مردان افزایش یابد. در نگاه من، آنها علت‌های نزدیک^۱ و دور^۲ را با یکدیگر قاطی می‌کنند، یعنی بین سیاست‌گذاری و اجرای آن سیاست‌گذاری تفاوتی قائل نمی‌شوند. زنان عموماً مسئول اصلی تشدید این قرارداد بوده‌اند، اما ابداع این قرارداد با ایشان نبوده است.

۲۱. فمینیست‌ها بر اختلاف درآمد زنان و مردان تاکید می‌کنند گویی که این موضوع می‌تواند همه‌چیز را توضیح می‌دهد؛ در حالیکه این موضوع امروزه در بسیاری از کشورها موضوعی بی‌ربط است. امروز در اروپا و آمریکای شمالی به تبعیض‌های جنسیتی آشکار در پرداخت دستمزد به ازای کار برابر پایان داده شده است. به همین شکل، شکاف موجود بین درآمد زنان و مردان به طور چشمگیری در اروپا کاسته شده است (بین ۸ تا ۲۳ درصد با متوسط ۱۷ درصدی برای اتحادیه‌ی اروپا). اختلاف حال حاضر که توسط انتخاب‌های شغلی زنان توضیح داده می‌شود، بسیار کمتر از آن است که بتواند علت اصلی تمامی تفاوت‌های بین دو جنس در رفتار جنسی و وضعیت بازار کار باشد. (حکیم ۲۰۰۴، ۲۰۱۱). در اکثر کشورها، اختلاف درآمد زنان و مردان جای خود را به شکاف موجود بین متوسط درآمد مادران و پدران داده است، که تا سن چهل سالگی یا بعد از آن ظاهر نمی‌شود. به این ترتیب، شکاف در درآمد نمی‌تواند توضیح دهد که چرا در تمامی پژوهش‌های جنسی، حتی در کشورهای از نظر جنسی آزاد اسکانداوی، علاقه‌ی جنسی مردان بسیار بیشتر از زنان است، غالباً سه برابر بیشتر، خواه موضوع میزان خودارضایی باشد، یا استفاده از هنرهای جنسی و تخیلات و فعالیت‌های جنسی؛ آن هم زمانی که محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی از پیش پای زنان و مردان برداشته شده است.

۲۲. برخی زنان نوعی شکوفایی جنسی را پس از تولد فرزند تجربه می‌کنند، که منجر به روابط جنسی پنهان و خارج از ازدواج در آن زمان می‌شود. نگاه کنید به وولف ۱۹۷۵؛ هانتر ۲۰۱۱.

^۱ Proximate cause

^۲ Distal cause

۲۳. این نتیجه‌گیری همچین توسط بوزون در باجوز و همکاران ۱۹۹۸ به تصویر کشیده شده است؛ بائومایستر و تایس ۲۰۰۱، ص ۷-۱۰۲؛ بائومایستر و هکاران ۲۰۰۱؛ فنل در زتربرگ ۲۰۰۲ و هانتز ۲۰۱۱.

۲۴. لوین ۲۰۰۰

۲۵. لاومن و همکاران ۱۹۹۴

۲۶. جانسون و همکاران ۱۹۹۴

۲۷. ریخترز و ریسل ۲۰۰۵؛ آرنت ۲۰۰۹، ص ۴۸،۶۱

۲۸. کاتولا ۲۰۰۹، ص ۷-۲۲۴

۲۹. مینا ۲۰۱۰

۳۰. لاومن و همکاران ۱۹۹۴، ص ۹۱؛ کاتولا و هاویو-مانیلا ۱۹۹۵، ص ۷۵.

۳۱. واژه‌ی «روابط جنسی پنهانی» اشاره دارد به روابط نامشروع جنسی و عاطفی در برخی دوره‌ها (در تحقیق انجام شده در اسکاندیناوی به آن روابط موازی گفته می‌شد)، در حالیکه واژه‌ی «بازیگوشی» اشاره دارد به روابط نامشروع جنسی مختصر و روابط یک‌شبه، از نوعی که برای مثال حین تعطیلات رخ می‌دهد. با این وجود، بسیاری از تحقیقات هیچ تمایزی بین این دو واژه قائل نمی‌شوند. در زبان فرانسوی این واژه به ترتیب ماجراجویی، و ماجراجویی کوچک خوانده می‌شود. ویلیانت (۲۰۰۹) از بی‌قیدی جنسی با عناوینی نظیر دربه‌دری و هرزگی یاد می‌کند.

۳۲. هانتز ۲۰۱۱

۳۳. کاتولا و هاویو-مانیلا ۱۹۵۵، ص ۲۰۰-۲۰۳، نشان می‌دهند که همبستگی قوی بین استفاده از خدمات جنسی فروشی، داشتن روابط پنهان، شریک‌های جنسی فراوان و اعتماد به نفس جنسی بالا (به معنای سرمایه‌ی جنسی) وجود دارد. مردان فنلاندی در تمامی سنین به تن فروش مراجعه می‌کنند، به ویژه پس از سن ۳۵-۴۰ سالگی. در ایالات متحد آمریکا، ۱۷ درصد از مردان اما تنها ۲ درصد از زنان برای سکس پول پرداخت می‌کنند (لاومن و همکاران ۱۹۹۴، ص ۲۹۰، ۵۹۵). تصمیم به جرم‌سازی صنعت سکس و مشتریانش در سوئد آشکارا به این معناست که تقاضا برای

چنین خدماتی بیش از عرضه می‌شود و به زنان کشورهای دیگر حواله داده می‌شود. در حال حاضر در ۱۹۹۶، چهار پنجم تمامی مردان سوئدی از خدمات سکس فروشی که در خارج از سوئد وجود دارد استفاده می‌کنند. (لوین ۲۰۰۰، ص. ۲۴۳)

۳۴. مالود مولینا ۱۹۹۲، ص. ۲۰۴

۳۵. هانتز ۲۰۱۱

۳۶. زتربرگ ۲۰۰۲، ص ۱۵-۱۱۴؛ لوین ۲۰۰۰

۳۷. واکارو ۲۰۰۳

۳۸. کاتولا و هاویو-مانیلا ۱۹۹۵، ص ۱۲۶

۳۹. بانک ۱۹۸۰

۴۰. تحقیق انجام شده در سوئد نشان می‌دهد که خودارضایی گاهی در سن ۴ سالگی آغاز می‌شود.

نگاه کنید به لوین ۲۰۰۰، ص. ۵۱-۱۴۹

۴۱. لوین ۲۰۰۰، ص. ۲۰۱، ۱۲۷؛ هوبرت، باجوس و سانفورت ۱۹۹۸، ص ۶-۱۵۱

۴۲. کاتولا و هاویو-مانیلا ۱۹۹۵، ص ۲۰۰-۲۰۳. این ایده که اینها رقیب یکدیگر هستند، و نه

مکمل یکدیگر، به مطالعات ابتدایی کینزی نسبت داده می‌شود.

۴۳. یونگ ۱۹۷۳

۴۴. اولیور و هاید ۱۹۹۳؛ لاومن و همکاران ۱۹۹۴، ص. ۴۰-۵۰۹، ۵۴۷؛ لاومن و میشل ۲۰۰۱،

ص. ۴۷-۱۰۹، ۹-۲۶۵؛ بوزون در باجوس و همکاران ۱۹۹۸، ص ۳۲-۲۲۷؛ لوین ۲۰۰۰، ص. ۶۸،

۷۲-۳

۴۵. کاتولا و هاویو-مانیلا ۱۹۹۵؛ لوین ۲۰۰۰، ص ۸-۷۶، ۳-۳۶۵، ۳۴۲

۴۶. گرین ۲۰۰۸ ب

۴۷. ولینگز و همکاران ۱۹۹۴، نمودارها از روی جداول ۳.۵، ص ۱۰۹ محاسبه شده‌اند. همچنین نگاه

کنید به لوین ۲۰۰۰، ص. ۶۷-۷۴؛ کانتولا ۲۰۰۹، ص ۱۲۲، ۱۱۴، ۷-۲۲۴؛ کاتولا و هاویو-مانیلا

۱۹۹۵، ص. ۹۲، ۴۱، ۲۸؛ باجوس و همکاران ۱۹۹۸، ص ۱۷۵-۲۳۲.

۴۸. الگوی عمومی در بریتانیا این است که مردانی که در مشاغل حرفه‌ای و مدیریتی سطح بالاتر کار می‌کنند زندگی جنسی خود را در سن بالاتری آغاز می‌کنند، اما در مجموع شریک‌های جنسی بیشتری را تجربه می‌کنند، در حالیکه مردان در گروه‌های اجتماعی-اقتصادی پایین‌تر روابط جنسی را زودتر آغاز می‌کنند اما در مجموع شریک‌های جنسی کمتری را تجربه می‌کنند.
ولینگز و هکاران ۱۹۹۴

۴۹. لوین ۲۰۰۰، ص ۶۷-۷۴؛ لاومن و هکاران ۱۹۹۴، ص ۷۱-۷۱، ۱۹-۱۹، ۵۱۸-۵۱۸، ۵۴۷.

۵۰. ولینگز و همکاران ۱۹۹۴، نمودارها از جداول ۳.۵، ص ۱۰۹. محاسبه شده است. همچنین لوین ۲۰۰۰؛ کانتولا ۲۰۰۹؛ کانتولا و هاوی - مالینا ۱۹۹۵؛ باجوس و همکاران ۱۹۹۸.

۵۱. در نظر گرفتن افراد از نظر جنسی بسیار فعال، رقمی را برای متوسط جمعیت می‌سازد که واقعی نیست. برای مثال، در سوئد تعداد میانگین شریک‌های جنسی افراد برای مردان ۷ تا است، اما رقم مشاهده شده در آمار دو برابر یعنی ۱۵ است. برای زنان، رقم میانگین ۵ شریک جنسی است، اما در آمار این رقم ۷ است. لوین ۲۰۰۰، ص ۶۷-۷۳.

۵۲. گراهام فنل در زرتبرگ ۲۰۰۲، ص ۹-۱ به بررسی زندگی‌نامه‌های جنسی در دسترس (تقریباً همگی مربوط به مردان) می‌پردازد.

۵۳. این نام مختصر هرگونه ترکیب به بند کشیدن، سلطه، سادیسم و مازوخیسم را شامل می‌شود.

۵۴. بلی د جور ۲۰۰۶، ۲۰۰۵؛ توماس ۲۰۰۶

۵۵. در نوامبر ۲۰۰۹، ۵ سال پس از آنکه او کار به عنوان یک دختر تلفنی را کنار گذاشت کرد، بلی د جور تبدیل به دکتر بروک ماگنانتی^۱ شد، یک متخصص در سم‌شناسی عصبی تکوینی و همه‌گیرشناسی سرطان در بیمارستان دانشگاهی بریستول.

۵۶. میل ۲۰۰۲

۵۷. توماس ۲۰۰۶، ص ۶۱-۶۱، ۲۵۸، ۲۶۳

^۱ Dr Brooke Magnanti

۵۸. کلی ۲۰۰۸

۵۹. هفنز ۲۰۱۰. او در سال ۲۰۱۱ و در سن ۸۵ سالگی، برای سومین بار با یک دختر ۲۴ ساله ازدواج کرد.

۶۰. میک هانال، (خواننده‌ی «سیمپلی رد»^۱)، در اوج شهرتش اعتراف کرد که به مدت سه سال (۷-۱۹۸۵) هر روز با سه زن سکس داشته است. او در حضور عموم در دسامبر ۲۰۱۰ از زنان عذرخواهی کرد. فیتزپاتریک ۲۰۱۰. بیل ویمن، یک گیتاریست در رولینگ استون، نیز اعتراف کرد که با بیش از ۱۰۰۰ زن سکس داشته است، به جز اغواگری همسران و شریک‌های جنسی حین شغل موسیقی‌اش. او در ۱۹۸۹، در سن ۵۳ سالگی، با مندی اسمیت ازدواج کرد، که ۱۸ سال داشت، و او از وقتی که او ۱۳ ساله بود عاشقش بود. وایمن ۱۹۹۰.

۶۱. آرنت ۲۰۰۹، ص ۳۳، ۱۹۶. اظهارات مشابه در تقریباً هر صفحه از کتاب یافت می‌شود.

۶۲. آرنت ۲۰۰۹؛ بائومایستر و تایس ۲۰۰۱؛ باومایستر و همکاران ۲۰۰۱

۶۳. یک پژوهش توسط مایکل وایدرمن ۱۹۹۷ بر مبنای داده‌های پژوهش اجتماعی عمومی انجام شده در ایالات متحد آمریکا در ۱۹۹۴ نشان می‌دهد که همسران از سایر شریک‌های جنسی معمول در داده‌ها تفکیک نشده بودند، که این موضوع شناسایی ازدواج‌های بدون سکس و روابط پنهان را غیرممکن می‌سازد. مشکلی مشابه در اکثر پژوهش‌های جنسی وجود دارد.

۶۴. ولینگز و هکاران ۱۹۹۴، ص ۵-۱۴۳ و نمودار ۴.۱، ص ۱۳۸.

۶۵. بوزون در باجوس و همکاران در ۱۹۹۸، ص ۲۱۲، ۱۸۷. جفت‌های فرانسوی تعداد بیشتری سکس را در دو سال اول رابطه تجربه می‌کنند. (۱۳ بار در ماه، به طور متوسط، در مقابل ۱۰ بار در ماه در بریتانیا)، اما همسران همچنان شوهران را با شور جنسی قوی‌تر، آغازکننده‌ی اصلی می‌دانند.

۶۶. کلاسمن ۲۰۰۲؛ لوین ۲۰۰۰، ص ۲۰۱.

۶۷. دانلی ۱۹۹.

^۱ Simply Red

۶۸. واکارو ۲۰۰۳

۶۹. مالود مولینا ۱۹۹۲، ص. ۷۲

۷۰. مینا ۲۰۱۰، ص. ۱۱۸

۷۱. این معمولاً باعث نمی‌شود که سکس‌درمان‌گران با شور جنسی پایین زنان و روابط بدون سکس زنان به عنوان چیزهایی نابهنجار و شاخصی برای سایر مشکلات در رابطه برخورد نکنند. این درمان‌گران مدعی‌اند که شور جنسی به طور گریزناپذیر پس از آنکه زنان درمان شوند باز خواهد گشت. برای مثال، چنین توصیه‌ای توسط استفن سون - کانالی پیشنهاد می‌شود. ۲۰۰۹

۷۲. بائومایستر، کاتانس و ووهرز ۲۰۰۱

۷۳. ولینگز و همکاران ۱۹۹۴، ص. ۲۵۱

۷۴. لایومن و همکاران ۱۹۹۴، ص. ۵۴۷

۷۵. بوزون در باجوس و همکاران ۱۹۹۸

۷۶. نتایج برنامه‌ی پژوهشی توسط چندین تیم در سرتاسر جهان تحلیل می‌شود، از جمله یک تیم از دانشگاه بات در انگلستان به رهبری سوزان اسکونگتون. نگاه کنید به گروه WHOQOL ۱۹۹۵؛ ساکسنا و همکاران ۲۰۰۱؛ اسکوینگتون و همکاران ۲۰۰۴

۷۷. بیست و پنج عامل اول برای یک زندگی با کیفیت به ترتیب اهمیت عبارت بودند از: توانایی تعقیب فعالیت‌های زندگی روزمره، داشتن انرژی؛ سلامت کلی؛ شادی و لذت از زندگی؛ توانایی گشت و گذار؛ توانایی دسترسی به خدمات بهداشتی کافی؛ رها از درد بودن؛ توانایی کارکردن؛ خواب کافی؛ توانایی تمرکز کردن؛ داشتن خانه‌ای مناسب؛ نگرشی مثبت به خویشتن؛ احساس امنیت و ایمنی؛ داشتن منابع مالی؛ روابط خوب با دیگران؛ رها بودن از احساسات منفی؛ داشتن وسایل حمل و نقل کافی؛ رها از وابستگی به دارو و درمان؛ داشتن آسایش و فراغت؛ باورهای شخصی ایمن؛ شانس دسترسی به اطلاعات جدید و دانش؛ محیط زیست مناسب؛ دریافت حمایت از دیگران؛ داشتن بدن و ظاهری مناسب؛ و زندگی جنسی

خوب. زنان زندگی جنس را در انتها قرار می‌دادند، و ظاهر خوب را در بالای آن. مردان زندگی جنسی خوب را بالاتر از ظاهر خوب قرار می‌دادند، و ظاهر خوب آخرین رتبه را اشغال می‌کرد.

۷۸. ساکسنا و همکاران ۲۰۰۱، ص ۷۱۴. یک مطالعه‌ی جهانی دیگر اهمیت سکس در میان افراد مسن‌تر را در کشورهایی با فرهنگ‌های جنسی متفاوت بررسی کرد. در تمامی موارد، مردان سکس را مهم‌تر از زنان می‌دانستند. گاهی اوقات زنان در مقایسه با مردان سه برابر بیشتر احتمال داشت که سکس را پس از ۴۰ سالگی به عنوان چیزی بی‌اهمیت بدانند. مینا ۲۰۱۰، ص ۱۱۵

۷۹. ساکسنا و همکاران ۲۰۰۱، جدول ۲. قابل ذکر است که در این پژوهش افراد در مرفه‌ترین کشورها، با سطح بالایی از توسعه‌ی اجتماعی-اقتصادی، در مقایسه با نواحی کمتر توسعه‌یافته وزن کمتری را به ظاهر و زندگی جنسی می‌دادند. این موضوع ظاهراً با نظریه‌ی من مبنی بر اینکه ارزش ظاهر جذاب و مسائل جنسی در جوامع ثروتمندتر افزایش یافته است در تناقض قرار دارد. دو تبیین برای این نتیجه وجود دارد. یکی، نمونه‌هایی که برای این پژوهش استفاده شدند نمایانگر خوبی برای کشورشان نیستند. از آن مهم‌تر، ساختار سنی جوامع در حال توسعه شدیداً بر روی افراد زیر سی سال متمرکز است که نسبت به سالمندان اهمیت بسیار بیشتری برای ظاهر و مسائل جنسی قائلند. ساختار سنی اروپا، ژاپن و اکثر جوامع توسعه‌یافته شدیداً بر روی افراد بالاتر از ۴۵ سال متمرکز است که دغدغه‌ی کمی با مسائل جنسی و ظاهر دارند. به این ترتیب، ضرورت دارد تا گروه‌های سنی مشابهی را با یکدیگر مقایسه کنیم.

۸۰. بلانچ‌فلاور و اسوالد ۲۰۰۴

۸۱. لاومن و همکاران ۱۹۹۴، ص ۱۴۱

۸۲. سیلوراستین و سایر ۲۰۰۹، ص ۲۵۰، ۲۲۰، ۲۱۷، ۲۳

۸۳. برای نمونه می‌توان به سکس قبل از ازدواج و هم‌خانگی اشاره کرد، که در کشورهای شمالی اروپا در مقایسه با کشورهای حوزه‌ی مدیترانه‌ای بسیار پذیرفته‌تر و رایج‌تر است.

۸۴. هوبرت، باجوس و ساندفورت ۱۹۹۸، ص ۵-۱۲۱

۸۵. دراکرمن ۲۰۰۷، ص ۱۹۷

۸۶. یانکویاک ۲۰۰۸، ص ۴۶-۵۰

۸۷. لوک ۲۰۰۳

۸۸. نظریه‌پرداز فرانسوی جورج باتای استدلال می‌کند که شهوانی‌گرایی همواره با احساس انجام کاری خلاف و ممنوع همراه است، که این مسئله‌ای تامل‌برانگیز است چراکه مختل‌کننده و برهم‌زننده‌ی نظم است، و تمامی قوانین را زیرپا می‌گذارد. به همین دلیل است که سکس درون ازدواج ناتوان از برانگیختن هیجان است زیرا دیگر ممنوع نیست.

۸۹. در رمان جدیدتر «پارانویا»^۱، ویکتور مارتینوویچ یک روز مدرن برای یک بلاروسی در پایتخت مینسک را به تصویر می‌کشد. گویی همواره کسی در حال پاییدن شماست و در این شرایط مسائل جنسی یک نوع گریز محسوب می‌شود.

۹۰. کان ۱۹۹۵؛ دراکرمن ۲۰۰۷، ص ۶۸-۱۴۵

۹۱. هانتر ۲۰۱۱

۹۲. دراکرمن ۲۰۰۷

۹۳. لوین ۲۰۰۰، ص ۱۷

۹۴. لوین ۲۰۰۰، ص ۱۷-۱۸؛ ارجاع به مطالعه‌ی انجام شده توسط موریسو روجاس، یک سوئدی با پس‌زمینه‌ی شیلیایی است.

۹۵. پیسکیتلی ۲۰۰۷

۹۶. لیو و همکاران ۱۹۹۷

۹۷. لافایت د منتو ۲۰۰۶. به نظر می‌رسد ژاپن یکی از معدود کشورهای مدرنی باشد که هنوز پژوهش جنسی در مقیاس ملی انجام نداده است.

^۱ Paranoia

۹۸. آگهی‌هایی که توسط همجنس‌گرایان زن گذاشته می‌شود به ندرت به خوش‌قیافگی فرد اشاره می‌کنند و بیش از هر چیز بر صمیمیت تاکید دارند. در مقابل؛ همجنس‌گرایان مرد عمیقاً بر قیافه تاکید دارند، به همان اندازه که دگرجنس‌گرایان دارند. اتکوف ۱۹۹۹، ص ۶۲

۹۹. مدارا با همجنس‌گرایان بسیار نسبی است. حتی در اروپا، جایی که اتحادیه‌ی اروپا و قوانین ملی تبعیض علیه همجنس‌گرایان را در بازار کار و همینطور زندگی عمومی ممنوع می‌کند، اکثریت اروپاییان می‌گویند که تمایلی ندارند تا یک مرد همجنس‌گرا را به عنوان همسایه تحمل کنند و احساس می‌کنند که همجنس‌گرایی قابل دفاع نیست. بیشترین مدارا در هلند و به طور کلی در اروپای شمالی دیده می‌شود؛ کمترین مدارا در اروپای شرقی (غیر از جمهوری چک)، ایتالیا و یونان دیده می‌شود. نگاه کنید به گرهارد ۲۰۱۰

۱۰۰. خرده‌فرهنگ‌های همجنس‌گرایان مرد در غرب عبارتند از کلون^۱، چرم^۲، خرس‌ها^۳ و مردان ماهیچه‌ای^۴، هر یک با سبک مخصوص به خود و قیافه‌ای متمایز.

۱۰۱. درصد افرادی با تحصیلات بسیار بالا و شاغل در مشاغل حرفه‌ای نیز در اجتماعات همجنس‌گرایان بیشتر است. این موضوع قدرت خرج کردن آنها را افزایش می‌دهد، حتی زمانی که دارای فرزند هستند.

۱۰۲. تمایز بین روابط کوتاه‌مدت و درازمدت به عنوانی مسئله‌ای بنیادی در مطالعات مربوط به زوجها در نظر گرفته می‌شود، حتی اگر این موضوع غالباً توسط مردم در نظر گرفته نشود. گهر و میلر ۲۰۰۸

^۱ Clone

^۲ leather

^۳ bears

^۴ Muscle man

۱۰۳. این سبک زندگی لذت‌گرایانه و آزادی‌طلبانه به شکلی آشکار توسط سین توماس در زندگی‌نامه‌ی جنسی‌اش که در سال ۲۰۰۶ پیش از آنکه او سرانجام در ۴۰ سالگی دست به ازدواج بزند توصیف شده است.

۱۰۴. هانتر ۲۰۱۱

۱۰۵. این وضع یک «بازارنقدی» برای سرمایه‌ی جنسی ایجاد می‌کند.

۱۰۶. وودز و بینسون ۲۰۰۳؛ گرین ۲۰۰۸ الف، ب

۱۰۷. ماریتن و جورج ۲۰۰۶، گرین ۲۰۰۸ الف. آدم گرین در مطالعاتش بر روی روابط جنسی اتفاقی در اجتماعات همجنس‌گرایان مرد از واژه‌ی «سرمایه‌ی جنسی» استفاده می‌کند اما من فکر می‌کنم استفاده از عباراتی نظیر «سرمایه‌ی سکسی» یا صرفاً «جذابیت جنسی» برای آن مورد مناسب‌تر باشد. او با نوعی از روابط جنسی سروکار دارد که تقریباً هیچ معادلی در اجتماعات دگرجنس‌گرایانه ندارد و منحصرأ بر سکس و مسائل جنسی متمرکز است. شریک‌های همجنس‌گرای مرد منحصرأ بر مبنای جذابیت جنسی‌شان انتخاب می‌شود. در بسیاری از مکان‌های دیدار همجنس‌گرایان مرد، نظیر حمام‌های مردانه، هیچ گفتگو یا برنامه‌ی جمعی وجود ندارد، و روابط جنسی می‌تواند در سکوت کامل صورت بگیرد. ناشناس بودن کامل بسیار متداول است، تا حدی به این دلیل که همجنس‌گرایی برای دهه‌های بسیاری غیرقانونی بوده است، و پای اخاذی در میان بوده است. تمام اینها تا حد زیادی با روابط بین دگرجنس‌گرایان متفاوت است. در روابط دگرجنس‌گرایان مهارت‌های گفتگو ضروری است، و گفتگو یک اتفاق معمول است حتی هنگام دیدار تن‌فروشان. در واقع تن‌فروشان اعلام می‌کنند که یکی از بیشترین درخواست‌هایی که از آنان می‌شود «تقلید نقش دوست‌دختر» و لاس‌زدن کامل و گفتگو با آنها است. گرین متذکر می‌شود که آن دسته از مردان سیاه‌پوست و مردان آسیایی که به عنوان شریک جنسی به قدر کافی جذاب نیستند و نمی‌توانند در جایی که آلت‌های جنسی بزرگ به همان اندازه‌ی بدن‌های ورزشی ارزش داده می‌شود نمره‌ی بالایی بیاورند ممکن است انتخاب نشدن را به آسانی به عنوان نژادپرستی در نظر بگیرند.

۱۰۸. یک شاخص کلیدی از این موضوع این است که بازار سکس تجاری برای همجنس‌گرایان مرد بسیار کوچک‌تر و انتخابی‌تر از بازار فعالیت دگرجنس‌گرایان است. این بازارها محدود به مردان خوش‌قیافه و جوانی است که برای مردان مسنِ ثروتمند خدمات جنسی تأمین می‌کنند. یعنی افراد مسنی که نمی‌خواهند وقت صرف روابط کنند، یا نمی‌خواهند در ملاء عام به عنوان همجنس‌گرا دیده شوند. در اینجا تمایز و تنوع بسیار کمتری در مقایسه با صنعت سکس تجاری دگرجنس‌گرایان وجود دارد.

۱۰۹. مارتین و جورج ۲۰۰۶؛ گرین ۲۰۰۸ الف

۱۱۰. جمع‌بندی دیود لدیک در سال ۲۰۰۵ از ۵۷۶ عکاس مدل‌های مرد برهنه نشان می‌دهد که این الگو بسیار آشکار است. به ندرت یکی از عکس‌ها توسط زنان گرفته شده است و یا مخاطبان زن هستند، و اینها معمولاً کاراکتر بسیار متفاوتی از آنهایی که برای مصرف‌کنندگان همجنس‌گرای مرد تولید می‌شود دارند؛ آن‌طور که توسط مدل برهنه‌ی مردان چارلوت مارچ نشان داده می‌شود.

۱۱۱. در بریتانیا در ۱۹۹۳، ۵ مجله‌ی اروتیک برای زنان وجود داشت: *Playgirl*، *Ludus*، *Women On Top* و *Women Only*. اکثر آنها بعد از یکی دو سال از بین رفتند. گفته می‌شود که یک دلیل برای این شکست مجلات اروتیک زنان این بوده است که آنها به علت قوانین مبهم عرفی تمایلی نداشتند تا از مردان در حالت نعوظ عکس چاپ کنند، از این رو مخاطبان خود را از دست دادند. مک کینون ۱۹۷۷.

۱۱۲. مالوی ۱۹۸۴، ۱۹۸۹

۱۱۳. به نظر می‌رسد یک استثناء یونان باستان باشد، با تعداد بسیار بیشتری نگاره‌های مردان ورزشی در مقایسه با زنان برهنه. نگاه کنید به گاتمن ۱۹۹۶.

۱۱۴. سویم ۱۹۹۴؛ ایگلی ۱۹۹۵؛ هاید ۱۹۹۶، ص ۱۱۴، ۲۰۰۵؛ کمپل ۲۰۰۲؛ پینکر ۲۰۰۲

۱۱۵. لویت و دابنر ۲۰۰۹ و هانتز ۲۰۱۱ متذکر می‌شوند که عرضه و تقاضا در طول زمان تغییر می‌کند، اما زنانی که از نظر جنسی فعال هستند همواره در عرضه‌ی محدود باقی می‌مانند، حتی پس از انقلاب جنسی

۱۱۶. برخی شواهد و مدارک وجود دارد که زنان جذاب دارای تعداد فرزندان بیشتری در مقایسه با زنان زشت هستند، و اینکه فرزندان زنان جذاب بیشتر دختر هستند تا پسر؛ در حالیکه تکامل زیستی مردان در چنین جهتی نبوده است. نگاه کنید به لیک ۲۰۰۹ الف، میلر و کانازاوا ۲۰۰۷
۱۱۷. دراکرمن ۲۰۰۷، ص. ۹۱-۱۱۰؛ پرل ۲۰۰۷

فصل سوم: انکار: سرکوب سرمایه‌ی جنسی

۱. بوردیو ۱۹۹۸
۲. برای مثال، مدل کلاسیک از اقتصاد کار و نظریه‌ی جامعه‌شناختی با زنان به عنوان یک انحراف کوچک از الگوهای مردانه‌ی رفتار در بازار کار و به طور کلی جامعه برخورد می‌کردند. نظریه‌ی ترجیح اولین نظریه‌ای بود که به طور خاص بر انتخاب‌ها و اهداف زندگی زنانه تمرکز کرد. حکیم، ۲۰۰۰ الف
۳. به نظر می‌رسد که مردان نسبت به زنان یک مزیت کلی در میزان سرمایه‌ی انسانی دارند. اگرچه تفاوت‌های بین دو جنس در توانایی‌ها به طور قابل توجهی پس از دستیابی کامل زنان به آموزش و بازار کار ناپدید شد، اما این تنها درباره‌ی شغل‌های متوسط صادق است. مردان در مقایسه با زنان در نمرات مربوط به توانایی پراکندگی بیشتری دارند. به عبارت دیگر، تعداد مردان نابغه و مردان دیوانه بیشتر است، در حالیکه زنان غالباً در حدود میانگین تمرکز دارند. علاوه بر این، مردان همچنان دوره‌های سودآور (نظیر مهندسی و کسب‌وکار) را انتخاب می‌کنند، در حالیکه زنان غالباً دوره‌هایی با ارزش بازاری پایین (نظیر تاریخ هنر یا زبان) را انتخاب می‌کنند. اما بیرون از نظام آموزشی، مردان برای موفقیت انگیزه‌ی بیشتری دارند، رانه‌ی بیشتری دارند، برای

دستیابی به مشاغل بالا، حق انحصار، موفقیت و پول مصمم‌تر هستند؛ این تفاوت حتی در مورد مردان و زنانی که در بالاترین سطح از توانایی و ذکاوت قرار دارند نیز به چشم می‌خورد. دیری و هکاران ۲۰۰۳؛ استراند، دیری و اسمیت ۲۰۰۶؛ حکیم ۲۰۰۴؛ پینکر ۲۰۰۸؛ آردن و پلامین ۲۰۰۶؛ لوبینسکی و بوباو ۲۰۰۶؛ فریمن، لوبینسکی و بوباو ۲۰۰۹

۴. تیلور ۱۹۹۱؛ ص ۹۷-۱۱۴

۵. برای مثال مالو د مولینا ۱۹۹۲، ص ۹-۱۹۸، ۲۰۳ متذکر می‌شود که مردانی که در اسپانیا به فروش سکس اقدام می‌کنند به عنوان افرادی قربانی نگریسته نمی‌شوند، بلکه به عنوان افرادی منحرف در نظر گرفته می‌شوند. مک‌کینون ۱۹۹۷ دریافت که مردان جوان در برخورد با عکس‌های اروتیک مردان مشکل دارند. تیلور ۱۹۹۱، ص ۱۰۹ و جفری ۱۹۹۷، ص ۱۰۷ متذکر می‌شوند که مردان تن‌فروش همچون زنان این را مایه‌ی ننگ خود نمی‌دانند.

۶. برای نمونه در سوئد، پژوهشی که در سال ۱۹۹۶ صورت گرفت نشان داد که زنان دو برابر بیشتر از مردان مخالف با تن‌فروشی بودند: دو پنجم از زنان و در مقابل یک پنجم از مردان فکر می‌کردند که هم با فروشنده و هم با خریدار باید به عنوان مجرم برخورد شود. مردانی که خدمات جنسی خریده بودند تقریباً به طور جهان‌شمول با داد و ستد سکس مشکلی نداشتند، به عبارت دیگر، تنها یک نفر از هر بیست نفر (۵٪) با جرم‌سازی این صنعت موافق بودند. نگاه کنید به لوین ۲۰۰۰، ص ۵۰-۲۴۹. به همین شکل، اکثر استرالیایی‌ها جرم‌زدایی از صنعت سکس را ترجیح می‌دادند: دو سوم با قانونی شدن آن در ۲۰۰۷ موافق بودند، و سه چهارم از قانونی شدن خانه‌های تن‌فروشی در ۲۰۰۹ حمایت کردند- همانطور که توسط ویتزر ۲۰۰۹ نشان داده شده است. در فرانسه، یک مقاله در Le Point در مارچ ۲۰۱۰ گزارش کرد که اکثریت آشکاری از فرانسویان با بازگشایی خانه‌های تن‌فروشی در فرانسه موافقت می‌کنند. هم راستا با جرم‌زدایی‌های مشابه در هلند، آلمان، اسپانیا و سوئیس. و این در حالی بود که مخالفت فمینیستی با صنعت سکس همچنان توسط ژورنالیست‌هایی نظیر والتر ۲۰۱۰ جار زده می‌شود.

۷. نلسون ۱۹۸۷، ص ۲۲۱، ۷-۲۳۲؛ وایت ۱۹۹۰، شریگ ۱۹۹۴

۸. تنها یک استدلال ارائه شده است که مخالفت زنان با داد و ستد جنسی بدون ربط دادن به منافع مردان تبیین می‌کند. بر اساس این استدلال زنان به دنبال ایجاد یک بازار دادوستد «محدود» برای عرضه‌ی مسائل جنسی هستند، تا از این طریق قیمت خدمات جنسی بی‌برو برگرد ازدواج و حمیات اقتصادی از هر بچه‌ی به دنیا آمده باشد. به این دلیل، زنان به زنانی که خدمات جنسی را در ازای پول می‌فروشند به عنوان کسانی که انحصار عرضه را می‌شکنند می‌نگرند. مشکل این استدلال این است که روابط ازدواجی به هیچ وجه قابل مقایسه با روابط اتفاقی نیست.

۹. لرنر ۱۹۸۶. استاون‌هاوس ۱۹۹۴ همچنین استدلال می‌کند که نقش تولیدمثلی زنان برای فهم مناسبات قدرت بین مردان و زنان، و همینطور عزم مردان برای کنترل زنان از طریق مذهب و تمهیدات قانونی محوری است. کتاب «تاریخ سیاسی مبتنی بر قوانین سکس» اثر هیرشمن و لرسون (۱۹۹۶) نیز با لرنر موافق است، و به عنوان مثال به قانون حمورابی که برای زنان خیانت‌کار در بین‌النهرین باستان مجازات مرگ را تعیین کرده اشاره می‌کند.

۱۰. کرافورد و پاپ ۲۰۰۳؛ گلن و مارکوارت ۲۰۰۱

۱۱. هانت ۱۹۹۶

۱۲. لرنر ۱۹۸۶؛ پوزنر ۹۹۲، ص. ۱۸۰

۱۳. The Tanabatake Venus، یکی از گنجینه‌های ملی رسمی ژاپن، یک مجسمه‌ی سفالین کوچک از الهه‌ی باروری است که ۱۳ هزار سال قدمت دارد.

۱۴. استون‌هاوس ۱۹۹۴

۱۵. مردان نقش اجتماعی پدر را به عهده می‌گیرند. باوری قوی وجود دارد که بزرگسالان می‌توانند به شخصیت و خصوصیات کودکان شکل دهند، و از این طریق کودک را برای خود کنند - دقیقاً به همان روشی که والدینی که کودک را به فرزندخواندگی می‌گیرند چنین می‌کنند.

۱۶. استون‌هاوس ۱۹۹۴، ص. ۸-۱۸۱. تک‌همسری متوالی یک مشخصه‌ی برخی دیگر از

فرهنگ‌هاست، به دلایلی متفاوت - نظیر جاوه (اندونزی)

۱۷. یکی از شکایات مردان در مورد تن‌فروشی این است که تن‌فروشان نسبت به مشتریان بسیار پولکی و از نظر عاطفی سرد هستند. مشتریان جوان‌تر امید دارند تا دختر از آنها خوشش بیاید و از آنها پول نگیرد. مک‌لئود ۱۹۸۲؛ توربک و پاتانیک ۲۰۰۲؛ ایرل و شارپ ۲۰۰۷.

۱۸. زیلزر ۲۰۰۵

۱۹. برای مثال می‌توان به کتاب ناتاشا والتر^۱ به نام «عروسکان زنده: بازگشت به تبعیض جنسی»^۲ اشاره کرد. او مسائل جنسی و تبعیض جنسی را یکی فرض می‌کند؛ زنانی که از توانایی جنسی‌شان استفاده می‌کنند را تحقیر می‌کند، و تاکید می‌کند که مسائل جنسی باید همواره با روابط متعهدانه‌ی درازمدت همراه باشد، و آزادی جنسی و بی‌قیدی جنسی زنان جوان در بریتانیا را محکوم می‌کند. دیدگاه‌های او یک نمونه‌ی بسیار عالی از ضدیت بنیادگرایی انگلیسی-آمریکایی با مسائل جنسی و رفتار جنسی است، حتی در قرن ۲۱

۲۰. به طور معمول، بخشی از بدن و پای رقاصان برهنه در معرض دید است. در مصر از دهه‌ی ۱۹۵۰، رقص با شکم برهنه یا قابل مشاهده بودن بخش زیادی از پوست بدن در ملاء عام برای رقصندگان ممنوع شده است. پوشیدن لباس‌های بلند رواج بیشتری پیدا کرده است. در طول زمان، محدودیت‌ها به تدریج افزایش یافته است.

۲۱. اینس ۲۰۰۵

۲۲. با تکیه‌ی وسیع بر نظریه‌های ویلهلم ریچ، جان اینس استدلال می‌کند که فرهنگ بنیادگرایی مسیحی غربی ضد مسائل جنسی بوده و دچار سکس‌هراسی است. او مدعی است که افرادی که دارای شخصیت‌های خشک و اقتدارگرا هستند از برهنگی و مسائل جنسی هراس دارند، و جوامع سلسله‌مراتبی و اقتدارگرا بیش از سایر جوامع ضدسکس هستند. قانون جدید اروپایی که استفاده‌ی زنان از حجاب اسلامی (از جمله برقع) را از سال ۲۰۱۰ به این سو کنترل می‌کند نشان از یک گرایش متناقض دارد: فشار بر زنان برای نشان دادن چهره و بدن به جای پوشاندن آن. با

^۱ Natasha Walter

^۲ Living Dolls: The Return of Sexism

این وجود، یکبار دیگر این ظاهر زنان است که در مرکز مجادلات و کنترل عمومی قرار دارد. لباس یک مرد عرب هرگز مورد یورش واقع نشده، حتی با اینکه آن نیز گشاد است، تمام بدن را می‌پوشاند، و بسیار متفاوت از عرف کشورهای غربی است.

۲۳. ایده‌های کنترل‌کننده درباره‌ی اینکه چه چیزی درست، منصفانه، معقول و مناسب است، همواره در مقایسه با استفاده از زور راه بهتری برای اعمال کنترل است. زندان‌های ذهن از زندان‌های بدن موثرتر هستند (زیرا افراد خودخواسته، حتی مشتاقانه موضوع را رعایت می‌کنند).

۲۴. آگوستین ۲۰۰۷؛ واکوویتز ۱۹۸۲، ۱۹۸۰

۲۵. اتکاف ۱۹۹۹، ص ۱۸-۱۹؛ زتربرگ ۲۰۰۲، ص ۱۱-۱۰، اینس ۲۰۰۵

۲۶. تمرکز مسیحی بر روابط بدون سکس گیج‌کننده است. عملاً تمامی رهبران مذهبی ازدواج کرده‌اند و بچه دارند. تنها مسیح در تمام زندگی‌اش بدون سکس باقی ماند، ظاهراً، و از دیگران نیز چنین چیزی را خواست. این موضع فرهنگ غربی را تا به امروز تحت شعاع قرار داده است.

هیرشمن و لارسن ۱۹۹۸، ص ۲-۴۱

۲۷. بلک‌برن ۲۰۰۴؛ ایگن ۲۰۰۶

۲۸. بلک‌برن ۲۰۰۴، ص ۶۰

۲۹. بلک‌برن ۲۰۰۴، ص ۶۸

۳۰. ماسون ۱۹۷۵؛ ردی ۲۰۰۵؛ براون ۲۰۰۷

۳۱. برای نمونه، این یک مشخصه‌ی فرهنگ‌های آفریقایی و فرهنگ چینی نیست. نلسون ۱۹۸۷، ص ۲۳۵؛ جفری ۲۰۰۶

۳۲. تز کلاسیک مربوط به ماکس وبر در «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» است. نگاه کنید به مارشال ۱۹۸۲

۳۳. هنریچ، هاین و نورنزیان ۲۰۱۰. ریچاد نیزبت با برخی جزئیات تفاوت بین نگرش‌ها و طرزفکر کره‌ای، ژاپنی، چینی و آمریکایی را بررسی کرده است. نیزبت ۲۰۰۳

۳۴. دراگرم ۲۰۰۷

۳۵. پیتمن ۱۹۸۸، ص ۱۹۴-۲۰۵

۳۶. سوبل ۲۰۰۲

۳۷. سوبل ۲۰۰۲، ص ۱۴. آلن سوبل همچنین توضیح می‌دهد که استفاده‌ی مردان از تن‌فروشی بیش از هر چیز برای تامین نیاز ایشان به تنوع است - بدن‌ها، نژادها و فرهنگ‌های متفاوت.

۳۸. سوبل ۲۰۰۲

۳۹. حین دوره‌ی مدیریتش در مدرسه‌ی اقتصادی لندن، پروفیسور گیدنز اعلام کرد که زنان بیشتری در مقایسه با تمامی دوران بعد از جنگ در مقام استادی LSE به کار گماشته شده‌اند. با وجود تخصصی شدن در علوم اجتماعی، LSE همواره یکی از پایین‌ترین میزان‌های زنان را در سطوح ارشد در بریتانیا داشته بود.

۴۰. گیدنز ۱۹۹۱؛ ص ۲۲۹؛ گیدنز ۱۹۹۲

۴۱. گیدنز ۱۹۹۲، ص ۶۰.

۴۲. گیدنز ۱۹۹۲؛ بک و بک - گرنشتاین ۱۹۹۵؛ لایدر ۲۰۰۹. ایده‌ی روابط «پاک» بیشتر از همه برای مردان جذاب بوده است و اغلب توسط مردان از آن سخن گفته می‌شود. برخی مباحثات بر مزایایی روان‌شناختی‌ای تاکید دارند که انتخاب فردی در روابط عاشقانه در مقایسه با ازدواج دارد. چرا که در ازدواج چیزهایی نظیر طبقه‌ی اجتماعی و مذهب و غیره مهم هستند. در هر حال، گیدنز تاکید می‌کند که ویژگی غیرابزاری روابط پاک، ایجاب می‌کند که در این روابط هیچ نوع مبادله یا چانه‌زنی‌ای بین طرفین رخ نمی‌دهد، جز حمایت روانی و عاطفی متقابل.

۴۳. حکیم ۲۰۰۰، ۲۰۰۴، ۲۰۱۱

۴۴. گیدنز ۱۹۹۲، ص ۵۳-۱۴۹

۴۵. جاکس ۱۹۹۳. با توجه به کارهای حرفه‌اش، نتیجه‌گیری‌های جاس آمخیته با نگرش‌های پدرسالارانه است. برخی دیگر از نتیجه‌گیری‌های کتابش نیز کاملاً اشتباه، تاریخ گذشته یا از روی بی‌اطلاعی هستند. با این وجود، فهم عمیق او از کتک‌زدن زنان می‌تواند به درستی ایده‌ها و احساساتی را شناسایی کند که در میان دیگر مردان به شکلی بسیار ضعیف‌تر و مبهم‌تر به چشم

می‌خورد. بسیاری از مردان تمایل دارند تا زنان را در زندگی‌شان کنترل کنند؛ و اندکی از آنها هنگامی که فقدان کنترل‌شان آشکار شوند دست به خشونت می‌زنند.

۴۶. جاکس ۱۹۹۳

۴۷. مردان انگلیسی از افراد کاملاً غریبه تقاضاهای از این هم عجیب و غریب‌تری می‌کنند. برای نمونه، مردان جوان از زنان در بارها و کلوب‌ها می‌خواهند که پستان‌هایشان را نشان دهند، زیرا

مردان مذکور در حال جشن گرفتن تولد هستند. بله د جور ۲۰۰۵، ص. ۴-۲۸۳

۴۸. این نتایج مربوط به کشورهای انگلیسی-آمریکایی است. ممکن است که نتایج این پژوهش در سایر کشورها متفاوت باشد، و به ویژه در فرهنگ‌های لاتین. این موضوع در پژوهش‌های آینده باید مشخص شود.

۴۹. این مثال جوزف هلر مشهور در کتابش به نام «catch۲۲» است که در آن چه سکه شیر بیاید و چه خط، شما برنده‌اید.

۵۰. دوبووار ۱۹۷۶، ص ۸۷-۵۶۸

۵۱. انگلند و فلور ۱۹۹۹، ص. ۴۶؛ نگاه کنید همچنین به زلیزر ۲۰۰۵، ص. ۳۰۲

۵۲. حکیم ۲۰۱۱

۵۳. نتایج ضعیف بریتانیایی‌ها در سواد پایه و مدارس راهنمایی در منابع مختلفی قابل ردیابی است:

پژوهش OECD در زمینه‌ی سوادآموزی بزرگسالان (IALS)، برنامه‌ی بین‌المللی ارزیابی دانش‌آموزان (PISA) و آمارهای ملی در مورد نتایج امتحانات. کشورهایی که بالاترین سطح

پیشرفت را دارند چین (شانگهای) و فنلاند هستند. اما در بریتانیا، تنها بین یک پنجم تا یک

چهارم نیروی کار دارای مدرک تحصیلی بالا هستند و افراد دارای مدرک کارشناسی اقلیتی از

جمعیت و نیروی کار هستند.

۵۴. تنها اقلیتی از زنان ترجیح می‌دهند تا بر شغل مادام‌العمر تمرکز کنند، بین ۱۰ تا ۳۰ درصد که این

رقم بسته به کشوری دارد که در آن زندگی می‌کنند. یک YouGove ملی که توسط

سازندگی‌تأمیز در ژانویه ۲۰۱۱ مطرح شد دریافت که دو سوم زنان ترجیح می‌دهند تا با مردی

ازدواج کنند که درآمدش از آنها بیشتر باشد، و در واقعیت نیز شوهرانشان در بیش از دو سوم موارد بیشتر از آنها درآمد داشتند. این پژوهش همچنین دریافت که بیش از نیمی از زنان ترجیح می‌دادند تا وقتی در خانه فرزند دارند کار نکنند، و بیش از نیمی فکر می‌کردند که در حال حاضر فشارهای اجتماعی فراوانی بر مادران برای بازگشت به کار وجود دارد. حکیم ۲۰۰۰ الف، ۲۰۰۸؛ اسپایسر ۲۰۱۱

۵۵. کتی پرایس^۱، که از نام حرفه‌ای یوردان^۲ برای مدتی استفاده می‌کرد، یک زن جوان، زیبا و باطراوت، باریک‌اندام با پستان‌های بزرگ است که ابتدا به دلیل پوست‌های تبلیغاتی مشهور شد، و سپس از آن تصویر استفاده کرد تا با فروش رمان، لباس کودکان و چیزهایی از این دست راه پولی به جیب بزند. در بریتانیا، برخی ژورنالیست‌ها وحشت کردند که مبادا همسران فوتبالیست‌ها و یوردان به عنوان مدل‌هایی برای بسیاری دختران جوان درآیند. یک پژوهش در سال ۲۰۰۶ دریافت که یک سوم از دختران جوان به دنبال تقلید از شغل یوردان بودند، و بیش از نیمی به فکر تبدیل شدن به یک مدل شهوانی بودند. نگاه کنید به والتر ۲۰۱۰، ص. ۲۵. یک پژوهش که در سال ۲۰۰۹ از ۳ هزار دختر جوان در بریتانیا صورت گرفت دریافت که یک چهارم از آنها بارو داشتند که زیبا بودن از زرننگ بودن مهم‌تر است. بنیارد ۲۰۱۰، ص. ۲۶. شاید، اینها دخترانی هستند که همچنین انتظار می‌رود مدرسه را با مدارک پایین یا بدون مدرک ترک کنند.

۵۶. تنها یک مثال برای اینکه چرا ذات‌گرایی تاریخش گذشته است به اصطلاح «نیاز» زنان به مادر شدن مربوط می‌شود. این یک افسانه‌ی پدرسالاری است که مدعی است زندگی زنان به طور گریزناپذیری بر اساس مادر شدن استوار است، در حالیکه پدر شدن پیامدهای کمتری دارد. در واقع، از زمان انقلاب در روش‌های پیشگیری در بارداری، در حدود ۲۰ درصد از زنان انتخاب می‌کنند تا بدون بچه باقی بمانند، و انرژی خود را صرف شغل و سایر چیزها کنند، درست مانند مردان. مادر شدن دیگر یک سرنوشت گریزناپذیر یا نیاز زیستی نیست. بلکه یک

^۱ Katie Price

^۲ Jordon

انتخاب است، انتخابی که اکثریت زنان آن را برمی‌گزینند- و این شدیداً برای مردان مطلوب است. حکیم ۲۰۰۰ الف، ص ۵۰-۵۶

۵۷. تنها یک نمونه‌ی اخیر از چنین واکنشی کتاب کوردلیا فاین^۱ به نام «توهم جنسیت»^۲ است. او به هر کس که تحقیقی برای نشان دادن تفاوت‌های بین دو جنس انجام داده است برچسب ذات‌گرا (در واقع، مرتد) به معنای کسی که به تبیین‌های زیست‌شناسی تکاملی باور دارد، زده است. او مدعی است (به غلط) که تحقیقات نشان می‌دهند که تمامی تفاوت‌های بین دو جنس ساختگی و غیر واقعی هستند و یا ناشی از برخورد متفاوت والدین و دیگران است. عملاً، او ادعا می‌کند تنها نوع خاصی از تحقیقات می‌توانند از نظر عقلانی مشروع باشد.

۵۸. کمپل ۲۰۰۲. این رویکرد همچنین در مجادلات فمینیستی بر سر جنس/جنسیت نیز به چشم می‌خورد، نشان می‌دهد که این مباحثات در حال حاضر بسیار ایدئولوژیک هستند؛ به تحقیقات تجربی بی‌اعتنا هستند، و اینکه تبدیل به مجادلات مذهبی شده‌اند. نگاه کنید به براون ۲۰۰۷

۵۹. فمینیسم غربی به دلیل خودبینی و تکبرش غالباً سلطه‌گر در نظر گرفته می‌شود، و به همان اندازه بی‌اطلاع و ذات‌گرا. نگاه کنید به قادسی ۲۰۰۴

۶۰. این موضوع در نظرات قدرتمند پاگلیا درباره‌ی «تجاوز به شریک جنسی» در میان دانش‌آموزان کالج در ایالات متحد آمریکا نشان داده شده است. پاگلیا ۱۹۹۲

۶۱. والبی ۱۹۹۰، ص ۱۱۰؛ ولهان ۱۹۹۵، ص ۱۴۸، ۵-۱۵۴؛ کاپوک، هایدون و ریختر ۱۹۹۵، ص ۲۹-۳۲؛ ایوانس ۲۰۰۳، ص ۹۹؛ بنیارد ۲۰۱۰. برای مثال، کت بنیارد مسائل جنسی را منحصرأ در قالب آزار جنسی، تن‌فروشی، بهره‌کشی، خشونت خانگی، تجاوز و خشونت جنسی توصیف می‌کند. او مدعی است که در قرن ۲۱ درآمدهای پایین، تمامی زنان را مجبور می‌کند تا به یکی از اشکال به بردگی جنسی کشانده شوند، و از این رو مخالفت با دادو ستد جنسی را مهم‌ترین هدف نهضتش می‌خواند.

^۱ Cordelia Fine

^۲ Delusions of Gender

۶۲. لیپمن-بلومن ۱۹۸۴، ص. ۸۹-۹۰

۶۳. والبی ۱۹۹۰، ص. ۷۹

۶۴. حکیم ۲۰۰۰ الف، ص. ۲۰۱، ۱۵۳

۶۵. پیتمن ۱۹۸۸، ص. ۲۰۵، ۱۹۴

۶۶. پیتمن ۱۹۸۸، ص. ۲۳۰

۶۷. والبی ۱۹۹۰، ص. ۱۲۸

۶۸. جفریس ۱۹۹۷ و ۲۰۰۵ این مدعیات را تکرار و به‌روز کرد.

۶۹. به‌طور وسیع با تکیه بر مطالعات کینزی، اجتماع مردان همجنس‌گرا مدعی‌اند که تا ۱۰ درصد از

مردان و زنان گرایش به همجنس‌گرایی دارند. در حال حاضر معلوم شده است که این

مبالغه‌گویی بوده است، و ۲ درصد رقم صحیح است. پژوهش انجام شده در مورد جرم در

بریتانیا، با نمونه‌گیری از ۲۳ هزار نفر، این رقم را ۲ درصد اعلام می‌کند. در ۲۰۱۰، پژوهش

Integrated Household، با نمونه‌گیری بازنمایی از تقریباً ۲۵۰ هزار بزرگسال در بریتانیا

دریافت که تنها ۱.۵ درصد از افراد خود را به عنوان همجنس‌گرای مرد، زن یا دوجنس‌گرا

تشخیص داده‌اند. حتی با در نظر گرفتن خطاهای آزمایش، این رقم بیش از ۲ درصد نخواهد

بود. علاوه بر این از تمامی پژوهش‌های جنسی اخیر که در مورد گرایش جنسی افراد پرسیده

بودند نیز همین رقم بدست آمده بود، هرچند جمعیت آماری این پژوهش‌ها بسیار کمتر بوده

است.

۷۰. حکیم ۲۰۰۴، ص. ۵۱. مطالعات نشان می‌دهند که در کشورهای اسکاندیناوی، مردان در مقایسه با

زنان ساعت‌های بیشتری کار تولیدی انجام می‌دهند. تنها در کشورهای فقیر جهان سوم است که

زنان تعداد ساعات بیشتری از مردان کار می‌کنند. یک افسانه‌ی فمینیستی دیگر باطل می‌شود.

۷۱. ویتیک ۱۹۹۲. مثل همیشه، او این حقیقت را که مادران معمولاً عامل اصلی اجتماعی کردن

کودکان در ورود به نقش‌های جنسی و نگرش‌ها و ارزش‌ها هستند از قلم می‌اندازد.

۷۲. کاپلان ۱۹۸۷؛ فاین ۲۰۱۰

۷۳. جفریز ۲۰۰۵

۷۴. در تکمیل این استدلال‌ها، مونیک ویتیگ ادعا می‌کند که زنان همجنس‌گرا نه زن هستند و نه مرد. این می‌توانست درک شود اگر مردان همجنس‌گرا نیز نه مرد بودند و نه زن، اما آنها اکثراً مرد هستند و به مرد بودن خویش نیز می‌بالند- حداقل در کشورهای غربی. در عمل، اکثر زنان همجنس‌گرا به طور غالب شخصیتی زنانه دارند. با این وجود، برخی فرهنگ‌ها به مقوله‌های حد واسط نیز اجازه‌ی ظهور می‌دهند. مورخان و انسان‌شناسان اجتماعی به طور دائم نیاکانی تاریخی برای خرده‌فرهنگ‌های همجنس‌گرای امروزی می‌یابند. برای مثال، سنتی در ترکیه و سالوادور در برزیل برای مردان تن‌فروشان همجنس‌گرا و مبدل‌پوش وجود دارد، و سنتی از تن‌فروشان همجنس‌گرای مرد و زن در مامباسا. شفرد ۱۹۸۷؛ کورن‌وال و لیندیسفان ۱۹۹۳. در هند، سنتی بسیار قدیمی از مبدل‌پوشی مردان خواجه وجود دارد که در عروسی‌ها مردم را سرگرم می‌کنند و خدمات جنسی نیز ارائه می‌دهند.

۷۵. جفریز ۲۰۰۵، ص. ۱۳۵؛ پیتمن ۱۹۸۸، ص. ۲۰۶

۷۶. فراست ۱۹۹۹

۷۷. ساندار بارسکی شکایت می‌کند که زنان دگرجنس‌گرایی که به آداب و رسوم زیبایی توجهی نمی‌کنند تا خود را زیبا کنند توسط مردانی که آنها را جذاب نمی‌یابند و آنها را نادیده می‌گیرند تنبیه می‌شوند. گویی مردان در قبال زیبا دانستن زنان وظیفه دارند. بارسکی ۱۹۹۰، ص. ۷۶؛ جفری ۲۰۰۵، ص. ۵-۱۷۴

۷۸. البته برخی زنان روابط بدون سکس یا همجنس‌گرایی را خودخواسته انتخاب می‌کنند، به جای آنکه به عنوان یک واکنش سیاسی به سلطه‌ی مردان در روابط دست به این کار بزنند.

۷۹. چانسر ۱۹۹۸، ص. ۸۲-۱۷۲؛ راد ۲۰۱۰

۸۰. می‌شد یک مقاله‌ی کامل در مورد نویسندگانی نوشت، که تقریباً همواره مرد هستند، و چانه‌زنی قدرت را بین جفت‌ها مطرح می‌کنند بدون ذکر نکات اساسی جذابیت جنسی، مسائل جنسی و

سیری ناپذیری میل جنسی مردان. برای مثال، کتاب جان اسکانزونی^۱ به نام «چانه‌زنی بین دو جنس»^۲ بر تصمیم‌گیری بین زوجین بر سر شغل، خانه‌داری و تقسیم کارهای خانگی تمرکز می‌کند، و نتیجه می‌گیرد که موازنه‌ی قدرت در ازدواج منحصراً توسط پول تعیین می‌شود. او تنها به شکلی گذرا در صفحه‌ی ۳-۱۲۲ به مسائل جنسی اشاره می‌کند؛ تا بگوید که مردان امریکایی آزادی جنسی جدید زنان را پذیرفته‌اند اما در مقابل چیزی ارائه نکرده‌اند. تحلیل درک لایدر^۳ از «صمیمیت و قدرت»^۴ نیز اعلان می‌کند که مسائل جنسی چیزی بی‌ربط است، و بر اعتراف و سبک‌های گفتگو تمرکز می‌کند. ژورنالیست و درمانگر استرالیایی بتینا آرنت^۵ با کتابش به نام «خاطرات سکس»^۶ یک تغییر اساسی ایجاد کرد. او در این کتاب بر چانه‌زنی زوجین بر سر دسترسی جنسی تمرکز می‌کند و نشان می‌دهد که چطور این موضوع کل رابطه را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

۸۱ البته برخی پیش از آنکه نتایج تحقیقات چاپ شود در این باره نوشته بودند.

۸۲ فرهنگ همواره موفق نیست. به عنوان نتیجه، اقلیت‌های کوچکی وجود دارند که سبک‌ها و فتنش‌های جنسی محرمانه‌ی خود را دنبال می‌کنند، همان‌طور که توسط بریم ۲۰۰۱؛ برگز ۲۰۰۹ بیان شده است.

۸۳ اسپرچر و مک‌کینی ۱۹۹۳، ص. ۹-۷۲. آنها از یک مطالعه‌ی آمریکایی نقل می‌کنند که درصدی از زوجین که در دو سال ابتدایی رابطه سه یا بیشتر از سه بار در هفته سکس دارند را نشان می‌دهد، که بیشترین رقم مربوط به مردان همجنس‌گرا است (۶۷٪)، و پایین‌ترین مربوط به

^۱ John Scanzoni

^۲ Sexual bargaining

^۳ Derek Layder

^۴ Intimacy and power

^۵ Bettina Arndt

^۶ Sex Diaries

زوج‌های همجنس‌گرای زن (۳۳٪) و بین این دو برای زوج‌های دگرجنس‌گرای ازدواج کرده (۴۵٪). فعالیت جنسی به طور کلی پس از گذشت دو سال از رابطه سقوط می‌کند.

۸۴. بائومایستر، کاتانس و ووز ۲۰۰۱؛ بائومایستر و تونگ ۲۰۰۲

۸۵. ویتزر ۲۰۰۹

۸۶. ویتزر ۲۰۰۹

۸۷. در برخی جوامع، سکس ازدواجی با منطق تولیدمثلی به قدری غالب است که لذت تنها می‌تواند در روابط جنسی پنهان برآورده شود. این به نظر می‌رسد که منطق مردان ازدواج کرده در آفریقای غربی باشد، برای نمونه، اگر آنها بتوانند از پس هزینه‌های یک دوست‌دختر در جامعه برآیند دست رد به سینه‌ی دختران نمی‌زنند. حتی با وجود آنکه زنان جوان در این کشور پافشاری می‌کنند که «ژیلا بدون ویلا، هرگز»^۱. نگاه کنید به یانکویاک ۲۰۰۸؛ اسمیت ۲۰۰۸.

۸۸. این در قبیله‌ی سمای در مالزی و در جزایر تروبریاند قابل مشاهده است. نگاه کنید به استون‌هاوس ۱۹۹۴، ص. ۱۸۷.

۸۹. فرهنگ اروپای غربی هم عشق را به عنوان پیش‌نیاز سکس پیش می‌کشند، و این ایدئولوژی جنسی غالب در ایالت متحد آمریکا نیز هست، بر اساس مطالعات لاومن و همکاران ۱۹۹۴، ص. ۴۰-۵۰۹. در عمل، عشق به مثابه‌ی پیش‌شرط سکس تنها یک صورت‌بندی جدید از قوانین اخلاقی کهن در رابطه با تولید مثل است. منظور قوانینی است که روابط متعهدانه‌ی درازمدت به عنوان پیش‌شرط روابط جنسی معرفی می‌کند، تا پرورش و حمایت از هر کودک ایجاد شده را تضمین کند. معنای مبهم عشق همچنین به آن امکان می‌دهد تا توجیهی برای روابط جنسی‌ای باشد که صرفاً برای کسب لذت و خشنودی شخصی برقرار می‌شود، از جمله روابط جنسی پنهان.

^۱ No romance without finance

۹۰. زتربرگ ۲۰۰۲. در فرانسه، الیزابت بادینتر متذکر می‌شود که مسیحیت هم پول و هم سکس را اموری شیطانی ساخت، به این ترتیب تن‌فروشی تبدیل به یک قربانی مضاعف اخلاقیات شد. «در تاریخ مسیحیت و مارکسیسم، پول بیان فساد و به معنای سلطه‌ی بی‌رحمانه‌ی یک انسان بر انسانی دیگر است» - بادینتر ۲۰۰۳، ص. ۶۶. در مقابل، فرهنگ‌های آفریقایی نه مسائل جنسی را، و نه فروش خدمات جنسی را، که می‌تواند توسط همسران انجام شود قبیح نمی‌دانند. نگاه کنید

به نلسون ۱۹۸۷

۹۱. آشکارترین آنها نظریه‌پرداز همجنس‌گرا مونیک ویتینگ است.

۹۲. بادینتر ۲۰۰۳؛ سیچترمن ۱۹۸۶

۹۳. سیچترمن ۱۹۸۶، ص. ۴-۵۳

۹۴. تامپسون و کافری ۲۰۰۷

۹۵. نی ۱۹۹۹، ص. ۱۰۵

۹۶. جیوانی ۲۰۰۹

۹۷. نی، ۱۹۹۹، ص. ۱۰۴؛ اسپیرا و باجوس ۱۹۹۳، ص. ۸-۱۵۷؛ کانتولا و هاویو مانیلا ۱۹۹۵، ص. ۷-

۱۰۶، ۱۷۱

۹۸. اولی توسط پائولین ریگ، یک اسم مستعار، و برای معشوقش نوشته شده بود. مارگوریت

دوراس «L,Amant» نیز درباره‌ی یک دختر مدرسه‌ای و معشوق چینی ثروتمندش نوشت.

داستان ظاهراً تا حدی بر مبنای تجربیات شخصی خودش بوده است. آخری توسط کاترین میل

نوشته شده است، منتقد مشهور هنری و بنیان‌گذار یک مجله‌ی هنری مشهور، که می‌گوید

موقعیت شغلی‌اش برای اینکه کتاب خاطرات جنسی‌اش جدی گرفته شود ضروری بود. من هیچ

کتابی از نویسندگان آمریکایی یا بریتانیایی که توانسته باشد چنین تابوشکنی کند سراغ ندارم.

۹۹. باربر ۲۰۰۹

۱۰۰. فرهنگ فرانسوی به سرمایه‌ی جنسی ارزش می‌دهد، و زنان فرانسوی بر روی ظاهرشان کار

می‌کنند. این به آن معنا نیست که زنان فرانسوی در مقایسه با زنان سایر کشورهای اروپایی

برابری کمتری در محیط کاری دارند. در واقع، آکادمی‌های فرانسوی (و کریستین لگارد به خودی خود) به طور منظم خلاف این را ادعا می‌کنند، درست همانطور که سوئد این کار را می‌کند. در حقیقت، شکاف درآمد و جداسازی جنسیتی مشاغل در فرانسه (و سوئد) همانند هر جای دیگر اروپا است، و میزان اشتغال زنان فرانسوی نزدیک به متوسط اتحادیه‌ی اروپا است.

نگاه کنید به جیوانی ۲۰۱۱؛ حکیم ۲۰۱۱؛ حکیم ۲۰۰۴، ص. ۶۱، ۱۷۲

this she sense fire